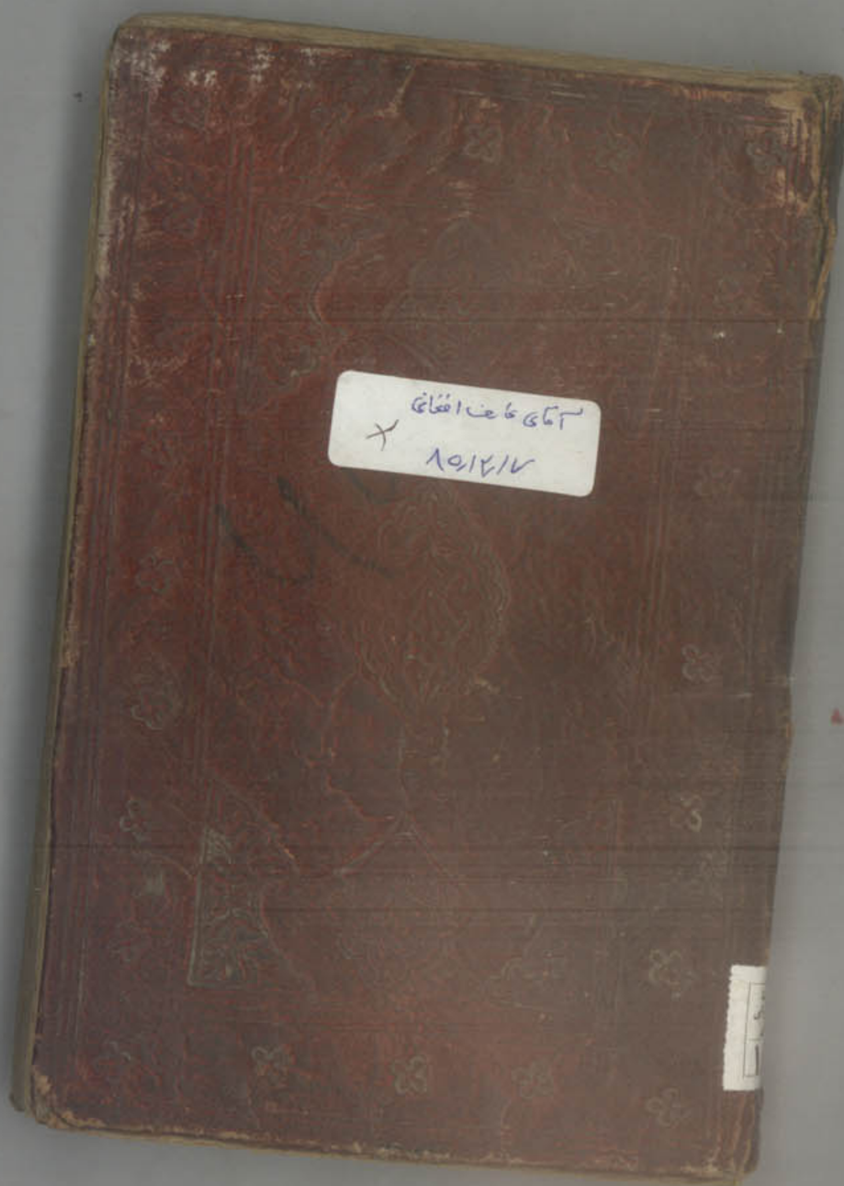

آقای عاطف افغانی
۸۵/۱۲/۷



که زبانه او وجود است ظاهر گشت و بهره جمال بیار جلوه ذات و صفات اوست
و ظاهرتر است از آفتاب که مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَوٰةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ
عبارت از آن است و اهل حدیث از خامی خوی میدهند که این وجود
زبانه که مهر از صفات آتش است از هیزم جسم پیدا میشود اگر هیزم نبود
اسرار و صفات کجا معلوم می‌شد و در توحید انواع انا الحق در آید و چیزها
در توحید می‌رسند و اهل حق میدانند که این هیزم جسم و وجود زبانه
تعلق آتش است که مظهر آتش زبانه است و مظهر زبانه دود است و مظهر دود
هیزم پس آتش اصل است و اینها فرعند پس آتش احد است و زبانه بجای
روح است و دود بجای نفس است و هیزم بجای جسم دیگر حق تعالی چون
بحریست بیکران پس آن بحر خواست تا لذت گوناگون و رنگارنگ
خود ظاهر کند آب آن بحر در جمیع نباتات محیط شد و ظهور خود در میوه و الوان
و گل و ریحان ظاهر کرد پس مظهر آب نباتات است و مظهر نباتات شاخ و
برگ است و مظهر شاخ و برگ گلهاست و مظهر گلها میوه هاست پس آب
اصل است و اینها همه مظهر اند و مظهر مخلوق حادث اند اما کامل کسی است
که فرق در میان لذت میوه ها و میان بوی گلها بکند و فرق میان نشکر و زهر
قائل

قائل که کفر و ایمان است بکند و فرق میان گل و خار که طاعت و عصیان است
بکند اگر کسی بگوید که آدم را مظهر خاص چرا گفتند و مخلوقات دیگر چون
جن و ملک اند مظهر نیستند آدم را دو روست یکی بجانب اعلی دیگر
بجانب اسفل پس اسفل او حیوانیت و شیطانیت و اعلی او ملکیت
و روحانیت و رحمانیت و هر مخلوق در صفتیست چنانچه شیطان را شیطانیت
و حیوان را حیوانیت است و ملایک را ملکیت و در ذات آدم هم شیطانیت
و هم حیوانیت و هم ملکیت است و هم روحانیت و هم رحمانیت است
ازین جهت آدم افضل است بر همه مخلوقات وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ
مِمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا هم عبارت از انست النبی صلعم
قَلْبُ الْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ مِنَ الْعَرْشِ وَوَاسِعٌ مِنَ
الْكُرْسِيِّ وَأَفْضَلُ مِمَّا خَلَقَ اللهُ تعالی پس میل بدنیا
کند و از امر حق رو گردانند صفت حیوانیت و شیطانیت او غالب گردد
و ملکیت و روحانیت او مغلوب شود در رفته رفته بجای رسد که این
صفات را ندانند بلکه ایمان هم نیارد و اگر کسی میل بعقبی کنند و از دنیا
رو گردانند و انقیاد حدود الله بکنند صفت ملکیت و روحانیت او غالب

بسم الله الرحمن الرحيم

و گناه کردن دیگران زحمت چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم هر گاه
گناه میدیدند رخساره مبارک او سرخ میشد مدام که از گناه که
توبه نمیکرد حضرت آرام نمییافت و هر که عبادت و کار ثواب میکرد
حضرت خوشحال می شدند و در رخ مبارک فرحی افتاد و ندگه نور ... است

و نار صد نور است

و شرح این طویل است اما درین ابیات معلوم توان کرد

زهر ماران مار را باشد حیات　　گر رسد بر دیگری باشد ممات
نزد مردان بوی بد باشد ممات　　نزد خوکان نجس باشد چون نبات

پس باید دانست که بحث ذات و صفات و اسما و مظهر در راست
اما عاقلان را اینقدر کافیست چونکه علم و درک ما در مظهر و اسما و صفات
و ذات کرده میشود از محسوسات است و حقیقت مظهر و اسما و صفات
و ذات از محسوسات بیرون است که آن عالم روحانیت که سایل و مسئول
نزدیک است لیکن بنظیره روشن تر از حق بگویم تا مردمان فهم بکنند و آن
اینست که آدمی را صفات بسیار است و از انجمله سمع است و بصر هر دو
ضد اند زیرا که از گوش شنیدن و از چشم دیدن اما نه عین است
و نه غیر چنانچه از گوش آواز بشنوند و از اصناف چارپایان و جانوران

عینی ۲

و از چشم

و از چشم نمی بینند بلا شک آن آواز و دانند که خر است یا گاو یا زاغ و زغن یا بلبل
یا هدهد یا مانند آن و اگر کسی از چشم ببیند بلا شک داند که او از چنین است
و چنان و اگر نشنود و اگر نبیند و از شامه داند که فلان چیز است اگر بو هم نکند
از ذایقه داند که فلان چیز است و اگر ذایقه هم هیچ نکند از لامسه داند که فلان
چیز است همچنین هر صفتی نسبت دارد که فلان چه چیز است نه عین است نه
غیر عین چنانچه روح عین قلب هم نیست و غیر قلب هم نیست و قلب
عین نفس هم و غیر نفس هم و نفس عین جسم هم نیست و غیر جسم هم نیست
وصف هر یکی نه عین اند نه غیر و معدن صفات قلب نفس و جسم روح است
و روح اصل است و اینها همه فرعند و فرع را عین اصل گفتن خطا است و اصل را
عین فرع گفتن حکمت و اصل و فرع دانستن کمالیت است و حکمت ذات
و صفات و اسما و مظهر دانستن اکمل انسانیت است و محمدیت هر که
و را این داند و اعتقاد کند در کفر و ضلالت و الحاد در آید مثلا آتش دیگر
در سنگ نابود و پنهان بود خود بخود بود و خود را بخود نمی نمود پس چون
چخماق آتش خواست که خود را ظاهر کنم و اسرار گوناگون و صفات
رنگارنگ خود روشن بسازم بر هیزم جسم آدمی متجلی شد و اسرار و صفات

گردد و حیوانیت و شیطانیت او مغلوب گردد و ممتاز از همهٔ صفات
واندلالاصف رحمانیت واگر کسی میل بمولی کند و از دنیا و عقبی رو گرداند
واز همه صفات مذمومه و محموده رو گرداند یعنی مذمومه صفت شیطانیت
وحیوانیت است و محموده صفت ملکیت است و از شیطانیت و حیوانیت و
ملکیت گذشته و بر رحمانیت درآمده این چنین انسان کامل گویند و اگر کسی و
بجانب حق بیارد و بصفت مَا زَاغَ الْبَصَرُ وَمَا طَغَىٰ
موصوف شده بصفت رحمانیت مشرف شود و مظهر جلال و جمال گردد
این چنین انسان کامل گویند از جهت انسان از همه مخلوقات بزرگتر
وشریفاتر است   اگر کسی گوید که هر آینه خود شناسی چرا که
که اول خود شناسیت بعد از آن خداشناسی که مَنْ عَرَفَ
نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ عبارة از آن است   خودشناسی
بر دو وجه است   اول آن است بدانی که من بنده مخلوق و مرزوق
ومغلوب است و مقدور و مملوک حق تعالی هستم و عاجز و ضعیف از همه
وجوه هم که خُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا عبارت از آنست و در
رنج و زحمت آفریده شدم که لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي
كبد

كَبَدٍ اشاره بر آن است و حق تعالی خالق و رازق است که خا
لِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَرَازِقُ كُلِّ حَيٍّ صفت اوست
و غالب است که وَاللّٰهُ غَالِبٌ عَلَىٰ أَمْرِهِ عبارة
از آن است و قادر است که إِنَّ اللّٰهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
قَدِيرٌ اشارت بر آن است و مالک است که مَالِكَ
الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ اشارة بر آن است و عزت
از همه وجوه که إِنَّهُ قَوِيٌّ عَزِيزٌ عبارة از آن است   حکیم
آنست که آدمی مظهر جلال و جمال است که قال الله تعالی لا یسعنی
ارضی ولا سمائی ولکن یسعنی قلب المومن التقی
النقی و رشان اوست پس باید دانست که شرح این طول است
اما درین ابیات معلوم توان کرد چنانچه در خودشناسی گوید

بر چهره ندارم از مسلمانی رنگ   بر من دارد و شرف سگ کافر ننگ
آن خرز خیم که باشد از بودن من   دوزخ را ننگ است اهل دوزخ ننگ

و در خداشناسی میگوید   جلوه هائی از جلال و از جمال
می بباید دید در خود کل حال   مردمی باید که باشد شه شناس

تا ببینید شاه را در هر لباس — مرد باید تا ببیند حق عیان
در وجود خویش دایم هر زمان — مرد باید تا نه بیند جز خدا — از وجود
خویش باشد او جدا — مرد باید به بیند در جهان — در وجود خویش هم در
جان اگر کسی گوید که حق تعالی هم ظاهر است و هم باطن ظاهر او چگونه
باشد و باطن او چگونه بود — دانه باشد که شاخی و برگی و گل و میوه او
صفات او است اگر خواهد که خود را ظاهر کنم در زمین هستی او پنهان
شود و از زمین هستی او صفات او ظاهر شود پس زمین هستی او
پنهان کننده ذات است و عیان کنند صفات و ظاهر است از
صفات و باطن است از ذات پس صفات نه عین ذات است و نه
غیر ذات همچنین حق تعالی یگانه است و از یگانگی او کثرت صفات
او ظاهر شد و از کثرت صفات او کثرت علم پیدا شده است و از
کثرت علم کثرت جهل پیدا شده است و از کثرت جهل ادیان و ملتها
شده است کما قال علیه السلام العلم نقطة کثرها الجاهلون عبارت
از آن است هستی خدا که نقطه علم است و از جاهلان کثرت فارغ گشت
و نیز الآن کما کان ظاهر گشت و رموز لی کان ما کان لی یکون ما یکون مکشوف
شد

شد و از کثرت ماضی و مضارع و مصدر و حال و از رسته شد نی ماضی
و نی مضارع نی مصدر و حال است اینجا نی علم و نه ادراک و نه قیل و
قال است اینجا نی دهر و نه عصر نی مه و سال است اینجا نی عشق و نه
عرفان نه ذوق و حال است اینجا نی فوق یمین و نی تحت و یسار است اینجا
نی پیش و پس نه اندک و بسیار است اینجا نی نیکو بد و لا کل و مقدار است اینجا
نی کیف و کم و نه یار و نه اغیار است اینجا این ورق کسی که از معانی شده
و در صفات حق تعالی در آمده و روی بذات حق تعالی کرده است اگر کسی در
خود مانده و در ذات خود محکم شده او هم چنین حکم است که کان الله ولم
یکن معه شیء الجنان بود که در جهان و اشیای در جهان و مخلوقات
در جهان و هر حرکات و سکنات و خیر و شر ایشان در علم خدا است جل جلاله
و علم خدا صفت خدا است و صفت او قدیم و غیر مخلوق است و هر که مخلوق گوید
کافر گردد و در جهان و مخلوقات در جهان و هر حرکات و سکنات و خیر و شر
ایشان در قلم و الهام حق تعالی شد که کتب القلم در نوشتن آمد و هیچ
مذکور شد ظاهر گشت و قلم و لوح محفوظ و عرش و کرسی و آسمانها و زمین
و بهشت و دوزخ و در جهان و اشیاء در جهان و حرکات و سکنات

وخیر و شر ایشان که ظاهر شد آن همه مخلوق است و از ایشان علم و درک
و فهم و وهم و عشق و محبت و یقین و طاعت و کشف و کرامات و خوارق عادات
که ظاهر میشود آن نیز مخلوق است و هر که گوید که غیر مخلوق است کافر گردد و سخن مختصر
آن است که الهام حق تعالی که بتعلم شده است غیر مخلوق است و آنچه نوشته شد مخلوق
و لفظ کن از حق تعالی است غیر مخلوق است و فیکون یعنی ایجاد شده است مخلوق است و فرق
میان خالق و مخلوق کسی میکند که عارف ربانی شده باشد و علم الیقین و حق الیقین حاصل شده
باشد نه تنها از علم الیقین حاصل میشود که از علم الیقین خطرات مختلفه حاصل میشود
و اهل شرع که گاهی محالات نمی یابد و اهل تصوف که بوجود واحد قایلند و مخلوقات
را عین خالق میدانند این نیز باطل است کر بغایت نیک و در بدی گفته اند
هر چند روکفشد از خود گفته اند زوشان جز پیشانی کس نیافت
چاره جز جان فشانی کس نیافت هیچکس را در خودی بیخودی
زو نصیب نیست جز الا الذی و قول صوفیه و ملاکه مخالف آیه و حدیث و عقاید
شرع است آن نیز باطل است والله اعلم اینجا اکثر کسان ملحد و کافر شدند چو گفتند که
صفت خدا حقیقت خود دانستن و صفت خود صفت خدا دانستند و ندانستند که خدای
در صفات خود متصرف است و بنده را نرسد که متصرف باشد چنانچه ابلیس بیاید والله

وسید

وسید اولی الاحوال محمد رسول الله است او را چنین حکم شد که قُلْ لَا
أَمْلِكُ لِنَفْسِي نَفْعًا وَلَا ضَرًّا إِلَّا مَا شَاءَ اللهُ
اگر کسی گوید که فاعل حقیقی خداست که فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ عبارت از آن
است و هر حرکات و سکنات که در جهان است این همه فعل حق است
هر نیک و بدی که میرود در عالم خود میکنند و بهانه بر عالم است
این توحید عام است و تمام اگرچه حق تعالی فاعل حقیقی است اما فاعل و مفعول
میباید تا فعل او ظاهر شود پس فاعل حقیقی خداست و مفعول حقیقی روح است
که وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ صفت او است فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأُعْرَفَ
در شان او است و لباس روح نفس است و لباس نفس جسم است
و جسم مامور با امر الهی است پس حق تعالی را از روح سه چیز پیدا فرمود اول
خیر و شر دوم عقل سوم اختیار پس خیر و شر چهار وجه است عام
و خاص است و خاص الخاص و اخص الخاص عام آن است که از میزان عقل بحوصله
خود امتیاز از اسباب حیوة و ممات و راحت و محنت خود کرده میشود
و از شر اجتناب کند و خیر اختیار کند و خاص آن است که از میزان
عقل بحوصله خود امتیاز از اسباب درجات بهشت و درکات جحیم کرده میشود

که خیر ایشان درجات بهشت است و شر ایشان درکات دوزخ است
و از اسباب شر اجتناب کند و هر اسباب خیر اختیار کند و خاص الخاص
آنست که از میزان عقل به وصله خود اختیار اسباب صفای دل
و کدورت آن کرده میشود و از اسباب کدورت اجتناب کند و اسباب
صفائی اختیار کند و اخص الخاص آنست که از میزان عقل به وصله خود
اختیار اسباب قرب و بعد حق تعالی و از اسباب بعد اجتناب کردن
کردن و اسباب قرب اختیار کردن پس هر کرا عقل داده اند حال او
اینست که بنده فاعل مختار است و مذهب اهل سنت و جماعت اینست
هر که ورای این داند ملحد است و هر کرا عقل نداده اند او حیوان صفت است
نه قریب است او و نه بعید است نه بهشت است و نه دوزخ و نه در ثواب و نه
در عقاب و اعلم است چونکه ازین گفتار معلوم میشود که حق تعالی کفر کافران
خود میکند و خود در دوزخ میبرد آید این است که زنا است و خود زنا میکند او
خود دزدی میکند از گفتار صوفیان با هدا اینچنین معلوم میشود
هر نیک و بدی که میرود در عالم خود میکند و بهانه بر عام نهاد و یعنی
خود خواسته که خود ظاهر کنم و آنچه میخواهد میکند و میشود که فعال لما یرید

اشاره

اشاره بر آنست یعنی کننده است آنچه میخواهد یعنی آفریننده است آنچه میخواهد
که وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ عبارت از آن
است وَيَزِيدُ فِي الْخَلْقِ مَا يَشَاءُ اشاره بر آنست و
هر نیک و بدی که هست آفریده او است و از خواست او نه که خود میکند
و بهانه بر عام نهاد یعنی توحیدی که از حالت مبتدی و متوسط او است
و توحیدی که از حالت منتهی است که از مواقف آیات و حدیث و عقاید
شریعت است درین رباعی همه ظاهر میشود   خود میکند و آنچه کند غیر کی است
اما صفت معزول و مذلی ز خدا است   گرچه همه او عین و عیان است عیان
لیکن صفت ها در مظاهر پیدا است   ای آنکه ز تو گشت عیان این
همه شی همه از تو شده است اینهمه چی   کس نیست که از ذات تو راه دید
بپسند مخلوق ز خالق خیر یا بد کی   بشنو مثلی چند تو ای مرد خدا
گر مرتبه او کمال و ادی طی   گر روی در آینه ببیند خود را
عکسی است نه ذات او و ذات اندر وی   در پرده خورشید اگر ذره بر قند
در هست ز ذات او گرچه ز روی پی   هر کس نه ز آتش آشکارا گردد
کی خوب بود چو آتش ای عارف حی   البته صفات بکر و فعلش ذات است

کی آب چو لعل او بگردد لی غی   دیگر چو سیاهی کاغذ قرآنست از
کاغذ وار سیاهی اصلی بالی لی   هرکس بگوید و منم عین خدای
صد وای برو حسرتی هم هیهی   انکس که بخواهد که خدا را یابم رز
خویش برون آی زخود همچون قی   وانکس که بخواهد که خدا برسم از
جلد خود آی برون همچون حی   هر چیز که بینی و بدانی از حق
آنست تو در تو شکر چون در نی   انکس نکند فهم سخن وان چنین
کز خم محبتش چشید قطره می   پس بباید دانست که از صفت قهاری
حق تعالی و مضلی و مذلی و منتقمی و مانند آن از حق تعالی باید پناه گرفت
و در وقت پناه خشوع و خضوع بغایت پیدا شود و نیاز مندی ظاهر
گردد که إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ عبارت
ازانست   النبی صلی الله انما اعلمکم هو اخشی کم
بالله   اذا تجلی الله بشیٔ خضع له   من
عرف الله خاف الله چونکه در میان جلال و جبروت حیران
بماند و از همه وجوه نیاز با حق تعالی آرد چونکه براند که نیاز همه نیاز
مندان حق تعالی که الله الصمد عبارت ازانست صمد عین نیاز
افکنده

افکنده کی با حق تعالی دارد و سجده عبارت ازافکنده گیست و تسبیح عبارت
ازانست که بی نیازی حق تعالی و عظمت او معلوم کردن و نیاز مندی
و عجز خود با حق تعالی بیان کردن که العجز عن الادراک عبارة
ازانست   عجز و تقصیر چون از جانب ماست   لطف و احسان
بی چو وصف تو است   لطف و کن لطف بر مسکین تا بیابد
دلم ز تو تسکین پس سالک صادق را از ابتدای وی انتها عذر
و نیاز و افکندگی بقدر حوصله می باشد که راه رحمانی اینست و اگر عذر
و نیاز و افکندگی پیدا نشود عجب و غرور پیدا شود و راه شیطانی گرفته
باشد اگرچه اینهمه توحید و معرفت حاصل شده باشد چونکه شیطان را
توحید و معرفت بسیار بود اما درین اسرارست اما که علم الله ندارد
پس بباید دانست که نیاز اهل دنیا حصول دنیاست و نیاز اهل
آخرت حصول درجات عالیست و نیاز اهل الله حصول لقای است
پس بعد از مسکنت و نیاز مقام تسلیم است یعنی گردن در امر باری که
اسلام حقیقی و دین خالص انرا گویند که ان الدین عند
الله الاسلام عبارت ازانست الا لله الدین الخالص

اشاره برانست و بعد از مقام تسلیم تفویض است یعنی احوال ظاهر و باطن
و احوال دینی و اخروی و عملی با خدا سپردنست و افوض امری
الی الله ان الله بصیر بالعباد اشاره برانست و بعد از
مقام تفویض مقام رضاست و بالاتر از مقام رضا مقامی دیگر
نیست چونکه مقصود همه انبیا و اولیا خشنودی خداست چون خوشنودی
خدا حاصل باشد همه چیز حاصل شد که رضی الله عنهم و رضوا
عنه عبارت ازانست و رضا جز کلی حاصل نشود مادام که از نی
جانب راضی نباشی در هر امر   رضای تو ترا با تو بماند رضای
او ترا با او رساند رضای او دلیل وصل او است و رضا را او دلیل
قرب او است   در بیان جامعیت انسان که جامع از
همه مخلوقات است و بزرگوار است از همه موجودات قال الله تعالی ما
خلقکم و لا بعثکم الا کنفس واحدة یعنی نیست آفریدن
شما و نه برانگیختن شما مگر مانند یکتن چنانچه ابو البشر حضرة آدم را آنچه در نفس
او بود در نفس دیگران نیز هست   النبی صلعم المومن کنفس
واحدة اینچنان بود که سیاهی یکیست و ازان حروف بسیار
و عبارات

و عبارات بیشمار ظاهر میشود که آنچه درون یکیست در دیگران نیز
هست هدایت و ضلالت درون همه کس است   چنانکه یک قطره
سیاهی حرف بسیار و از ان هر حرف معنیهای بسیار اظهار
اما اگر کسی مظهر هدایت حق شود اجتناب از ضلالت میکند و ازان
اجتناب کند کسی نیست که او سوی گمراه کند و من یهد الله
فما له من مضل عبارت ازانست و اگر کسی مظهر ضلالت
حق شود اجتناب از ضلالت راه هدایت داند که افمن زین
له سوء عمله فرآه حسنا عبارة ازانست و
یحسبون انهم مهتدون اشارة برانست
کسی نیست که او را براه آرد و من یضلل الله فما له من
هاد اشارة بران است و اگر کسی هدایت و ضلالت هر دو باهم
باشد که خلطوا عملا صالحا و آخر سیئا اشارة بران است
اگر هدایت با هدایت و ضلالت با ضلالت در آخر توبه نصیب شود
که عسی الله ان یتوب علیهم ان الله هو التواب
الرحیم پس آدم مظهر ذات الله و صفات او است و مظهر

نه عین صفاتست و نه غیر صفات و صفات نه عین ذاتست
و نه غیر ذاتست و آدم مظهر جمال و جلالست و خلیفهٔ حقست انی
جاعل فی الارض خلیفه عبارت ازانست
و خلیفه را باین معنی خلیفه گفته اند که خلف است از جمیع موجودات
و از همه مکوناتست مجمع غرایب غیب و منبع عجایب شهادة
لاریب اوست و خلاصهٔ عالم جسمانی و لطیفهٔ عوالم روحانی و امر ربانیست
که قل الروح من امر ربی عبارت ازانست و جامع حقایق
علویه و کامن دقایق سفلیه هموست و مخلوق از دست قدرت ربانیست
الله لما خلقت بیدی و محرم اسرار سبحانیست
چنانچه حدیث قدسی بدان ناطق هست که خمرت طینة
ادم بیدی اربعین صباحا عبارة ازانست
ادمی برزخ جامع صورة خلق و حق و رو لامع متصف با دقایق
جبروت مشتمل با حقایق لاهوت ای عزیز حق تعالی از چهار عناصر
که آب و خاک و باد و آتش است همه چیزها افرید جمادات و نباتات
و حیوانات همه چیز نیز از آب افریده شده که وجعلنا من
الماء

الماء کل شیء حی عبارة ازانست و بقول متکلمان
نیز از آب افریده شده که والله خلق کل دابة من
ماء اشارة برانست و آدمی جامع است از همه چیزها چنانچه
جماد استخوان اوست و نبات موی اوست و حیوان ناطق
آدمیت و در حیوانیت او صفت است صفت بهیمی و صفت ملکی و
اگر صفت بهیمی او غالب است از همه حیوانات بدتر است که اولئک
لئک کالانعام بل هم اضل عبارة ازانست و اگر صفت
ملکی او غالب است از همه مخلوقات بزرگوارتر است و مکرم و لقد
کرمنا بنی ادم و حملناهم فی البر والبحر اشارة
برانست و در بر و بحر اشارة بدنیا و آخرتست که دنیا و آخرت
بهر او افریده شد و بشرف لقاء حق تعالی مشرف گشته که فمن کان یرجو
لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا عبارة ازانست
پس آدمی را دو رویست یکی بجانب اعلی که ملکیت است و یکی بجانب
اسفل که بشریت است اگر بجانب بشریت میل کند صفت بشریت او که اخلاق
ذمیمه است مغلوب شوند و صفت ملکیت او که اخلاق حمیده است غالب شوند

واز ملکیت بروحانیت انتقال کند و روحانیت او بر رحمانیت پیوندد
و بصفت این آیه موصوف شود که فاینما تولوا فثم وجه
الله و این حدیث نیز شعار او شود که ما رایت شیئا الا
و رایت الله فیه و اگر بجانب اسفل میل کند اخلاق ذمیمه
او غالب شوند و حمیده او مغلوب شوند و در صفت بهیمی او مقهور گردد
و بهیمی او به شیطانیت پیوندد و محبت دنیا و لذت نفسانی او کفران
نعمت پیشه او شود و بصفت این آیه موصوف شود که و ویل للکفرین
من عذاب شدید الذین یستحبون الحیوة
الدنیا علی الاخرة و این حدیث نیز در حق وی الدنیا
علی الاخرة جیفة و طالبها کلاب پس عاقل
کسی است که بجانب اعلی میل کند که آدمی جامعتر از همه چیز و شریف
تر است از همه اشیاء هر دو جهان و بزرگوارتر از آنچه از عرش تا تحت
الثری و از آنچه ورای آنست که مظهر ذات الله و صفات اوست چنانچه
حدیث نبوی ناطق است که قلب المومن اکبر من العرش و
واسع من الکرسی و افضل مما خلق الله یعنی دل مومن
بزرگترست

بزرگترست از عرش و گشاده است از کرسی و فاضلتر است
از آنچه آفرید حق تعالی یعنی هر مخلوق را صفتی خاص است چنانچه حیوانرا
حیوانیت است و جن را جنیت است و ملک را ملکیت است
و روحانی را روحانیت است و همه رحمانیت است که هر مخلوق را صفت است و همه
صفت درون آدم است چونکه مظهر حق است و نیز حدیث نبوی است
که قلب المومن حرم الله و حرام ان یلج فیه غیر الله
و قلب المومن عرش الله یعنی دل مومن حرم خداست و حرام است
آنچه در آورده شود در آن غیر خدا و دل مومن عرش خداست و نیز حدیث
نبوی است آن ناطق است که ان الله خلق آدم علی صورته

آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم — ناگاه بدر آمد پوشیده
دل آدم یقین دانی که ما چندین عجایب — برای یکدل پنهان نهادیم
فرستادیم آدم را بصحرا — جهان خویش در صحرا نهادیم

در بیان ایمان — قوله تعالی یا ایها الذین امنوا بالله و رسوله
یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید بدل و زبان بخدا و رسول خدا
ثابت باشید در ایمان خود یا بمعنی که اگر کسانیکه ایمان آورده اید

از حیث برهان ایمان ارید در سبیل کشف و عیان یا ایمان آورد یاز
روی تصدیق ایمان ارید بطریق تحقیق از حضرت قطب الاقطاب
خواجه بهاء الحق والدین نقشبند منقول است که فهو دیا ایها
الذین امنوا اشارة است باآنکه در طرفة العین نفی وجود بشر باید
کرد و اثبات وجود واجب الوجود جل جلاله باید نمود که وجودک ذنب لا یقاس
به ذنب عبارة از ان است از حضرت سید الطایفه جنید بغدادی
قدس سره منقول است پنجاه سالست که ایمان آورده‌ام و در تازه کردن
ایمان هنوز در بند آنیم دعوی بی حق زدن محض گناه است بجهد
مشغول چون کفر راه است ترا هر دم که شد پیدا هستی سوی
ظلمت سرای خودپرستی غرور کفر است نفی خویش کن زود که جز
حق در حقیقت نیست موجود اعلم ان الایمان نور فی القلب
المومن یری به حق و باطل و انقیاد علی الحق و
اجتناب الباطل وان الکفر ظلمة فی قلب
الکفر والمنافق یری حق فی الباطل و باطل فی الحق
والانقیاد علی الباطل والاجتناب عن الحق یع

الله

الله ولی الذین امنو یخرجهم من الظلمات
الی النور والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلومات
اولئک اصحب النار هم فیها خالدون
ای عزیز ایمان را چهار رکن است دو از جانب حق تعالی است و آن
هدایت و توفیق است و دو از جانب بنده آن اقرار بزبان و تصدیق
بدل است و آن هدایت و توفیق که از حق تعالی است مقدم که اول
از جانب حق تعالی کشش یکی است پیدا شود که آن را جذبه گویند که یحبهم
و یحبونه عبارت از ان است و از اقرار و تصدیق مقدم بنده است
که فاذکرونی اذکرکم اشاره بران است و این را سلوک
گویند و از ان حق تعالی قدیم و غیر مخلوق است و از ان بنده حادث
و مخلوق است پس ای عزیز اقرار و تصدیق مثال دانه تخم است
که در زمین دل به اخلاص کامل کهار زند و خس و خاشاک که محبت
مطلوبات کونین است از و جدا کنند و از تخم کفر و شرک و
نفاق پاک سازند و از چرکیت عجب و حسد و ریا و کینه و بخل و طمع

و مانند آن صاف کنند و از تنقیه عبادات و ریاضت و اذکار و افکار
معمور کنند و از دست اغلبیا دام و اجتناب نهی پرورش دهند تا بعد از مدت
چند شاخ و برگ او که عشق و محبت است و ذوق و حالت شوق و یقین
و معرفت و کشف و کرامات و خوارق عادات ظاهر میشود و اگر تنقیه
او کم میشود شاخ و برگ او خشک میشوند و اگر زیاده کنند اینهمه زیاده
شوند بعد از چند مدت شکوفه که علم الله و توحید حقیقی است ظاهر
شود و چون ظاهر شد باید که تنقیه او زیاده کنند تا میوه او که قرب
حق تعالی است حاصل شود چون قرب حاصل شود کمال ایمان است الله تعالی
الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة طیبة
کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها
فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربها یعنی ایا نمی بینی که چگونه زد مثلی خدا تعالی کلمه پاکیزه را
که کلمه توحید است مانند درخت پاکیزه که بیخ ثابت است در زمین
دل مومن و شاخهای او در بلندی آسمان که قرب حق است
میدهد میوه خود را در هر وقت باذن پروردگار خود یعنی از
ابتدا

ابتدا تا انتهای سالک را بقدر ریاضت و مجاهده و حوصله در هر
وقتی توحید و معرفت حق تعالی گوناگون حاصل میشود و بقدر ترک
جان و ترک ماسوای رحمن قرب حق میسر میشود ای عزیزان مراد
از قرب حق است و کفر مراد بعد حق و نیز گفته اند که ایمان را
از نفس کشی است که و یحذرکم الله نفسه
عبارت از آنست و کفر مراد از نفس پروری است چنانچه حدیث
نبوی بدان ناطق است که النفس صنم الاکبر و صنم
الاصغر از روی آنها روایت الله تعالی افرایت من
اتخذ الهه هویه یعنی ایا بینی ای بنده کسی را که هوای
خود را بخدائی خود فرا گرفته آن بیچاره پندارد که بنده خدا هستم چنانچه
نبوی بدان ناطق است الهوی بعض من جمیع الالهه
نفس کافر را بکش مومن بباش چون بکشتی نفس شو
ایمن بباش غیر کشتن نفس را ایمان مدان نفس پرور
کافرست اما نهان از درون شان رشته های زنارها نماز در اظهار
و باطن خارها نفس کشتن کار شیر است و بس نی نکوئی به

نی خوکو مکن نفس کشتن پیشه سازی ای حسین تا بیابد دین و
ایمان قدین پس بباید دانست که نفس تو هر چیزی بخواهد آن
معبود تست چنانچه بزرگان گفته اند که هر چه در بند آنی بندهٔ آنی
و هر به محبوب بحقیقت معبود تست النبی صلعم کل ما
شغلك فهو معبودك یعنی هر چیز که مشغول گرداند ترا
از یاد کردن خدای تعالی پس آن چیز معبود تست ما شغلك عن
الله فهو صنمك الله تعالی ولکل وجهة هو
مولیها یعنی هر گروهی را جهتی و قبله ایست که او روی
دل جانب او میکند پس هر گروهی سوی قبله ایست که او روی بقبلهٔ
خود آورده و از قبلهٔ حقیقی باز مانده مگر مجردان حرم تجرید و محرمان
حریم تفرید که از قبله فاینما تولوا فثم وجه الله روی نمیگردانند
و در بحر شهود مستغرق اند قبلهٔ شاهان کجو تاج و کمر
قبلهٔ ارباب دنیا سیم و زر قبلهٔ صورت پرستان آب و گل قبلهٔ
معنی شناسان جان و دل قبلهٔ زاهد محراب قبول قبلهٔ بدبیرتان
کار فضول قبلهٔ تن پروران خواب و خورش قبلهٔ نادان بدانش
پرورش

پرورش قبلهٔ عاشق وصال بی زوال قبلهٔ عارف جمال ذو الجلال
در بیان معرفت حق تعالی وما خلقت الجن
والانس الا لیعبدون ای لیعرفون یعنی نیافریدم
پریان و آدمیان را مگر تا مرا بشناسند و از پرستش مرا بشناسند
من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی هر که بشناخت
نفس خود را تحقیق بشناخت پروردگار خود سوای غیر از عبادات و
ریاضات و از زهد و تقوی و علم و عرفان و سایر عبادات مقصود شناخت
الهیت و شناخت الهی حاصل نمیشود مادام که عبادت شناخت الله نباشد
ندیدی که فرعون تمام شب ریاضت میکرد اخر خود شناس نشد و دعوی
انانیت کرد همچنین اگر کسی عبادات و ریاضات میکند و خود شناس
نشود و علم الله که نتیجهٔ عبادتست حاصل نکند بسوی استدراج و تجلیات
شیطانی و جنونیت میکشد و دعوی انانیت میکند کافر گردد اگر چه
از وی چیزهای عجایب و غرایب ظاهر کرد چنانچه از فرعون بود جادو و شعبده
ظاهر گشت النبی صلعم من تزهد بلا علم جن او مات
کافرا یعنی هر که زهد کند بغیر علم که آن خود شناسی گویند مجنون میشود

و یا بمیرد کافر پس اگر کسی از علم و زهد خود شناسی مشغول شود فرعون وقت
و دجال زمانه   مقدار خود شناسی حق شناسی گردد
مقدار حق شناسی حیرت میسر آید مقدار حیرت خوف فانی شود تو از خود
مقدار فانی از خود جانی تو مظهر آید مقدار اظهار تو حق سوی قریب گردد
مقدار قرب حق سوی جانب تو مظهر آید پس بباید دانست که خود شناسی را
دو وجه است وجه اول بدانی که من قطره گنده و بمقدار آفریده شدم
که الم نخلقکم من ماء مهین اشاره بر آنست پس از
نطفه به علقه پس از علقه به عظام پس از عظام بلحم و عاجزی و
ضعیفی خویش هده کند و ستر و خلق الانسان ضعیفا
معاینه بیند و رنج و زحمت ظاهر و باطن خود مکاشفه کند که لقد خلقنا
الانسان فی کبد عبارت از آنست چنانچه   که
شقیق بلخی در راه میرفت شاهزاده زمانه او سوی ملاقات شد شیخ
او را هیچ التفات نکرد شاهزاده در خشم شد و گفت مرا نمی شناسی
شیخ فرمود آری میشناسم که اول قطره بودی در پشت پدر پس از
راه بول بیرون آمدی باز نطفه در رحم مادر شدی و قدر رحم مادر خون گ

تو

توخون و بلغم بود باز از راه بول بدنیا آمدی چون عمرت باخر
رسد گوشت و پوست تو کرمان خورند و استخوان تو پوسیده شوند
باین طریق ترا میشناسم تا شهزاده خلقت خود را شناخت
و در پای شیخ افتاد و عذر خواست و درویش شد وجه دوم بدانی
که مارا امانت حق تعالی که معرفت است آسمانها و زمینها و کوهها
نتوانستند برداشت از من عاجز و مسکین چه ادا شود پس
در عبادت و ریاضات و اذکار و افکار کوشش کند و در مکر نفس
و شیطان ملاحظه کند و ظلم نفس و جهل خویش هده کند کما
الله تع انا عرضنا الامانة علی السموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه
کان ظلوما جهولا یعنی بدرستی که ما عرض کردیم
امانت را که طاعت است یا معرفت بر آسمانها و زمینها
و کوهها پس سر باز زدند از آنکه بردارند امانت را و برداشت
آنرا آدمی و بدرستی که آدمی است ظالم و جاهل و ظلوم و جهول

معنیهای بسیار نوشته اند از انجمله اینمعنی است که ظلوم است یعنی
نفس خود را فنا میکند در هویت حق تعالی و ملاحظه خود نمیکند و جهول است
یعنی غیر را نداند و نشناسد که یقول لا اله الا الله نفی ما سوای
میکند و نیز گفته اند که آدمی بوجدان خود است که هیچ مخلوقات
ندارد و نقش هر صفات حق تعالی در خود او میگنجد و در خود دیگران
نمیگنجد چنانچه خود جمع اشیا در خود آدم میگنجد چنانچه حدیث
قدسی بدان ناطق است لا یسعنی ارضی ولا سمائی
ولیکن یسعنی فی القلب عبد المومن التقی النقی
یعنی نمیگنجم من در زمینها و آسمانها ولیکن میگنجم در دل بنده مومن
متقی پاکیزه و نیز حدیث قدسی است که یا ابن آدم خلقت
الاشیاء لک و خلقتک لی یعنی ای فرزند آدم آفریدم
جمیع اشیا برای تو و ترا آفریدم برای خود یعنی مظهر ذات و صفات
حق تعالی جز آدم نبود   آن پادشاه اعظم در بسته بود محکم
ناگاه بر در آمد پوشیده دلق آدم   و در خداشناسی نیز دو صفات است
وجه اول کار را قدرت میتوان یافت و صانع را از صنع میتوان

شناخت

16

زرعی

شناخت و در عظمت حق تعالی محو باید شد و هیچ صنع تا تحت
الثری بزرگتر و شریف تر از وجود خود نداند   النبی صلعم
قلب المومن اکبر من العرش واو
سع من الکرسی وافضل مما خلق الله یعنی
یعنی دل مومن بزرگتر است از عرش و کشاده از کرسی و بهتر
از انچه حق تعالی آفرید پس درون خود فرو باید شد و سیر گوناگون
حاصل باید کرد و چیزهای عجایب و غرایب که در دل آدمیت باید
دید   یارب چه خوش است بی دهان خندیدن
بی واسطه چشم جهان را دیدن   بنشین و سفری کن که بغایت خوب است
بی منت پا گرد جهان گردیدن   وجه دوم آنست که هر دو جهان
در خود مشاهده کند و خود که آینه ذات الله و صفات اوست
می بینند ببینند و هر اشیاء این جهانی و آنجهانی مظهر خود دانند و ببینند هم
در هر اشیا یکروی عیان بیند   یکمغز نهان و صد هزارم در ته
پوست   یکروی عیان در همه آینه هاست   در میوه اگر چه
صد حلاوت دارد   یک آب نهان با همه لذات درست

ونیز محققان گفته اند که معرفت حق تعالی بر سه وجه است عام است
و خاص است و خاص الخاص است عام سو علم الیقین که از ان نور الله
و صفات مشاهده شود و خاص سو عین الیقین است که از ان
اسرار الهی و جلوه نامتناهی مکاشفه شود و خاص الخاص سو حق الیقین
است که از ان عاجزی و ضعیفی و نیستی که در درک ذات حق تعالی
است میسر است که حقیقت ذات میسر نشود بغیر از محال است که و
عبد ربك حتی یاتیك الیقین اشاره
بر انست و امیر المومنین حضرت صدیق اکبر میفرماید که
العجز عن الادراك ادراك و نیز بزرگان میفرمایند
که کلما ظننت انی وجدت فحینئذ فقدت
و کلما ظننت انی فقدت فحینئذ وجدت
یعنی هرگاه که گمان میبرم من بدرستی که یافتم من خدا را
پس آن وقت نیافتم من و هرگاه گمان میبرم من که نیافتم
خدا را پس انوقت یافتم و نیز ابراهیم ادهم مناجات میکرد
که الهی من عرفك فلم یعرفك فکیف حال

من لم

من لم یعرفك یعنی الهی کسیکه شناخته است او شناخت
ترا پس چگونه حال او باشد کسی که نشناخته است ترا پس معرفت
صفات است و معرفت ذات و معرفت صفات بقدر تزکیه نفس
و تصفیه دل و تجلیه روح در دنیا حاصل است چونکه صفات بذات
میکشد و صفات عین ذات هم نیست و غیر ذات هم نیست
و معرفت ذات هیچ فردی از افراد انبیاء و اولیاء هم و فهم و علم
و درک نتوانند در آورد که شناخت ذات و دیدار ذات میسر
نیست بغیر از محال است که من کان یرجو لقاء الله
فان اجل الله لآت عبارت از انست چنانچه در حدیث
که روایت میکند ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها که گفت
که روزی حضرت رسالت پناه صلعم را نوبت در خانه من بود شب
حضرت نشسته بودند و من خسپیده و سر را بالای زانوی
حضرت بود و من خواب میکردم ناگاه اشک مبارک بر روی من
افتاد و من از ان بیدار شدم گفتم یا رسول صلعم این گریه برای
چیست اگر بر ان بشارت است آن حلال بر شما است و اگر از ترس

درخت آن حرام کرده بر شما است فرموده‌اند که برای لقای حق ممات است
که دیدار ذات میسر نیست بغیر از ممات پس اینجا از سر انصاف
نظر کن که آنچه باقی بود همو یافت و آنچه دیدنی بود همو دید و آنچه معلوم
کردنی بود کرد و باز اشتیاق مولی بحد داشت که دیدار ذات میسر نیست
بغیر از ممات که واعبد ربک حتی یاتیک الیقین
اشارت بر آنست و نیز در خبر است که حضرت موسی ع در ابتدای
نبوت انوار صفات الله از درخت دید و حق تعالی فرمود که یا
موسی انی انا ربک فاخلع نعلیک و چون در
انتهای نبوت رسید فرمود قال رب ارنی انظر
الیک فرمان آمد لن ترانی ز موسی هر زمان فریاد
ارنیست ز حق دایم ندای لن ترانیست پس بباید دانست
که مشاهده حق که در دنیا است به نسبت مشاهده که بعد از مرگ است
مختصر است و مشاهده که بعد از مرگ است به نسبت مشاهده که در بهشت است
مختصر است این مشاهده بجز تمثیل معلوم نمیشود این چنان
بود که شعاع آفتاب که از آینه یا از عکس آب سقف خانه دیده شود
آن مشاهده

آن مشاهده در دنیا است و بغیر سقف خانه در آینه یا در آب دیدن آن مشاهده
که بعد از مرگ است و بغیر از واسطه آینه و آب دیدن آن مشاهده در بهشت است که
الموت جسر یوصل الحبیب الی الحبیب عبارت
از آنست پس بباید دانست که علم الیقین با انوار اسرار حق تعالی تعلق
دارد و حق الیقین با انوار ذات حق تعالی تعلق دارد و این چنان بود که
مردی باشد که از دور دودی بیند که صفات آتش است بدانکه
دانسته میشود که آتش آنجا هست که هر دو دلیل آتش معلوم شد این شیوه
علم الیقین گویند و نزدیک آتش شدن و زبانه آن دیدن که اسرار
آتش است این را عین الیقین گویند و درون آتش شدن و هم رنگ
او گشتن این را حق الیقین گویند کی بود باز ما جدا مانده
من و تو رفته و خدا مانده تو او نشوی ولیکن ار جهد کنی
جایی برسی کز تو تویی برخیزد ٥ در بیان شریعت و
طریقت و حقیقت و حقیقة الحقیقه است که از وجه سنن و
فرایض و نوافل و ادعیه و اسمات از عزیز شریعت عبارت است
از اوامر حدود الله که اجتناب از نواهی و انقیاد در اوامر او است

وملازمت طاعت حق است وطریقت عبارت است از لذات طاعت
او وامر یافتن وحقیقت عبارت است حکمت های امر ونهی یافتن وحقیقة
الحقیقة عبارت است در حکمت هر حاکم را دیدن که اثر امشاهده
کویند پس در لذت طاعت وامر ملک مباشر شر مکنید ودر حکمت
اشیا وعلم الله ومشاهدها وتجلیات ملک بیگانه اند زیرا انکه
که حق تعالی فرموده که انی جاعل فی الارض خلیفة
پس لفظ خلیفه کفتن خود معلوم میشود که افضل واکرم واشرف
همه مخلوقات باشد این ندانستند که اتجعل فیها من
یفسد فیها ویسفک الدماء کفته اند وچون
حق تعالی ایشانرا معلوم کرد فریاد لا علم لنا الا ما
علمتنا بر آوردند وقدرتی که در زناسوت است وهر حرکات
وسکنات هفت آسمان وزمین ودانش آن واهل آن که در
ثواب وعقاب اند ثابت آن در لوح محفوظ است وحکمت
اشیا دانستن مشاهده وتجلیات حق تعالی است آن وراء عرش وکرسی
وقلم ولوح محفوظ است الغرض حضرت موسی را ع از حق تعالی حکم
شد

شد که از حضرت خضر ع تعلیم علم لدنی بگیرد معلوم کن وکس
خیال نکنند که حضرت خضر افضل است از حضرت موسی وحضرت
موسی پیغمبر مرسل واولوالعزم است اگرچه حضرة خضر نبی است اما دانش
حضرت موسی بهتر از دانش حضرت خضر است ودانش حضرت خضر
از لوح محفوظ است که قدرتهای هر جهان ومخلوقات جهانها
وخیر وشر ایشان در انست ودانش حضرت موسی دانش قادر
است ان از حضرت آموخته که قادر از قدرت معلوم میشود وعلم
تجلیات ومشاهده ذات داشت پس دانش شیطان هم
در لوح محفوظ نیز بود وقتی که معلم ملایکه بود اما علم الله نداشت
اندانش فوق تر است از دانش قادر از بنجهت حضرة موسی بهتر است
از حضرت خضر ع که ولقد فضلنا بعض النبیین علی
بعض اشارة بر انست وتلک الرسل فضلنا
بعضهم علی بعض عبارة از انست چنانچه گفته اند که
حق تعالی را ام کتاب است یکی علم الکتاب دوم ام الکتاب
علم الکتاب انکه در لوح محفوظ است وبعضهم علی وانچه دران نوشته شد

انهمه مخلوقست وام الکتاب انکه در علم خداست وصفت اوست
وقدیم است با حق تعالی وغیر مخلوقست چنانچه قران وکتاب وصحیفه
منزل ازینجا نحو قیاس کنید که دانش مخلوق بهتر باشد یا دانش
غیر مخلوق این چنان بود که بادشاهی مریض و پیش طبیب فرمان
شود طبیب علاج او بکند و به شود پس طبیب از بادشاه بهتر نباشد
ومرض حضرة موسی ع آن بود که روزی حضرت موسی خطبه میخواند
وسخنهای بلند وحقایق ودقایق معرفت وتوحید بیان میکرد ناگاه
عظماء قوم گفتند یا کلیم الله هیچکس باشد در روی زمین از تو داناتر
موسی گفت نمیدانم در همه عالم از خود داناتری پس درد دانش حضرة
موسی ع مرض پیدا شد و برای شفاء آن فرمان حق شد که از برای
طلب دانش پیش بنده ما که خضر است برو چون برفت از و علوم
کرد و شفا یافت ونیز در خبر است که در زمان حضرت موسی ع
پنج سال باران نبارید علما وفضلا وزهاد بنی اسرائیل دعا کردند
وموسی ع نیز دعا کرد وقبول نشد فرمان خدا تعالی شد که از برخ
درخواست کنید تا دعا کند وقبول کنم پس یکی که گمان نبرد که
برخ

برخ از حضرت موسی بهتر باشد حتی انکه حق تعالی در شان
او میفرماید که اضحکنی فی کل یوم ثلث مرات
این چنان بود که بادشاه مسخره خوشطبعی کند اما بمرتبت
بادشاه نمیرسد سخن مختصر آنست که آن سخنها که قصه سفینه وقتل
غلام و بستن جدار که حکمت آن حضرة موسی ع ندانست قصور در دین
وایمان او نشد و حضرت خضر دانست در دین وایمان او زیاده نشد
این دانستن ونا دانستن برابر است اما اهم مهم انبیا واولیا ومومنان
آنست که اسباب قرب وبعد حق تعالی بدانند وهر که را دانش زیاده تر
وقرب حق تعالی بیشتر والله تعالی اعلم چنانچه حضرت سلیمان ع دیو و پری
ووحوش وطیور وباد وآتش مطیع او بود بساط او چهل فرسنگ در باد
هوا روان میشد وزبان مرغان ولغت موران معلوم
باز همه این کتاب از عالم اسرار است ومشاهده وتجلیات حضرت موسی
را بود وحضرت سلیمان ع تابع شرع موسی بود وبحکم توراة بود همچنین
حضرت خضر تابع وشارع حضرت موسی وبحکم توریت بود پس ازینجا
نحو قیاس کنید که تابع از متبوع بهتر نباشد چنانچه جمهور علما

گفته اند که از علم و عقل و از همه صفات حمیده انبیا بهتر اند از همه اولیا
و انبیا اولوالعزم بهتر اند از همه انبیا حضرة رسالت پناه صلعم
و اولوالعزم بهترست در همه صفات و نیز در خبرست که در زمان
حضرت موسی بنده گستاخ حق تعالی و علم الله و حکمت اشیا کما حقه نداشت
فرمان شد که ای موسی در فلان بیابان بنده ایست سلام و تحیات ما با او
برسان چون حضرت موسی رفت و سلام و تحیات رسانید آن بنده
گستاخ گفت ای موسی تحیات حق تعالی نخواهم موسی حیران شد گفت
سبب چیست گفت در میان ما و او جنگ است حضرت موسی را حیرت
زیاده شد گفت سبب جنگ چیست گفت ای موسی تو منصف باش
که حق تعالی خود را کریم و رحیم خواند که غافر الذنب و قابل التوب است
پس دوزخ برای چه آفریده اگر دوزخ را آفریده که هر که بد کند در دوزخ
اندازم و هر که نیک کند به بهشت در آرم این معامله است پس کریم و رحیم
برای چه شد از این جهت ما بین ما و او جنگ است حضرت موسی ساکت شد
و مناجات کرد وحی شد که ای موسی اگر میخواهی که ما و او صلح
کنیم سبب صلح آنست که چندین چوب بر وزن و بر گوی سوار شود بطاق

سوار

سوار بر آن تا میان من و او صلح شود و سر آن مشاهده کنند و موسی
همچنین کرد بطریق سوار چند گام براند پس آن درویش خوش بخندید بگفت
که ای بار خدایا در میان ما و تو صلح شد و آشتی کردیم که بران انجان
بنده های ظالم را دوزخ در کار است پس آن بنده وحدت حق تعالی
و توحید معرفت داشت اما علم الله نداشت که علم الله خاص برای
بنده خاص باشد که پیغمبران اند و تابعان خاص ایشان پس آن
بنده گستاخ حکمت دوزخ نداشت   در بوته دوزخ چو مرا بگدازی ترسی
نشد دارم که پی غم سازی از جهت اولیاء الله و ملک مقرب
بمرتبه انبیا نمیرسند اگر چه تربیت و تعلیم علم از ایشان میشنید چنانچه
در خبر است که حضرت رسالت پناه صلعم تعلیم علم از ایشان از حضرت
جبرائیل علیه السلام وحی و کسی خیال نکند که حضرت جبرائیل بهتر باشد
از حضرة رسالت صلعم و تعلیم علم جسمانی و روحانی از حضرت جبرائیل بود و
تعلیم روحانی از حق تعالی بود که حضرة جبرائیل در آنجا بیگانه بود و آن
از الهام ربانیت که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملك مقرب و لا نبي مرسل عبارة   چون

بخلوت جای سازد و با خلیل پر بسوزد و در نگنجد جبرئیل این
چنان بود که شهبازها را پرورش از دایه‌ها چون آن شهبازها بزرگ
شود حوصلهٔ آن دیگر باشد و حوصلهٔ دایه دیگر دیگر بیضه باشد از
شاه باز پس آن بیضه را ماکیان پرورش کند تا بزرگ شود و سیر و
شکار آن دیگر باشد و سیر و شکار ماکیان چیزی دیگر همین نسبت میان
تعلیم و معلم همه پیغمبران با مجتهدان سیر و شکار همه انبیا و تابعان خاص ایشان
که ورای عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ است پس هر که بعضی
بهشت و دانش لوح و قلم فرو محو بنگردد چنانچه اگر کسی را از ملکوت خبر
خبر لوح محفوظ و دانش هفت آسمان و زمین و سر آن معلوم شود
و حکمت اشیا و مشاهدهٔ تجلیات حاصل شود ناقص است و ملک بود و در
حکمت اشیا در شهادت و تجلیات راه نیست و بشر را راه است مادام
تا کیفیت و ماهیت برسد کسی بر سر وحدت گشت واقف که او
واقف نشد اندر موقف که بدانش هفت آسمان و زمین و لوح محفوظ
قانع نشود و مطلوب او نگردد چونکه عدد دانش ایشان تفرقهٔ عظیم است
و از جمعیت دور است و از احد عدد دست اینچنان بود که شهود حق تعالی
در وقت

در وقت حساب چیزی دیگر است و در بهشت چیزی دیگر چونکه کلام بی حرف
و صوت شنیدن بی شهود نتوان دریافت و منافقان و کافران
را بی حساب در دوزخ میبرند چنانچه حق تعالی میفرماید که فیومئذ
لا یسئل عن ذنبه انس و لا جان فبای آلاء
ربکما تکذبان یعرف المجرمون
بسیماهم فیؤخذ بالنواصی والاقدام همچنین
شهود ملایکه باشد که بواسطهٔ حق تعالی ایشان را فرماید ایشان معلوم
کنند که یفعلون ما یؤمرون عبارت از آن است پس اگر
کسی را شهود ملایکه حاصل شود بملکیت رسد و از شهود خاص که
روحانیت است دور است اگرچه جز عرش و کرسی و لوح و قلم و
هفت آسمان و زمین داشته باشد اینچنان بود که حضرت موسی در کوه
طور با حق تعالی گفت و شنید میکرد و این مشاهدهٔ ملکیت بود
و چون از ملکیت بروحانیت و روحانیت ترقی کرد گفت
رب ارنی انظر الیک فرمان آمد لن ترانی شهود
ملایکه عدد در عدد است و شهود روحانیت و روحانیت احد در احد

وقرب ملک چیزی دیگرست وقرب انسان چیزی دیگر چنانچه در عقاید
آورده که هیچ ملایکه خاص و عام را دیدار حق تعالی نمی باشد مگر حضرة
جبرائیل یکبار از نبی از سرا نفهم خود معلوم کنید که شهود ملایکه
چیزی دیگرست و شهود انسان چیزی دیگر چنانچه حق تعالی چون
بحریست بیکران شهود ملایک لذت آب شنیدن و آب دیدن
یکرنگ است و شهود انسان و آب محیط در جمیع نباتات است همچو
درختها را دمیدن و لذت آب در میوه های گوناگون و بوی گلهای
رنگارنگ یافتنیست که آدمی مظهر ذات و صفات و جمال و جلال
حق تعالی است و حملها الانسان صفت آدمست و نیز فرموده
که حملها الملئکة وحملها الجن پس صفت
میکند که انه کان ظلوما جهولا یعنی ظالمست
که بر نفس خود غالب می آید و از هستی خود فنا میشود و در هستی
حق تعالی بقا می یابد و چون بقا و یابد جاهلست یعنی بغیر
از خدای تعالی هیچ نمی بیند و از دانش و بینش هفت آسمان و زمین
و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ روکرداند که عالم
صفوت

صفوتست و عالم کبری ما ورای ایشانست و چون روکرداند از نیست
حاصل کند یعنی انیس حق تعالی که سمی الانسان انسانا لانه انیس
عبارة از انست و فضلناهم علی کثیر ممن
خلقنا تفضیلا در شان آدمیت یعنی فضل دادیم آدم
و همیا نرا بر بسیاری از آنکه آفریدیم فضل دادنی پس اگر ملکی از خبر
لوح محفوظ باشد او بملایکه آسمان خبر کند و ملایکه آسمانی بملایکه زمینی
خبر کنند و در زمین منتشر شود و دیوان نیز معلوم کنند و ایشان به
مصاحب خود که جنی باشد یا کاهن خبر کنند و ایشان بعوام الناس
و عوام الناس چنین ان شواهد الغیب میدانند و گاهی عبور است گویند ملائکه
و علم غیب که خاصه حق تعالی است باور کنند و گوینده و شنونده باور
کنند همه کافر شوند اگر بشر سوی خبر لوح محفوظ باشد و بران قرار گیرد
مطلوب اکبر دد او نیز بعید درگاه گردد چونکه حق تعالی وراء این خبرها
ست ایشان مطلوب شدن او آن باشد که انکار کنند و
بر مخلصان خود بگوید و فخر خود دانند و مخلصان او شیخ خود
بر بزرگان دیگر فضل نهند بلکه بر انبیا و بر علم غیب فضل کنند

کافر شوند نعوذ بالله منها چونکه علم غیب خاصه خداست اگر کسی گوید که
اگر حق تعالی کسی را خبر کند که این کار شود یا نشود یا شنود پس او خاصه خدا
چون باشد گوئیم اگر کسی را حق تعالی از چیزی خبر کند و در آن وقت
حق تعالی چنین خواسته بود وقت دیگر خواسته دیگر باشد که کل یوم
هو فی شان صفت اوست چنانچه در شان کافر حضرت
رسالت که حق تعالی بجبرائیل گفته و جبرائیل بحضرت و حضرت
بکافر که فردا خواهی مرد باز آن کافر زنده شد از آنجهت علم غیب خاصه خداست
که کس نمیداند بجز خدا که قل لا اقول لکم عندی خزائن الله
ولا اعلم الغیب ولا اقول لکم انی ملک عبارة ازانست
ان الله عنده علم الساعة وینزل الغیث ویعلم
ما فی الارحام وما تدری نفس ماذا
تکسب غدا وما تدری نفس بای ارض تموت
اشارة برانست غیب را هرگز نداند کس بجز پروردگار
هر که گوید من بدانم تو ازو باور مدار مصطفی هرگز نگفتی تا نگفتی جبرئیل
جبرائیلش هم نگفتی تا نگفتی کردگار روکه که قرب خدا باشد و در
دانش

دانش نابوده مقید نشود خصوصا حضرت رسالت پناه و خلفاء
الراشدین و صحابه و تابعین نشدند پس بعد از ایشان که بزرگان
بوند در احوال عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین
مقید شدند چونکه تابع متابعت احوال انبیا و خلفاء الراشدین را
نیاوردند و صوفیان جاهل و ناقص صحبت بزرگان را افضل بر
انبیا می نهند و کافر میشوند پس بباید دانست که مرتبه ولایت یکیست
اما در درجات فرق است انبیا را هم ولایت است هم نبوة
که نهایت ولایت اولیا بدایت انبیاست و نهایت انبیا را نهایت
نیست همچنین همه انبیا قرب حق تعالی اند اما در قرب فرق بود که و
لقد فضلنا بعض النبیین علی بعض عبارة ازانست
که مرتبه نبوت یکیست اما در قرب فرق بود چنانچه حضرت سلیمان ع
پیغمبر مرسل بود و بادشاه شد آن کسی را نبود و هم نباشد که لا
ینبغی لاحد من بعدی عبارة ازانست حضرت عیسی علیه السلام
نیز پیغمبر مرسل و اولو العزم بود او را سوزن حجاب راه شد و صلی
که از تفرقه بجمع حاصل است جز دیگر است و وصلی که از جمعیت

تفرقه حاصلست چیزی دیگرست و شرح این هر دو دراز شود اگر
حالیست نه قالی و هیچکس را نرسد که فکر احوال انبیا کند چنانچه فکر ذات
حق تعالی ممنوع است همچنین فکر احوال انبیا ممنوع است عقد را
از خلوة شان راه نیست علم نیز از حالت شان آگاه نیست
و هر که عارف کامل است خود معلوم کند که حالت تقرب ایشان در درگاه چیز
قرب درگاه نداند و شهود حق تعالی که از احجاب تفصیلست چیزی
دیگرست و شهودی که از تفصیل با جملست چیزی دیگر و شهود ملائکه
از تفصیل با جمال عدد احدست و شهود انسان از احجاب تفصیل
از احد عددست و شرح این طویل است در کتاب منازل الفرقین
نوشته شد پس باید دانست که شریعت بجای تخم است و طریقت بجای
شاخ و برگست و حقیقت بجای گل است و حقیقة الحقیقت بجای
میوه پس اگر تخم نباشد شاخ و برگ و میوه که ظاهر شود و از ادای
سنن قرب سنن چیزی دیگرست و از ادای قرب فرایض و قرب نوافل
چیزی دیگرست اما توحید و معرفت حق تعالی که در شریعت است آن فرض است
که بغیر از این ایمان نماند این چیزی دیگر است و در طریقت و حقیقت

وحقیقة الحقیقت

و حقیقة الحقیقت چیزی دیگر و شرح این طویلست کی در باب
ایمان گفته شد این غیر از ادای فرایض قرب فرایض آن چیزی دیگرست
و از ادای سنن قرب سنن آن چیزی دیگرست و از ادای نوافل قرب
نوافل چیزی دیگرست و از ادای اسماء و ادعیه و اوراد قرب آن چیزی
دیگرست پس قرب فرایض بهترست از قرب سنن و قرب سنن بهترست
از قرب نوافل و قرب نوافل بهترست از قرب اسما و ادعیه و
اوراد پس باید دانست که ادای فرایض و سنن و نوافل که سبب
رضای حق تعالی و دیدار اوست و از ادعیه و اسما و اوراد هیچ سلبیات
اگر نفی نیست باقی باشد بلکه بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله
منها اگر چه اسم اعظم بدانی چونکه در چیزها تصرفات کرده شود و
حکمت آن بدانی و نفس شریک آن شود که اسماء و ادعیه را تصرفات
بسیارست چنانچه بلعم بن باعور را که اسماء و ادعیه و علم بسیار داشت
و اسم اعظم میدانست آخر از دنا است همت بی ایمان شد فمثله
کمثل الکلب در ذات اوست و اسماء و ادعیه سو حوصله می
باید که هیچ حرکات و سکنات بغیر اذن الله نکند و اگر بکند هم

زوال ایمان بود چنانچه بزرگان گفته اند که سیف ظاهریست و
سیف باطنی اگر از سیف ظاهری کسی را بکشی گناه کبیره است
و کافر نگردد و اگر سیف باطنی بغیر اذن الله کسی را تصرف
کنی یا دعای بد کنی بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله منها چنانچه
بلعم بن باعور بی ایمان شد چنانچه قرآن شمشیریست با غلاف
و کلام از درود و یاقوت هر چند استغفار کنند در رو یا قوت روشن
شوند و از اسما و ادعیه شمشیریست برهنه اگر آن شمشیر برهنه را بدست
نابالغ بدهند خود را بزنند یا دیگری را باید که نابالغ طریقت
نشوی ادعیه و اسما نخوانی و در اذکار و افکار کوشش نکنی پس
بباید دانست در قرب فرائض و سنن انبیا را و تابعان خاص
ایشان را باشد و قرب نوافل اولیا را و تابعان خاص
ایشان را باشد و قرب اسما و ادعیه و اوراد ملائکه را و
افکار روحانیه و افکار روحانیه مقربان باشد و بعضی از عوام
ملک را نیز باشد زیرا که عروج و نزول اسما نهاد سیاحت عالم
ملائکه مراد از ادعیه و اسما است که عالم ملکوت است و سیر عالم کبیر که ورای
عرش و کرسی

عرش و کرسی و هفت آسمان و زمین است بغیر ادعیه و اسما است
این از توحید حقیقی و علم الله و تجلیات و شاهده حاصل است
پس انبیا علیهم السلام همه پیر مبیرستند ما حوصله ایشان اقتضا کرد که
بقرب فرائض و سنن قانع شدند و حق تعالی نیز چنان خواسته و
حضرت سلیمان علیه السلام را که قرب فرائض و سنن و نوافل و ادعیه و
اسما و اوراد همه بود اما مثل آن پادشاهی کسی را نبود و نباشد
لا ینبغی لاحد من بعدی عبارت از آنست و حضرت
عیسی علیه السلام قرب نوافل و اسما و ادعیه و اوراد در نظر نیاورده و بر
فرائض و سنن قانع گشته زن حجاب بوده شد و نکاح حجاب
او گشت و خشت زیر سر نهادن حجاب او شد و حوصله
محمد الرسول الله صلعم از همه پیغمبران وسیع بود در قرب فرائض
و سنن کمال یافته و در قرب نوافل نیز کمال یافته و در قرب
اسما و ادعیه و اوراد نیز کمال یافته که هم پادشاه وقت
بود و از حیث محبوبیت رسید که تجلیات فرمانت که
ان الله الذین یبایعونک انما یبایعون الله

يد الله فوق ايديهم عبارت ازان است كه
وما رميت اذ رميت ولكن الله رمى اشارت
بر آنست و هم فقر وقت بود كه الفقر فخري عبارت از آنست
و بي نياز راز همه كه المفتقرين من لا يحتاج الى الله
گفته اوست و فقر تمام شده كه الفقر اذا تم هو الله
كلام اوست و لذت فقر چشيده كه من ترك حوائج النفس
فهو فقر اوست و از فقر بي نياز از دل حق شده كه الفقراء
ضحكهم عبادة و مزاحهم تسبيح شاهد ذوق
اوست پس بايد كه در علم و حب محمد الرسول الله صلعم و شرح او
ترجيح دهد و حضرت امام المسلمين امام اعظم رح كه هو سراج
امتى در شان او فرمود و حضرت امام اعظم را در علم و صحو
گوناگون و نفي اثبات گوناگون و فناي و بقاي گوناگون كه
در شريعت و طريقت و حقيقت و حقيقة الحقيقت است
گمان دارد رفت و در ميان مقتدايان اهل تصوف و حكماء
افتاد زيرا آنكه اگر كسى در علم اين چهار طريق كه گفته شد كمال يافت
و در حال

و در حال كمال نيافت و اگر كسى در حال يافت در نفي كمال نيافت
و اگر كسى در نفي كمال يافت در اثبات كمال نيافت و اگر كسى در اثبات
كمال يافت در فنا كمال نيافت و اگر كسى در فنا كمال يافت در بقا كمال
نيافت و اگر كسى در اينهمه كمال يافت در علم ظاهر كمال نيافت و اگر
كسى در علم ظاهر كمال يافت در علم ذات و صفات و تجليات
و مشاهده حق تعالى كمال نيافت و حضرت امام اعظم در اينهمه كمال
يافته بود زيرا كه آنچه او در علم ذات و صفات و تجليات و مشاهده
حق تعالى از روى عقايد تحقيق و تجربه كردم هيچكس از علم ظاهر و باطن
نكرد از اينجهت گفته است كه رايت ربى في المنام
سبعين مرة

در بيان شريعت و طريقت

و حقيقت و حقيقة الحقيقت كه از وجه نفي اثبات باشد
اما در شريعت آنكه همه از وست و در طريقت آنكه همه
اوست و در حقيقت همه او بيني و در حقيقة الحقيقت نه محو باشى
و نه خدا يعني عين خدا نباشي و غير خدا هم نباشي و در ميان
حيران بماني پس در شريعت كه همه از و دانستي نبود ملحدى

و موحد باشد در اینجا اگر موافق مسئله و عقایده شریعه نباشد
کافر گردد پس ملحد ضال بود که داند اینجا طلب حق باید
و صدق عشق میباید و ذوق همه ادیان و ملتها از آن حق
است و همه ادیان و ملتها حق سو جویانند بهر دین که حق سو کسی
بجوید بیابد   که معتکف دیرم و که ساکن مسجد یعنی که
ترا می طلبم خانه بخانه   مقصود من از کعبه و بتخانه تو بودی مقصود
تو ای کعبه و بتخانه بهانه   پس کعبه و بتخانه سو یکی میدانند
و ظاهر و باطن چنین اعتقاد کنند و اعتقاد دیگر مخالف شرع
پیدا شود کافر گردد نعوذ بالله منها اما راه موحد ضال بود که اگر چه
همه از دوست اما گل با خار برابر نیست اگرچه از یک شاخ ظاهر میشوند
که خار مضرت و گل نافع و مرده با زنده برابر نیست و بینا با نا
بینا برابر نیست و کور با مردی برابر نیست و تاریکی با روشنائی
برابر نیست   الله تعالی وما یستوی الاعمی والبصیر
ولا الظلمت ولا النور ولا الظل ولا الحرور
وما یستوی الاحیاء ولا الاموات پس در

پیروی

پیروی شرع قدم نهند و در روشنائی ایمان و اسلام و عرفان
و ایقان بکوشد و از ظلمت کفر و شرک و بدعت و ضلالت احتراز
شوند داند که اگر چه همه از دوست اما گل با خار برابر نیست اگر چه
از یک شاخ ظاهر میشوند آن نافع است و این مضر همچنان اگر چه
باران بر همه جا میبارد و گلهای رنگارنگ و میوه های گوناگون
از باغ و باغچه ظاهر میسازد و در زمین شور خس و خاشاک و خار
ظاهر میکند اگر چه همه از دوست اما میان حق و باطل فرق میباید
گرچه باران بر همه جا می بارد از باغ گل و شوره زمین خار آرد
پس همچنان حق سبحانه تعالی در باغ ارواح مومنان و عاشقان و
محبان و عارفان گلهای رنگارنگ اسلام و ایمان و میوه های
گوناگون از عرفان و ایقان بار آرد و در زمین شور که دلهای
کافران و منافقانست و اهل ضلالت و بدعتست خارهای
کفر و شرک و خس و خاشاک ضلالت و بدعت بار آرد
اگر چه همه از دوست اما میان مشروع و نامشروع و مومن و کافر
فرق میباید کرد   مومن و کافر کجا باشد یکی نیست مومن

همچو کافر پیشگی. فار چون گلی که بود در هر دمی گر چه از یک شاخ باشد
همدمی وار چون آتش کجا باشد بسی گر چه از آتش بود بلند
هر کسی اما در طریقت که همه او دانستی است در پیچ ام ملحد و موحد بسیار
بسیار رحلیات است اگر موافق مسئله و عقاید شریعت نباشد کافر گردد اگر
چه از او عجایب و غرایب چیزها ظاهر میشود اما راه ملحدی چنان
باشد که خیر و شر و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و شک و ایقان
و عرش و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و زمینها و بهشت و دوزخ
و جمیع مخلوقات و موجودات و معلومات و مدرکات اند
که همه اوست و معصیت طاعت اند و طاعت معصیت
هر چه هست اندرین عالم آن هموست کفر و شرک و
بدعت و عصیان هموست زهد و تقوی طاعت و ایمان
هموست شوق و ذوق و عشق و عرفان خود هموست و از
خود و غیر خود یکی میدانند و اگر کسی از کفر و عصیان بپرسد
بگوید که اوست و اگر از اسلام و ایمان پرسد بگوید که اوست
و هر سو میدود و گاهی بسوی کفر و گاهی بسوی اسلام و گاهی
بسوی فسق

بسوی فسق و گاهی بسوی زهد چنانچه برگ کاه که با باد بهر سو میدواند
همچنین این حالت او سو بهر سو میدواند و خود گاهی صادق
و گاهی کاذب و گاهی مبتدع و گاهی متشرع و گاهی کافر و گاهی مومن
و گاهی زاهد و گاهی فاسق گاهی ناقص و گاهی کامل داند
منکه هستم مسلم و کافر همی در وجودم نیست جز وی هر دمی
زاهد و فاسق منم در هر زمان مفلس و مخلص منم اندر جهان
ناقص و کامل منم از دل بیان صادق و کاذب منم در هر زمان
پس اگر کسی از احوال انبیا و اولیا بپرسد بگوید که اوست
و اگر کسی از اهل کفار و ضلالت و بدعت پرسد بگوید که اوست
و میان حق و باطل فرق نمیکنند دانند که همه اوست
که درویشی بود و در بیمقام بند شده روزی از روزها خواست
که جامه فاخره بپوشم اما استعداد نداشت و در خود اندیشه
کرد باطل که از یکی بدزدم و بپوشم چونکه همه اوست اینجا
غیر نیست پس از یکی دزدید و بپوشید صاحب جامه خبر یافت
و گفت ای درویش این جامه منست چرا پوشیدی او گفت

که ما و تو و جام همه خدا است خدا خود بود پوشیده است اینجا غیر کس نیست
صاحب جام هم عارف کامل بود دانست که این مرد در ضلالت مقام
بند شده است چوبی در دست گرفته زدن آغاز کرد درویش
گفت چرا می‌زنی او گفت ما و تو و چوب همه خدا است خدا خود
می‌زند اینجا غیر نیست پس در اینجا انچنین چیزها پیدا می‌شود که
در مشروع و نامشروع فرق نمی‌کنند که نیک اند بد اند امتیاز ندارند
و خود را همه دانند لیکن و لی با همه موحد دانند و لی
در الحاد نه کافرم نه مسلمان نه ملحدم نه جهود نه عاشق
نه جاهلم نه مومنم نه یهود پس در بینی میان کفر و ایمان فرق
نمی‌کنند و تریاک و زهر را برابر دانند و از بیرون شرع قدم
نهند و از متابعت حضرت رسالت پناه صلعم اعراض کرده
گیر دو دانند که همه اوست و در رفته بجای رسید که ملحد کرده
و الحاد او علی کفر شود نعوذ بالله منها خاک راه شرع
باشی دمبدم تا توانی در شریعت نه قدم خاک راه شرع
بجوان پیشه کن از ضلالت و ایمان اندیشه کن توتیا از
خاک راه

خاک راه شرع کن پس تو دایم فرق اصل از فرع کن اما
راه موحدان خاص بود که در خود شناگرد و دانند که اگرچه همه
اوست اما متفصلها بشریت باقیست و بشر هرگز عین
خدا نشود و اگرچه در آینه روی می‌نماید اما آینه عین روی نشود اگر
چه ذره در شعاع آفتاب سیر قصد عین آفتاب نشود و اگرچه
آب در جمیع نباتات محیط است که وجعلنا من
الماء کل شیء حی در شان اوست و در میوه الوان
و گلهای ریحان و خس و خاشاک و خار بیابان جلوه گونا
گون اوست و شاخ و برگ اینهمه بهانه است اما فرق
میان گیاه و نیشکر و تریاک و زهر فاتک می‌باید کرد و در میان
میوه‌ها ترش و شیرین امتیاز باید کرد پس ذره بیرون
شرع اختیار نباید کرد و در اقوال و افعال و احوال محمد رسول الله
صلعم راسخ باشند و تریاک شرع دانند که دواء درد مشتاقان است
و شفاء الم عاشقان است شعار خود زند و از زهر نامشروع
که از نیش مار ضلالت و گژدم بدعت است اعراض کنند و امتیاز

بهشت و دوزخ را اهل او بکند و جلوه لا یستوی اصحب
النار و اصحب الجنة مشاهده کند اما در حقیقت
که همه او دیدن است درانجا نیز ملحدان و موحدان بسیار است
اما اگر موافق مسئله و عقاید و شریعت نباشد کافر گردد چونکه
در ذات و صفات حق تعالی چیزی پیدا کند که مخالف شرع
و قول مجتهدان باشد اما در ملحدان چنان بود که انوار و
صفات حق تعالی را نگرده باشند و همه یکی بینند و قهر را همچو لطف
دانند و لطف را همچو قهر و راندن را همچو خواندن و هدایت
را همچو ضلالت و رحمت را همچو لعنت دانند چنانچه
شیطان دانست و شیطان درانجا ملول گشت چنانچه
از اوهام و ادراک باطل خود میگوید لعنت آن تست
و رحمت آن تو بنده آن تست قسمت آن تو دوزخ
آن تست جنت آن تو آدم آن تست شیطان آن تو
چون ندیدم خلق سو لعنت طلب لعنتش را در شستم غرچه
ادب لعنتش را همچو رحمت بنده نیست بنده لعنتم
افکنده

افکنده نیست سنگ و گوهر را نه دشمن شو نه دوست با
نظر کن تو که این از دست اوست گر ترا سنگی زند معشوق
است به که از غیری گهر آری بدست شیطان از قول
خود معنی سنگ و گوهر ندانست که سنگ زدن از خود سنگ
را دانست و گوهر فشاندن بخود خواندنست چنانچه کسی را امر کنند
از سنگ زدن و چون که رجم عبارت از آنست و کسی را که
می خوانند انعام و اکرام و در فشانی کنند چنانچه
که بزرگی میگوید که گناه کردن چه خوبست که در وقت حب
با حق تعالی بلا واسطه گفت و شنود میشود و حضرت شیخ جنید بغدادی
قدس سره شنید و گفت که از گناه گفت و شنود که هست با
عتابست و بدتر از دوزخ است که کافران سوزند نیز هست و گفت
و شنود که از لطف است بهتر از بهشت است که انبیا و اولیا
است نیز در حضرت است که چون طوق لعنت بر کردن شیطان شد
این اضافت بجانب حق تعالی کرد و گفت که این از تست
و پس و این همه تو هست و پس از بیحیائی خطابا کرد و از فرمان خدا سخن

ازشنوند با وجود آن انا خیر منه خلقتنی من
نار وخلقته من طین کفت با وجود حق تعالی
در ذات او کفت که ابی واستکبر وکان من الکفرین
کفت حق نشنو وکبر کرد وچون ذلت حضرت آدم ع واقع شد
با وجود آن او نیز میدانست که اینهمه از خداست وبخود
اضافت کرد وکلمه ربنا ظلمنا انفسنا وان لم
تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخسرین کفت
که بنده فاعل مختار است از کمال حیا با الفد بیت نکریست
وتوبه او قبول کردند چونکه آن ذلت بخود اضافت کرد پس همه
وایمان یکی اند با وجود ذلت آدم از نسیان بود نه عمدا
که ولقد عهدنا الی ادم من قبل فنسی ولم
نجد له عزما ای عزیز اگر کسی کوید که شیطان عاشق
خدا بود بغیر از معشوق سجده کردن روا نداشت از این اعتقاد
کواهی دلول بصدق شیطان که عاشق است وکذب حق تعالی
که ابی واستکبر وکان من الکفرین

در ذات او کفت وکذب همه انبیا خصوصا محمد الرسول الله صلعم
که عداوت او امر فرمودند واز متابعت او نهی کردند
الله تع ان الشیطان لکم عدو فاتخذ وعدوا
واشاره بر انست ان لا تعبدوا الشیطان انه
لکم عدو مبین عبارت از انست از این اعتقاد
کفرها لازم می آید واگر کسی کوید که در سجده کردن آدم
شیطان را امتحان بود از این اعتقاد اثبات صدق
شیطان وکذب رحمان بود که کان من الجن
ففسق عن امر ربه در ذات او است حق تعالی
وجمیع انبیا ع در آغاز هر کار وهر عبادات تعوذ وتسمیه امر
فرموده اند که پناه بکیرند از آفت بد شیطان ومتابعت او
بخدا تعالی که شیطان سنگسار است سنگبار کرده شده واز
رحمت حق مانده وبعید درگاه کشته که رجیم عبارت از آنست
اگر کسی کوید که شیطان در وقت نفخ روح لوم سر روح
معلوم کرد واز این اعتقاد الکفر آن لازم می آید که

قل الروح من امر ربی وما اوتیتم من
العلم الا قلیلا در شان اوست و خلیفه خدا است
که انی جاعل فی الارض خلیفه عبارت
از انست و عرش صفت است که قلب المومن عرش
الله تعالی اشارة بر انست و شیطان در وقت غضب
ولعنت اسرار روح معلوم چون بکند و این حدیث نیز در
شان روح است که ان فی الجسد ابن ادم مضغة
وفی المضغه فواد وفی الفواد قلب وفی القلب
روح وفی الروح سر وفی السر خفی وفی
الخفی نور وفی النور هو جای که هویت حق ظاهر
باشد حد شیطان چون باشد که در وقت غضب هویت
حق معلوم کند چنانچه روح گنج اسرار خدا است و شریعت قلعه راز
خدا است و نفس چون قلعه گنجینه پر از در و گهر و جسم چون قلعها آهنی
اکر بلی از بابت دزنا یاب اخذ جز بدست نیاید شریعت
قلعه زرین که یک صد آهنی دارد کلید شریعت را دو کوهر دان که دارد
بیت

بیت یکدندان یعنی بکلید نفی است پاس انفاس اقفیت
نفس جمع هر روح است و مقفول کنند تا مقصود حاصل شود و در درون قلعه
از جا قلوبی و مکر و حیله جز حاصل کنند عجب نیست و حقیقت حجت
روح نمیداند اما راه هو حد بی عنان باشد که همه انوار و
صفات حق تعالی کرده باشد و فرق میکنند میان حق و باطل
از صفت قهر گریزان باشد و صفت لطف جویان و همچنین
از صفت ضلالت حق تعالی گریزان باشد و هدایت جویان
و از اسباب راندن گریزان باشد و از اسباب خواندن
جویان چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم میگفت که اللهم
انی اعوذ بک منک یعنی من غضبک
وقهرک وسخطک ومن صفات غضبک
ومنتقمک ومذلک   این چنان بود که
پادشاه هر را که لطف و قهر صفت اوست پس هر که اسباب
قهر او بکند که مخالف پیغمبر او است و خود مقهور پادشاه گردد
و هر که اسباب لطف او بکند که انقیاد امر او است خود مرحوم

مغفور میشود اما در حقیقت الحقیقه که نه خود باشی و نه خدا و نه عین
خدا باشی و نه غیر خدا که آدم مظهر صفات خداست و مظهرها نه
عین صفاتست و نه غیر صفات و صفاتها نه عین ذاتست
و نه غیر ذاتست و ذات حق کسی در دنیا دیدن میسر نشود بغیر از
ممات و سالک را احوال و واقعات مختلف تا رسیدن مشاهده
ذات و صفات بسیار رو میدهد کاهی همه او در همه جهان میبینم
کاهی همه خود ز خود نهان می بینم کاهی نه چنین و نه چنان می بینم
کم گشته دلم عیان کجا می بینم کاه از خود عین خدا می بینم
که عین خدا ز خود جدا می بینم کاه نه خود نه خداست عیان
کم گشته دلم عیان کجا می بینم این چنان بود که آتش
نه عین زبانه است و نه غیر زبانه و زبانه نه عین دود است و نه
غیر دود و دود نه عین هیزم است و نه غیر هیزم و هیزم مظهر دود
و دود مظهر زبانه و زبانه مظهر آتش اما ادمی که هیزم صفت است
و دود و زبانه که صفاتست و اسرار آتش است از جانب خود
میداند پس اینجا احوال مختلف پیدا شوند بعضی احوال سبب
قرب

قرب کردد و بعضی احوال سبب بعد کردد این چنان بود
که ذره ها در شعاع آفتاب بغیر قصد و ظهور و بود ایشان از شعاع
آفتابست اما ندانند که ظهور و جنبش ما از ماست یا از شعاع
آفتابست در میان حیران بمانند و احوال و اقوال مخالف
یکدیگر پیدا شوند چنانچه بعضها گویند که جنبش و ظهور ما از جانب
ماست و بعضیها گویند که از جانب آفتابست و همچنان دو ملت
در اینجا پیدا شدند چنانچه جبریه و قدریه در مذهب اند یکی گوید
که حرکات و سکنات که هست از خواست ماست و ما فاعلیم
هر چه میخواهیم میکنیم و یکی میگوید که ما اختیار نداریم فاعل حقیقی خداست
اگر ما را در دوزخ اندازد ظلم است و این هر دو چیز باطل است و مذهب
سنت و جماعت گفتند که بعضی چیزها هستند که از جانب خداست
و بعضی چیزها که از جانب بنده است خصوصا در بیان ایمان که
چهار رکن است از جانب حق است آن هدایت و توفیق و دو از
جانب بنده آن اقرار و تصدیق که بنده فاعل مختار است
آنچه از او صادر شود پیدا از خیر و شر و نیز در آن ثواب و عقاب

داخل خواهد بود در مذهب بدمذهبان ورای این چیزهاست
که هفتاد و دو گروه بنوعی گمراه شدند و دیگر آنکه رزق هر کس
مقدر است کسی نیست که دانه رزق کسی بخورد اما اگر کسی گرسنه
را بخوراند ثواب حاصل کند از جانب حق تعالی مقدر رزق است
و از جانب بنده خوراندن و دیگر آنکه بغیر از رزق تمام شدن
کسی نمیرد اما اگر کسی را کسی بکشد گناه حاصل کند از حق تعالی تمام
رزق است و از بنده کشتن همچنین آنچه رزق مقدر است میخورد
اما از بدنفسی خود میبرد بحرام میکند و گناه حاصل میکند و آن رزق
از وجه حلال هم میرسد بهتر است از نیک نفسی اما از قالست
که برهانست که ان الله لا یظلم الناس شیئا و
لکن الناس انفسهم یظلمون عبارة از آنست که هفتاد و
دو ملت مذهب اصلی نیافتند و چیزها تراشیدند در ذات
و صفات حق تعالی چیزها گفته اند که مخالف شرع و آیات و حدیث
و عقل و نقل و فعل و خبر تواتر و اجماع امت افتاده اند و اگر
کسی روش بدمذهبان و عقاید باطل ایشان اختیار کند خود
گمراه شود

گمراه میشود و از روش اهل سنت و جماعت و از
عقاید ایشان دور است آنچه حکما و صوفیه موافق
قول مجتهدان اهل سنت و جماعت گفته‌اند راست است
و آنچه مخالف گفته‌اند آن نیز باطل است چونکه مجتهدان
اهل سنت و جماعت در علم ظاهر و باطن کامل یافتند
و در شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة التحقیق
حق و باطل معلوم کردند آنچه احسن بود اختیار کردند و
فرمودند و لیکن مذهب دیگران اگر به علم ظاهر کامل یا
فتند و از علم باطن نیافتند که علم قرآن و حدیث و فقه
است از ینجهت غیر از چهار مذهب دیگر مذهبی نیست
اگر بزرگی که صاحب مسئله باشد او را نرسد که مسئله
وضع کند یا مذهبی پیدا کند چونکه در علم ظاهر و باطن کامل
نیافته است و او را لازم است که تابع مذهبی باشد
پس از تابع از مطبوع بهتر نیست چنانچه
که محمد غزالی رح در علم ظاهر و باطن کامل یافته بود با وجود

مسئله از بعضی علم ظاهر و باطن عاجز آمدند و اجتهاد او در ان
تصور یافت و الهام حق تعالی نیز یافت اکثر در خواطر او
می رسید که مذهب که از ما هم می بود ناگاه حضرت رسالت
پناه صلعم را در واقعه دید که حضرت در باغ عجایب و غرایب
نشسته بودند حضرت فرمودای محمد غزالی درین باغ حجره
بساز که کنج او پنج باشد گفت یا رسول الله بسازم پس پنج
کنج زدن طرح انداخت هر چند طرح میزد درست نمیشد و
عاجز آمد و گفت یا رسول الله چهار کنج راست می آیند پنجم را
نمی آید فرمودند ای غزالی خواطر خود جمع دار که چهار مذهب تا
قیام قیامت درست و راست باشند پنجم راست نمی آید که آنچه
در علم ظاهر و باطن بود ایشان یافتند دیگر کسی را نمی شاید
که اجتهاد او بالاتر از اجتهاد ایشان باشد پس اول
ایشان حضرت امام اعظم است و شاگردان او بعد حضرت
امام ابو یوسف و امام محمد رحمهما الله بعد ازان امام شافعی و امام مالک
و امام احمد حنبل رح در غرایب الفوائد و در کشف المحجوب آورده

آورده

٣٦

آورده که حضرت امام اعظم استاد بسیار کس از مشایخ
طریقت بود چون ابراهیم ادهم و فضیل ابن عیاض و داود
طائی و بشر حافی و عبد الله ابن مبارک و غیره چونکه علم
وحدت و کون و نفی و اثبات کون و فنا و بقای کون ناکون ذات
و علم ذات و صفات خدا تعالی و علم تجلیات و مشاهده کامل
داشت از انجهت شریعت محمد را صلعم ترجیح داد که اصول
و فروع شریعت و طریقت و حقیقت یافت از الهام ربانی
و از خبر رسول الله که امام سراج امتی بود کسی را نرسد
که بر اجتهاد او دخل کند و بالاتر از اجتهاد او باشد چنانچه
خضر م روایت میکند از رسول ع که چون حضرت عیسی ع
از آسمان چهارم بر زمین آید مذهب امام اعظم بگیرد
و دیگر مراتب او آنست که چون قیامت شود هر مرد مومن که
از امام اعظم باشد از سر تا پای موی ایشان بشمرند و از
هر موی ده عاصی در بهشت روند چنانچه در تذکرة الاولیا
آورده که حضرت امام اعظم رح ستوده خدا و رسول و محبوب همه

زبانها ستوده و بهمه ملتها مقبول وصفت او که تواند گورد که ریاضات
و مجاهدات او و خلوت و مشاهده او نهایت نداشت و بسیار
مشایخ را دیده بود و با حضرت امام جعفر صادق صحبت داشته
بود چنانچه بر سر روضه رسول ع رفت و گفت السلام علیک یا
سید المرسلین از روضه جواب آمد که علیک السلام یا امام
المسلمین چنانچه که او ابتدا عزیمت عزلت کرد و توجه
بقبله حقیقی داشت و روی از خلق بگردانید و صوف پوشیده
تا شبی بخواب دید که استخوانهای پیغمبر صلعم از لحد گرد میکرد
و بعضی را از بعضی اختیار میکرد و ازین هیبت بیدار شد یکی از
اصحاب ابن سیرین را از تعبیر این خواب پرسید گفت تو در علم
پیغمبر و حفظ سنت او بدرجه بزرگ رسی چنانکه در آن متصرف
شوی و صحیح از سقیم جدا کنی یکبار دیگر رسول ع را بخواب دید
گفت یا ابا حنیفه ترا سبب اظهار سنت من ظاهر گردانیده اند
قصد عزلت مکن و انس بن مالک روایت کرد از رسول ع
که مردی باشد در امت من یقال له نعمان بن ثابت و کنیت او
ابو حنیفه

ابو حنیفه هو سراج امتی وصفت
ابو حنیفه در توریت بود و نیز انس بن مالک گفت
که ابو حنیفه را چنان دیدم که اگر دعوی کردی که این ستون
ستون زرین است دلیل توانستی کرد اعد ذکر نعمان لنا
ان ذکره هو المسک ما کررته یتضوع و امام شافعی رح
گفت جمله علمای عالم عیال ابو حنیفه اند در فقه چنانچه
که روزی صوفی ناقص الحال بر روی مبارک امام طبانچه
زد امام باو نگریست صوفی گفت چه می نگری که فاعل حقیقی
خداست تفرقه داری یا جمع امام گفت جمع دارم اما می نگرم که
چگونه لعنت برو بتو بارید صوفی گفت چرا امام گفت زانکه
درین کار اراده خدا در رضای تو بود و در امتحان تو صوفی
گفت درین کار اراده خدای تعالی بنمود امام گفت بلی اما از
کدورت دل تو نیت بد پیدا شده است بر آن عزم
درست کرده و آن نیت و عزم را کوشش کرده
اگر اراده و رضای حق تعالی موافق نیت و عزم و کوشش

تو باشد در عمل آید و گرنه نه پس بنده را مواخذه از آنست
که مقدم بنده است که اول نیت و عزم و کوشش از آن
اوست بلکه بد عالی از خدا میخواهند که این کار شود چنانچه
که در خلافت امیر المومنین حضرت عمر رضی دزدی
گرفتند حضرت عمر فرمود دست او ببرند دزد گفت یا عمر
دزدی ما اراده خدا بود یا نه حضرت عمر فرمود که زبان او نیز ببرند
که او ورا الحاد است و شرح این طویل است در مفتاح
القلوب در بیان قضا و قدر نوشته شده در آنجا مطالعه
باید کرد از نجدت صوفیان ناقص الحال چیزها پیدا کنند
که جرح ایشان و عوام الناس در دین باشد که نه از
علم ظاهر کسب یافته‌اند و نه از علم باطن اگرچه از ایشان عجایب
و غرایب در حالت حیات و ممات ظاهر شود آنرا اعتبار
نیست النبی صلی الله علیه لو رایت
رجلا یمشی فی البحر و یطیر فی الهوا
و یترک سنة من سنن رسول الله
اعتقادا

اعتقادا او بغیر اعتقاد رسول الله فهو
ملعون در تذکرة الاولیا که بزرگی بجهت سیر او
در شهر کافران افتاد و در آنجا کافری دید و آن کافر راهب
درویش خوب بود هر که پیش او می آمد آنچه میخواست از دعای او
روا میشد آن بزرگ را عجب آمد چندگاه بر این بود که آن
کافر ازین عالم برفت او را سوختانیدند و خاکستر او جمع
کردند هر زحمت زده به بلا مبتلا شده را ذره از خاکستر
برای شفا می بردند به میشد آن بزرگ زیاده حیران ماند
در همین عجب بود که حضرت صلعم را در واقعه دید حضرت
را ازین مسئله سوال کردند حضرت فرمودند که این همه او
که دیدی اثر صدق بود تمام عمر دروغ نگفته و اگر مومن
را باشد بیخبر چیزها چه چندان باشد چه عجب پس
بباید دانست که اگر کسی مخالف شرع باشد اگر ازو
عجایب و غرایب ظاهر شود آن استدراج است و آن
تجلیات شیطانیست و جنونیست که انچه در دنیا حاصل

کرده است بعد از ممات همراه اوست چنانچه حدیث نبوی
بدان ناطق است که کما تعیشون تموتون کما تموتون تبعثون
کما تبعثون تحشرون یعنی زندگانی میکنید میمیرید و هم دران چنانچه میمیرید
همدران زنده میشوید و چنانچه زنده میشوید همدران حشر میکنید پس بیقین دانید که
اگر از تجلیات شیطانی و یا از استدراج و یا ز جنون است در حالت حیات از کسی
چیزهای عجایب و غرایب از و ظاهر میشود در ان حالت و در حالت ممات از قبر او نیز ظاهر
میشود که ان حالت شیطانی همرای اوست و عوام الناس میدانند که بزرگان دین الله چنانچه
منافقان و کافران بزیارت بتخانه خود میروند و بعضی ... انچه مقصود ایشان است
حاصل میشود و تا ضلالت ایشان بیفزاید که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا عبارت
ازان است باب هفتم در بیان شریعت و طریقت و حقیقت و حقیقة
الحقیقت که از وجه فنا و بقا بالله ای عزیز شریعت عبارت از عالم ناسوت است و طریقت عبارت
است از عالم ملکوت و حقیقت عبارت است از عالم جبروت و حقیقت الحقیقت عبارت از عالم لاهوت
که این چهار عالم از اصطلاح عالم ظاهر و باطن است پس در شریعت که ان ناسوت است اعتقاد
امر الهی و اجتناب از نواهی لازم است و اگر کسی درین هر دو نقصان باشد در طریقت که ان
ملکوت است راه نه دهند و در طریقت که ان ملکوت است تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح لازم
است اگر کسی را در طریقت نقصان باشد که در حقیقت که ان جبروت است راه نه دهند و در حقیقت
که ان جبروت است عشق و محبت و یقین و معرفت و ذوق و حالت لازم است و اگر کسی را درین
نقصان باشد در حقیقت الحقیقت که ان لاهوت است علم الله و الهام ربانی و تجلیات لازم
است دران را نه دهند و اگر کسی را درین نقصان باشد در مقام مغفور روحی مورا نه دهند و نقصان
لاهوت آنست که در الهام و وسوسه و در تجلیات شیطانی و رحمانی فرق نداند چنانچه در
در خبر است که حضرت ابراهیم علیه السلام در خواب دید که فرزند خود را قربانی کن پس ان روز را تا وقت گرد
که مبادا وسوسه باشد و الهام نباشد ان روز را ترویه گویند و روز دیگر همچنین دید ان روز را عرفه
گویند یعنی دانسته شد که الهام است پس ابراهیم علیه السلام در عین نبوت در الهام و وسوسه
کوشید که الهام ما یان که خوشه چنان خرمن ایشان هستیم ما را کوشیدن فرض عین است
در حقیقت که ان جبروت است نقصان آنست که عشق شیطانی و رحمانی درین جا است
و در یقین و معرفت او هام فاسده و عزایم باطله که مخالفان شرع باشند همراه او بوده چنانچه
نقلست که ابراهیم ادهم را گفتند که جوانی است تمام شب بیقرار و بی آرام میباشد
وکریه

[illegible]

نماند ابراهیم گفت پس آن حالت شیطانی بود و شیطان از راه لقمه شبهه
دارمی در آید و چیزها پیدا میکرد که او هام باطله در ذات متعالیه حق تعالی بود و چون
لقمه حلال در باطن تو رسید آن راه شیطانی مسدود شد از بند باطلات برآمد
چنانچه خواجه حافظ شیراز میفرماید دور است سراب در بادیه شیراز
تا غول بیابان نفریبد ز سراب و آنچه اصل بود ظاهر گشت و این نقل در تذکرة
الاولیاست النبی صلعم لا تأکلوا من اخباز الملوک فانه
عجینت من دم المساکین یعنی مخورید از نان ملوک و امراء پس بدرستی که آن آمیخته
از خون مسکین است که دل ازان سیاه میشود و حالت شیطانی پیدا آرد پس
بباید دانست که حالت عشق شیطانی در کفره شد یک نوع کفره شد و کرنه
در عشق شیطانی نوعهای بسیار است اما عاقلان را این مقدار کافیست و در نظر یقین که
آن ملکوت است نقصان آنست که استدراج و کرامت هر دو مخلط است اینجا
فرق کردن بغایت مشکل است و بنهایت دشوار مگر بعنایت الهی و از تربیت
پیر کامل کرده شود و نشان فرق کردن آنست که موافق شرع باشد قولاً و فعلاً
و اعتقاداً و حالاً و اگر مخالف شرع باشد راه استدراج گرفته شود و در شریعت
که آن ناسوت است نقصان آنست که در امر الهی کامل نباشد و بدعت را اختیار کنند

اسد ابراهیم ادهم جوان غیطان نیست و جوان را نتانه خورد مهمان برد و ابراهیم ادهم از منزد دوری لقمه خوردی و آن جوان را نیز ازان لقمه میداد و چهل روز جوان در انجا بود و جوان را عشق نماند و سوز و گریه و اه و فغان نماند و بقراری و بی ارامی جمله از و برفت و جوان ابراهیم را گفت آخر با من چه کردی که سوز و گریه من نماند

تا از موحدی وملحدی پیدا شود وجنونیت حاصل شود وجن وشیاطین
او را چیزها خبر کنند داند که کرامت است واز ملحدی خبری از نار بیند داند
که این نور است چونکه نور ونار فرق نکند ورنگ ایشان بسیار است وچیزهای از
او از شیطان بشنود داند که الهام است واز اینهمه بیش شیخ خود
که ضال ومضل است بگوید شیخ گوید که راه یافتی از اله شیطانی که در درون
سیز اوست موکل خارخار کند واه وافغان وگریه پیدا شود وز فقصید ان
گیرد داند که حالت رحمانیت وحالت شیطانی از آنست که اخلاق
ذمیمه ونفسانیت باقی باشد وشرح این طویل است ودر باب وجد وسماع
نوشته شد در آنجا باید دید پس باید دانست که اگر کسی نقصان از این
چهار طریق که گفته شد خلاص یابد بعد از آن در مقام مغفور برسد ودر مقام معفور
مشاهده وحکمت اشیا دانستن بشود ونجاة یابد که اَلَا اِنَّ اَوْ
لِیَاءَ اللّٰهِ لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ عبارت
از آنست وچون نجات یابند در مقام محمود برسند ودر آنجا حکمت شریعت
محمد رسول الله صلعم مشاهده کنند وکمال وعظمت حضرت رسالت پناه صلعم
کنند چنانکه مقام محمود خاص حضرت است صلی الله علیه وسلم چنانکه فرمود

من رآنی

مَنْ رَاٰنِیْ فَقَدْ رَاَی الْحَقَّ گفت یا رسول الله کافران
ومنافقان ترا نیز می‌بینند نه صورت ظاهر من که او صباغ است
واینها همه حجاب در حجاب اند که اَنَا بَشَرٌ مِثْلُکُمْ بلکه صورت شرع
من که صورت اصل من شرع منست ودر حقیقت حیات من شرع است
النبی صلی الله علیه وسلم مَنْ اَحْیَاءَ سُنَّتِیْ فَقَدْ
اَحْیَانِیْ ازینجهت حضرت امام اعظم ومجتهدان دیگر رح صورت
شرع دیدند وکمال عظمت خدا ورسول او مشاهده کردند واز دیدن
علم ظاهر وباطن که از ابتدای شریعت که تا انتهای مقام محمود
است حق وباطل معلوم کردند ودیگران را فرمودند پس هر که از قول
مجتهدان اهل سنت وجماعت بگذرد او خود گمراه است وشیطان
ازینجهت هیچ بزرگی کامل نرسد که مسئله را وضع کند وهیچ بزرگی نیست
که تابع مذهبی نیست از مذهب اهل سنت وجماعت که چهار
مذهب باشند ازینجا خود قیاس کنید که تابع از متبوع بهتر
نباشد در این باب از گوش جان بشنوید واز دیده دل
نظر کنید وآن آنست که معرفت حق تعالی چون بحریست بیکران

وقعرا وعمیق پس حق تعالی درمیان اندر پاسدی راست
کرده تا خلق با سانی کذرند و بمارسند که بهشت و لقای ماست
وان قرآنست و آن سدرا پختها بسیار بود و آنرا راست
کرتا کسی غلط نخورد وان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم است
وطرح آن محکم کردند و آن خلفاء راشدین اند و آن سدرا زینتها
دلکش و آرایش خوب کرده اند و آن علماء مجتهدان اند پس هر که از
قول خدا و رسول و خلفاء راشدین و مجتهدان بگذرد خود غریق دریا گردد و در
قعراو برسد که دوزخ است این است راه صراط مستقیم که اهدنا الصرا
ط المستقیم صراط الذین انعمت علیهم عبارت از آنست
دیگر آنست که معرفت حق تعالی چون درختی است بی نهایت
و دو شاخ آن درخت بزرگند یکی شاخ هدایت و دیگر شاخ ضلالت
و نهایت شاخ هدایت بهشت است که اصحاب الیمین ما
اصحاب الیمین اند و میوه آن دیدار حق است و مظهر حق شدن است
چنانچه جمیع انبیا و حضرة رسالت پناه صلعم و خلفاء راشدین و
جمیع تابعان ایشان باشند و نهایت شاخ ضلالت دوزخ است که

احجاب

اصحاب الشمال ما اصحاب الشمال اند و میوه آن که فی
سموم و حمیم و ظل من یحموم لا بارد و
لا کریم است و مظهر ضلالت حق شدن است چنانچه شیطان
و کافران و منافقان و تابعان ایشان باشند که لأملأن
جهنم منک و ممن تبعک اجمعین عبارت از آنست
و بعضی شاخهای خود را از هدایت در شاخ ضلالت افتادند و
شاخهای خورد از ضلالت در هدایت در آمدند از ابتدا تا انتها
ازین دو شاخ بزرگ شاخهای خورد هم یکدیگر در آمدند و بر آمدند اینجا
غلط عظیم باشد هیچکس فرق نمیتواند الا ما شاء الله اما نشان
بیقین ظاهر است که عذر گناه بهتر است از عجب عبادة و عجب
عبادت بدتر است از گناه پس گناه از شاخ ضلالت است
عذر که پیدا آمد به شاخ هدایت در آمد و طاعت از شاخ هدا
یت است چون عجب پیدا شد بشاخ ضلالت در آمد همچنان اسلام شاخ هدایت
است اگر کسی در اسلام حلال را حرام داند و اعتقاد کند و بدعت
را سنت داند و یا سنت را بدعت اعتقاد کند از شاخ هدایت

یا بشاخ ضلالت در آمد و اگر شرح این همه شاخها بدهیم دراز میشود پس
بضلالت انجامد اما عاقلان را اینقدار کافیست و فرق شاخهای هدایت
و ضلالت خدا کرده است و رسول او و خلفاء راشدین و علماء مجتهدین
کرده اند پس هر که از قول ایشان و متابعت ایشان بگذرد او گمراه دوزخی
باشد این است شرح آیت الم تر کیف ضرب الله مثلا کلمة
طیبة کشجرة اصلها ثابت وفرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها ویضرب الله الامثال
للناس لعلهم یتذکرون آیا نمی بینید که چگونه زده مثلی
خدای تعالی کلمه پاکیزه را که کلمه توحید است مانند درخت پاک که بیخ او
ثابت است در زمین دل مومن و شاخهای او در بلندی آسمان که قرب
حق است میدهد میوه خود را در هر وقتی باذن پروردگار خود یعنی
از ابتدا تا انتها سالک را بقدر ریاضات و مجاهدات و حوصله
در هر وقتی توحید و معرفت حق تعالی گوناگون حاصل میشود و بقدر
ترک جان و ترک ما سوای حق قرب حق میسر میشود و مثل کلمة خبیثة کـ
شجرة خبیثة ن اجتثت من فوق الارض ما لها

من قرار

من قرار یثبت الله الذین آمنوا بالقول الثابت فی
الحیوة الدنیا وفی الآخرة ویضل الله الظالمین
ویفعل الله ما یشاء یعنی و مثل زد سخن ناپاک که کلمه کفر است
مانند درخت ناپاک است که جنبانیده شد و برکنده گشته از روی زمین
نیست او را اثبات و استحکام ثابت میگرداند خدای تعالی آنان را که می
ارند سخن راست و محکم که لا اله الا الله محمد الرسول الله است در زندگانی دنیا
و آخرة فرو گذارد خدای تعالی ظالمان را تا بکلمه توحید راه نیابند نه در دنیا
و نه در وقت نزع و نه در وقت سوال منکر و نکیر و میکند خدای تعالی آنچه میخواهد
از تثبیت قومی و اضلال جمعی اگر را خوانی بخوان هر که را رانی بران
حکم حکم تست کس را چاره جز تسلیم نیست پس باید دانست که شان
و نزول و محل آیات و حدیث متشابهات مجتهدان دریافتند خصوصا
حضرة امام اعظم و شاگردان او بعضی آیات و حدیث را با الهام ربانی
و عنایت سبحانی یافتند و بعضها را باجتهاد خود ما را انزانرسد
که در تاویل آیات و حدیث متشابهات در آییم چونکه در علم ظاهر و باطن کامل
نیافتیم و در دل ما لغزشها و بحثهای بیشمار است و اگر در تاویل آن در آییم

کمراه شوند چنانچه الله تع فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون
ماتشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والرا
سخون فی العلم یقولون امنا به کل من
عند ربنا وما یذکر الا اولوا الالباب
یعنی اما آنکسانیکه در دلهای ایشان کجی دنیاست پس
متابعت میکنند چیزی را که ایات متشابهات است یعنی
معنی او مشکل است از آن مشکل مطلبند برای خوضیکه زوال
ایمان باشد یا الحاد یا بدعت یا اعتقاد فاسده و عزایم باطله
واوهام فاسده که تجلیات و مشاهده حق تعالی است یا ادراکات
باطله که در ذات پاک حق تعالی کرده میشود و نمیدانند که تاویل
آن ایات متشابهات مگر حق تعالی و دیگر میدانند که ثابتند
در علم یعنی علماء الله که حقیقت اشیا میدانند میگویند که گرویدیم
بایات متشابهات که همه ایات متشابهات نزد پروردگار ماست
که صفت جلال و جمال از آن اوست بعضها را مظهر جلال کرده بعضها
مظهر جمال

مظهر جمال و پند پذیر نشوند مگر خداوندان عقول صافیه و کلام خدا که
در ایات متشابهات جاری شود که انک لا تهدی من
احببت ولکن الله یهدی من یشاء و جای دیگر میگوید
وانک لتهدی الی صراط مستقیم و جای دیگر
فرمود لیس علیک هدیهم ولکن الله یهدی
من یشاء و ضد است مر ایات فذکر ان نفعت الذکری
یعنی هدایت خاص وابسته بخداست و هدایت بغیر از خدا کسی نداند
که هو اعلم بمن ضل عن سبیله وهو اعلم با
المهتدین اشاره برانست پس هر که هدایت یافت
دل آنکس نرم شد و آنکس را قواعد هدایت روشن ساز که تو
هدایت یافته پند دلهای تو همچو شمشیر است که تعلقات کفر و شرک
و غفلت و عصیان ببرد اما آنکه لا تهدی عبارت است
که شمشیر گفتار تو دل سخت را که فهی کالحجارة او اشد
قسوة اثر نکند ان نفعت الذکری عبارت است
که شمشیر گفتار تو اثر کند دل نرم را ثم تلین جلودهم و

قلوبهم الی ذکر الله و اینهمه معنی از ایه افمن شرح
الله صدره للاسلام تا و من یضلل الله
فما له من هاد روشن است که و ما انت بهادی
العمی عن ضلالتهم ان تسمع الا من یؤمن
بایتنا فهم مسلمون و ایه و ما رمیت اذ
رمیت ولکن الله رمی ضدیت مر اینه قل لا
املک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء
الله یعنی و ما رمیت اذ رمیت ولکن الله
رمی عبارتست از مقام محمود که ید الله فوق
ایدیهم اشاره از انست و حضرت رسالت عبد و رسول
حق تعالی است کسان نبرد که عین خدا است لا ا
ملک لنفسی نفعا و لا ضرا الا ما شاء
الله خطاب است و ایه و استغفر لذنبک و للمؤمنین
و المؤمنات ضدیت با ایات استغفر لهم او
لا تستغفر لهم ان تستغفر لهم سبعین مرة
فلن

فلن یغفر الله لهم ایه اول در شان مومنان است
و ایه ثانی در شان منافقانست و کافران که و لا
تطع کل حلاف مهین هماز مشاء
بنمیم عبارت از انست همچنین ایات قرآن متضادند
الله نزل احسن الحدیث کتابا متشابها
مثانی کسی را حق تعالی تضاد قرآن الهام کند و بیاگاه
صفت او آنست که تقشعر منه جلود الذین
یخشون ربهم ثم تلین جلودهم و قلوبهم
الی ذکر الله ای لذکر الرحمن القرآن و کسی
که حق تعالی الهام نکند در تاویل آن درآمدن کفرست و
همه اهل ملت خود تاویل کردند و گمراه شدند
اگر کسی گوید که از کجا معلوم است که ایشان گمراه
اند گوئیم که تقشعر منه صفت ایشان است
و دیگر من لم یکن قلبه منورا بنور ایمان لا
یتلذذ بصوت القرآن و لا یؤثر موعظة

اگر دل ایشان منور بنور ایمان می‌بود از نور حق معلوم میکردند
و باطل را اختیار نمیکردند و علمای اهل سنت و جماعت از نور
ایمان حق را حق دانستند و باطل را باطل که الله ولی
الذین امنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
والذین کفروا اولیاءهم الطاغوت
یخرجونهم من النور الی الظلمات اولئک
اصحب النار هم فیها خلدون پس بباید دانست
که در آیات متشابهات و احادیث متشابهات
حق تعالی مقربان درگاه خود را از تاویل آن خبر داده خصوصا
امام اعظم و مجتهدان اهل سنت و جماعت را که آنچه قابل بود
بیان کردند و آنچه قابل نبود همچنین مجمل را گفتند که کلموا
الناس علی قدر عقولهم عبارت از اینست و آنچه لایق
گفتن نبود پنهان داشتند چنانچه در تصوف سلطان
بایزید بسطامی قدس سره حالات و وقعات بسیار داشت
خصوص در نفی و اثبات و در فنا و بقا و الهام و وسوسه
و تجلیات

و تجلیات و مشاهده که سالک و مجذوب را در سیر و طیر ملتفت شد
پس از ابتدای سیر و طیر تا انتهای مجتهدین حدیث آن و جواب آن
نوشتند پس اگر در نفی حکایت باشد و در اثبات نباشد چنانچه
بایزید قدس سره در همین مقام بود یکی از وی پرسید که ای شیخ
سال شما چه مقدار است فرمود از خدا ام سالم یعنی هر صفت
که خدا راهست مرا نیز هست بغیر از دو صفت یکی قدیمی بودن و دیگر
صفت خالقی این گفتم او از صفتهای خاص بود چنانچه سمع و بصر است
از آن بنده حادثست مخلوق و دایم که چیز توقع نیامد
بنده نشنود و نه بیند خواه ظاهر باشد خواه باطن حق تعالی نه
و تعالی پیش از وقوع آمدن بداند و ببیند و بشنود که صفت
او قدیمست این چنان بود که عالمی باشد که پیش از نوشتن
عبارات معنی آنرا محیطست از همه صفات و اگر
در اثبات حکایت باشد و در فنا نباشد چنانچه حضرت
بایزید بسطامی در همین مقام بود فرمود که مرا چندین
سال شد که رضای ما موافق رضای حق بود یعنی

انچه حق تعالی میخواست ما نیز میخواستیم بعد ازان برعکس شد که رضای
ما موافق رضای حق بود این گفتن او از وجه محو کلیست که در فنا
محو شده است و خبر از بقا نداشت چنانچه حضرت رسالت پناه
صلعم را فرمان آمد که قل لا املك لنفسی نفعا
ولا ضرا الا ما شاء الله و دیگر ولا تقولن
لشیء انی فاعل ذلك غدا الا ان یشاء الله
چندین آیات و حدیث موافق این در مقام بقا است چنانچه
شاه اولیا علی کرم الله وجهه میفرماید که عرفت ربی
بفسخ العزایم پس حضرت بایزید خود را ندید و محو
مطلق شد هرچه دید از خدا دید و در عالم بقا در نیامده بجهت
اینچنان بود که گیاه وجود موهوم اگر از زمین جمع مطلوبان
دنیا و آخرت قطع شود و آفتاب حقیقی برو جلوه کند و از
تری هستی خود خشک شود و موت ارادی حاصل کند و از
خود بیخود شود پس باز از اراده آفتاب حقیقی هر جانب کی
روان شود تا بدگیاه وجود آدم از دل و جان بدان جانب
روان شود

روان شود و خود را در میان نه بیند و داند که اراده غیر اراده
او و اراده او اراده منست پس اگر کسی فی زمانه باقی شود و در
بقا کامل نیافته بود و نقصان بقای آن بود نیافته او نیز
در نقصان است چنانچه حضرت بایزید بسطامی در بقا کامل
نیافته بود و نقصان بقا از آن بود که میفرماید که فردای قیامت
همه خلایق در زیر لوای حضرت رسالت پناه خیزند و حضرت رسالت
زیر لوای ما این نقل در تذکرة الاولیا است که خود بود در خدا گم کرده
همه خدا را دید و خدا را در محمد دید که این سخن بسر آورد در اواسط
مقام بقا رسید سبحانی ما اعظم شانی گفت و چون در انتها
مقام بقا رسید فرمود که ما وادی لا اله الا الله قطع کنیم بوادی محمد رسول
الله صلعم هرگز نرسیم و عظمت حضرت رسالت و شرع او دید
و تحقیق کرد و فرمود اللهم ارنا الاشیاء کما هی و
ارنا الحقیقة الشرع کما هی چنانچه در تذکرة
الاولیا نقل است که شیخ بایزید بسطامی گفت سی هزار
سال در ربوبیت او پریدم و دو سه هزار دیگر در فنا و حلاوت

او پریدم و بس هزار ربعت دیگر در فردانیت او پریدم چون خود هزار
سعت تیر آمد نظر کردم بایزید را دیدم و هر چه دیدم من خودم
و خدا و ذات او چیزی دیگر نبود پس چهار هزار بادیه را قطع کردم
و بنهایت رسیدم پس چندان ذرات بی نهایتی برفتم که گفتم
بالاتر ازین هرگز کسی نرسیده است و برتر ازین مقام ممکن
نیست چون نظر کردم سر خود سوی در کف پای یکی از نبی دیدم
پس معلوم شد که نهایت احوال اولیا بدایت انبیاست
و نهایت انبیا را غایت نیست پس روح من در همه ملکوت
بگشت و بهشت و دوزخ بدو نمودند هر چه پیش آمد بهیچ
التفات نکرد و بجان هر پیغمبر که رسید سلام کرد و چون
بجان محمد مصطفی صلعم رسید آنجا صد هزار دریای آتشی دید
بی نهایت و هزار حجاب از نور دید و اگر باول دریا قدم
نهادمی بسوختمی و خود را بباد دادمی لاجرم از هیبت و دهشت
چنان مدهوش شدم هیچ نماندم و هر چند خواستم که طناب
خیمه حضرت صلعم توانم دید زهره نداشتم با آنکه بحق
رسیدن

رسیدم بقدر من زهره داشتم بمحمد رسیدن زهره نداشتم
یعنی هر کس بقدر خود بحق تواند رسید که حق با همه است اما محمد
علیه السلام در حرم خاص است نتواند رسید الا ما شاء الله لا
جرم تا او را در لا اله الا الله قطع نکنی بوا در محمد رسول الله نرسی
پس بایزید گفت الهی هر چه دیدم من خودم و تا از منی
تو مرا راه نیست و از خودی خود مرا گذر نیست مرا چه باید کرد
فرمان شد که خلاصی تو از تویی تو در متابعت دوست ماست
که محمد عربیست دیده را بخاک قدم او اکتحال کن و در
متابعت او مداومت نمای
تا توانی دیده دل را هم اکتحال خاک او کن هر دمی
خاک راه او بیا پاینده باش تا توانی امر او را بنده باش
بنده کو خاک راه او گزید تو یقین دان او بوصل حق رسید
حق رسیدن چیست محو او شدن از دو عالم در ابا یکرو شدن
اصل و فرع شرع دیدن بر دوام تابع شرع شدن باید مدام
چون حضرت بایزید بسطامی
سلطان العارفین بود و ستوده او زبان همه مشایخ بود چنانچه
حضرت شیخ جنید بغدادی میفرماید که بایزید در میان
ما چنانست که حضرت جبرائیل در میان ملایکه پس از ابتدا

تا آنکه بسیارها چیزها از احوال گذشته و واقعات آینده او را پیدا شده است
از استغراق که آن مخالف شرع بود آنرا اعتبار نیست مادام که تنها
کشف نیافته که علماء ظاهری و باطنی که بکشف رسیده اند متفق اند
همچنین از بزرگان ماضی چیزها بوقوع آمده آن ظاهر کردند و گفته
اند و نوشته اند اگر موافق آیات و حدیث نبوی و قول خلفاء
اربع و مجتهدان اهل سنت و جماعت باشد راست است و اگر نه
هیچ باور نیست و کشف نیافته اند اگر کشف فرا یافته اند متابعت ظاهر
و باطن حضرت رسالت و خلفاء راشدین و علماء مجتهدین میکرده اند
چنانچه از حضرت رسالت پناه صلعم نماز میکرد و بالای
سر انگشت پای خود و حضرة بایزید خواست که این نماز من نیز میگذارم
نتوانست شبی حضرت رسالت پناه را در خواب دید و گفت ای بایزید
این نماز منست تو مگذار که نهایت اوسط نیست زیرا که اگر
کسی نماز معلق میگذارد سنت و اگر بر قدم گذارد آن نیز راست است
که خیر الامور اوسطها اشارة یعنی ترک دنیا کرده
یاد خدا کردن اولی است اما در میان دنیا بودن یاد خدا کردن کمال است
گرچه میان دریا جاوید غرق گشته هشدار
تا ز دریا یکمو تر نگردی که حضرت امام اعظم رح

چون

چون مسایل را جمع کردند درون کعبه داخل شد و چار رکعت
نماز گذارد و یک رکعت را نصف قرآن خواند بر سر یکپای انگشتان
استاده و نصف دیگر قران در دوم رکعت بر دیگر پای
خواند بالای سر انگشتان چون نماز ادا کرد دعا کرد که بار خدایا
کم و زیاده مسایل بر ما عفو کن فرمان آمد که ای امام [illegible]
بالا نگر چون نگریست لوح محفوظ را دید همه مسایل جمع شدند
نه کم بودند نه زیاده فرمان حق تعالی آمد ترا و تابعان ترا
بخشیدم تا قیام قیامت پس اینجا قیاس کنید که حضرة
امام اعظم متابعت ظاهر و باطن حضرت رسالت کرد
و در رکعه نماز بر سر انگشتان پای گذارد و حضرة بایزید نتوانست
گذارد و تا به متابعت ظاهر که بار [illegible] و [illegible] کسب حلال
نیز نتوانست و نیز که حضرة خواجه بهاء الدین نقشبند
قدس سره خواست که متابعت حضرت رسالت صلی الله علیه
و سلم کند در خوراک یعنی نان جوین خوردن گرفت اما موافق
طبیعت او نشد چون درین حال بسیار شد که حضرة را در
واقعه دید که حضرت پیش میروند و نقش قدمها از پس

ظاهر می شدند خواجه بهاء الدین خواستند که قدم خود بر
بالای نقش قدم حضرت نهند تا هم آن رسد چون می نهادند
تبدیل می شد حضرت از پس دیدند فرمودند که ای
بهاء الدین نتوانی قدم بالای قدم می نهاد ترا معاف
کردیم نتوانی متابعت خود را کمی نمود هر چه خواهی بخور با
جوین نافع تو نیست و نیز   که حضرت امام اعظم
آشی میخورد مثل آب شده از تلخان یکبار خورده برده میکشید
تا نخوابیدن اوقات ضایع میشد و نیز حضرت شیخ داود
طائی روایت کرده که سی و سه سال خدمت کرد امام اعظم رحمه الله
بجوم ظاهر و باطن مربع نشسته و پای دراز کرده ندیدم
و در بیست و سه سال نماز بامداد بطهارت نماز خفتن ادا نمود
پس من بیچاره ستایش او شوانم کرد که ستاینده او حضرت
رسالت علیه السلام است صلعم که هو سراج امتی کفی
و کی بود چاره نیست در ستایش او که ظاهر و باطن تابع
وهیچکس نشوند که ظاهر و باطن حضرت رسالت صلی الله علیه وسلم
متابعت کنند   که حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید
که آدم

که آدم و همه پیغمبران فخر بمن آوردند و بمن فخر وارم که نام
او نعمان است و کنیت او ابو حنیفه ستهار مرا هم و زنده کند
و چراغ امت منست و از نور علم او شریعت من روشن شود
و بدعت و ضلالت محو کرده و ظاهر و باطن متابعتش کنند
و کی شوانند که ظاهر و باطن مرا متابعت کنند الا ابو حنیفه
که نام او نعمان است علم ظاهر و باطن مرا رواج دهد
که بزرگی را در خربوزه خوردن حضرت رسالت
صحیح نشد بعضها گفتند که همراه پوست می خوردند و بعضی گفتند
که بی پوست آن بزرگ ترک خربوزه خوردن کرد تا که متابعت
پیغمبر مد بدست نمی آید و نیز   که بزرگی را خربوزه
خوردن اشکال افتاد که حضرت خربوزه سوچه پاره کرده خورد
یا چهار پاره ناگاه ندا شنید که موافق نقش پارچه های خربوزه
پاره کن تا متابعت من شود و حضرت امام اعظم رضه ظاهر و باطن
تابع حضرت رسالت پناه علیه السلام بودند و در عالم ظاهر که
کامل بودند و بعضی بزرگان در علم باطن کامل بودند در علم
ظاهر نی و بعضی بزرگان در علم ظاهر کامل بودند در علم باطن

این چنان بشنو که بعضی جا میوه‌ها هستند که باطن ایشان کرم خورده
و ظاهر ایشان نالایق بادام است و پسته و چهارمغز و
بعضی میوه‌ها هستند که ظاهر و باطن ایشان همه خرم و زیبا
کشمش و سیب و امرود است که ظاهر و باطن ایشان همه
خوب است و این پله مجتهدان است و هیچکس نرسد که به پله
مجتهدان برسد چونکه مطبوع عند و همه بزرگان تابع
مذهبی هستند و اگر مخالف مذهب مجتهدان بشوند
از مذهب بیرون آید چونکه اصول طریقت و حقیقت و فروع
شریعت ایشان تحقیق کردند و تحقیق کرده ایشان برای سالک
زیرا که علم باطن نحو با علم ظاهر که علم آیات و حدیث است
موافق یافته اند آنرا عقاید نام کرده اند هر چه ورای
عقاید است آن الحاد و زندقه پس بباید دانست که نفی
و اثبات و فنا و بقا و حالات و واقعات و مشاهده و تجلیات
آنچه اصل بود مجتهدان اهل سنت و جماعت تحقیق کردند و در
میان بزرگان اهل تصوف و حکما اختلاف افتاد چنانچه
نفی و اثبات که از وجه حالات و واقعات چیزی دیگر است و نفی
و اثبات

[illegible]

و اثبات که از وجه حصول آن از وجه عشق و محبت است آن چیز دیگر
و شرح این طویل است اما نذیره آن بیان کنیم اینست که شیخ
صنعان را نفی و اثبات از وجه حالات و واقعات دست
و در آن کامل بود و از وجه عشق و محبت بوی نداشت و چون شمه از
بوی عشق بجان او رسید از دست بشد و زنار بربست و خوکبانی
اختیار کرد و بت را سجده کرد و مانند آن که شرح آن در منطق
الطیر روشن است و فنا و بقا که حصول آن از راه عشق و محبت
آن چیزی دیگر و شرح آن طویل است اما نذیره آن بیان کنیم
بشنو که شیخ منصور را حصول فنا و بقا از راه حالات و واقعات
بود ذره از راه عشق و محبت نداشت چون شمه از راه عشق و محبت
بوی بمشام او رسید از دست برفت و فریاد انا الحق برآورد چنانچه
در اسرار الاولیا که تصنیف شیخ فرید الدین شکر گنج است فرموده
همشیره شیخ منصور شبها در صحرای بغداد برفتی و در عبادت
مشغول میشدی و وقت مراجعه فرشته قدحی پر از شراب

اسرار عشق و محبت بدست او دادند و انرا نوش کرد در صبح
از دست نشد بلکه فریاد هل من مزید براورد و شیخ منصور
عقب او شد و صحبت هر روز با خود رسید منصور فریاد براورد
یا همشیره نصیب من بگذار همشیره فرمود که یا منصور خواهی خورد
واما تا بشنوانی آنکه او خود منصور بی اختیاری کرد و قطره خورد
و از دست نشد که آن خود مشهورست که در بی اختیاری اما چه کرد همشیره
او گفت ای مرد تنگ حوصله هر سحر که یک قدح شراب اسرار و لطف
منت من از دست نمیشوم بلکه فریاد هل من مزید بر آورم تو از یک
قطره از دست شدی و فریاد انا الحق بر آوردی همچنانی اگر بزرگان
ماضی از وجه حالات و واقعات یا از وجه عشق و محبت چیزی
ظاهر شد یا بعد از ایشان از کسی ظاهر میشود انرا اعتبار نیست
زیرا که تا کعبه حقیقی رسیدن در راه چیزها حاصل میشود اگر
حوصله باشد انرا پنهان کند و زیر چشم نیارد و بصفت
ما زاغ البصر و ما طغی موصوف شود اگر به
حوصله نباشد ظاهر کند و عوام الناس گمراه شوند و مردمان
تقلیدها

تقلیدها پیدا کنند و این گناه بر گردن اوست که ظاهر کند
چونکه ظاهر کردن اسرار الهی کفرست النبی صلی الله
علیه وسلم علیه افشاء اسرار الربوبیة کفر
و احوال رسیدن کعبه حقیقی خدای تعالی در قرآن بیان کرده است و
رسول او نیز فرموده و خلفاء راشدین و علماء مجتهدین تحقیق تجربه
کرده اند که مسئله و عقاید شریعت است ثم جعلناك
علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع ا
اهواء الذین لا یعلمون اشاره برانست و هر چه
جز این باشد گمراه و زندقه است النبی صلی
الله وسلم علیه کل طریقة ردتها الشریعة
فهو زندیق پس ای سالک راه حق احوال طریقه را
منکر نیستیم اما نه این احوال کمالات است که مانعان راه اند بلکه
احوال نقصان است و طفلان ما را نیز این حالات و واقعات
بود و فانی که در عشق و محبت است نیز بود و حالت شیطانی و رحمانی

نیز بود پس از عمرها از آن تجربه کردم و پشیمان شدم چنانچه حضرت
رسالت صلعم در واقعه دیدم و گفتم یا رسول الله ره بخدا چون است فرمود
که قهر گزین و موافق شرع باش که راه خدا اینست و ازین قریب تر است
اینچنان بود که طفلی که شیرخواره بود و غایط و بول هر جا می افتد و چون پاره
بزرگ شود که از آن صاحب پشیمان شود باز بزبان خبری گوید که دشنام
و فحش باشد از آن نیز اعتبار نیست و طفل مبتدی نیز از کار دهان
هیچ نداند و هر چه بیابد در دهان اندازد و خیر و شر یکی داند و فاعل حقیقی
خدا داند و فاعل مختار که بنده است نمیداند و همه را و الذین خود میدانند
که وجود واحد است گوید که همه اوست فرق میان بیگانه و آشنا نمیدانند
که کفر و اسلام است چون بالغ شود رفته رفته خود معلوم کند اما باید
که از فرمان اتم شریعت سر نشود تا هلاک نشود چونکه طفل مبتدی سواتم
شریعت پاک کننده است از بول و غایط کفر و شرک و از آلوده یک
غفلت و عصیان و نگاه دارنده است از بستان قرآن و احادیث
و پوشاننده است قبای مسئله و عقاید شرعیه است و ما علی
الرسول الا البلاغ   من آنچه شرط بلاغ است با تو گویم
تو خواه از سخن پند گیر خواه ملال   دادیم نشان گنج مقصود ولی
گر ما نرسیدیم

گر ما نرسیدیم تو باری برسی   و ان هذا صراطی مستقیما
فاتبعوه و لا تتبعوا السبل فتفرق بکم عن سبیله
ذلکم وصیکم به لعلکم تتقون والله یدعو
الی دار السلام و یهدی من یشاء الی صرا
ط مستقیم   تا راست گر اخواهد و میلش بکه باشد   در کوی
تو صد هزار صاحب هوس است   تا خود بوصال تو گرا دست رسی است
آنکس که بیافت راه التی یافت عظیم   و آنکس که نیافت در دنیا خسران است
پس طالب را باید که در طلب حق مستقیم باشد و لحظه ملول نشود و در ریاضت
و مجاهدات پیشه خود سازد چنانچه   که شیخ ذوالنون مصری قدس سره
مریدی داشت چهل سال در عبادات و ریاضات مشغول بود هیچ برکتی
و فیض و حالتی نیافت پس شیخ گفت امروز شیر بخور بعد از نماز
خفتن بخسپ اگر راست بصلح نیاید بعتاب بیاید پس آن مرد گفته
شیخ کرد شیر خورد و در خواب رفت ناگاه حضرت رسالت پناه
صلعم در خواب دید و گفت حق سلام میگوید و میفرماید که مخنث
و نامرد باشد آنکس که بدرگاه ما آید و زود سیر شود که اصل کار در استقامت
اگر طاعت و قبول نبود توفیق طاعت کی داده ام و در طاعت مستقیم

بودن به از کشف و کرامات و سلام ما برسان ذو النون
مصری سو برسانم که کشف اگر دوست بصلاح نیاید بعتاب آید
که روزی حضرت عیسی ع پارسای را دید که بعبادت
با خشوع میکرد حضرت عیسی فرمود از ان خدا تعالی بخواه
تا روا شود کعشق شرم دارم که پیش از ین چه خواهم که مرا اسلام
روزی کرد و در استقامت داد

در بیان نبوت

و ولایت و احوال آن ای عزیز حضرت رسالت پناه صلعم افضل
و اکرم و اشرف است از جمیع انبیاء مرسل و الوالعزم صلوات الله
علیهم اجمعین و اولوالعزم بهتر اند از مرسل و مرسل بهتر اند
از نبی و نبی انست که از تبلیغ قوم او از بشنود یا ملهم گردد
یا خواب بیند و تابع صاحب کتاب باشد و بر شریعت او
چنانچه یوشع بموسی و شمعون بعیسی ع و مرسل انست که وحی
آرد جبرائیل ع یا فرشته دیگر و ملهم نیز باشد و خواب بیند
و الوالعزم انست که این صفت که گفته شد هم اورا باشد
اما امر بکتاب باشد و جمیع اولیاء کامل و صدیق و اصحاب رتبه
یکی از نبی نمیرسد زیرا که جمیع نبی بنبوت بغیر از جهت
هر خیر و شر

هر خیر و شر که بود معلوم کردند و اطوار قلوب و احوال روح
و تزکیه نفس و تصفیه دل و تجلیه روح بانجام رسانیده بودند
و هفتاد هزار حجاب که در میان بنده و حق تعالی است آنهمه
طی کرده بودند النبی صلی الله علیه و سلم ان
لله سبعین الف حجاب من نور و ظلمة
و خوف خاتمه نداشتند و معصوم بودند از گناه اگر از وی
سهوی چیزی ظاهر شد انرا ذلت گویند نه گناه یعنی لغزیدن
در راه و ولی را این همه حاصل نباشد و عصمت از گناه ولی را
شرط نیست و خوف خاتمه دارد مانند ولی تا ظاهر و باطن
نبی متابعت نکند منتهی نشود و پس تابع بمرتبه متبوع نمیرسد
اگرچه از وی عجایب و غرایب و کشف و کرامات و خوارق عادات
ظاهر میشود که آن معجز نبی است که متابعت ظاهر و باطن او
میکند و اگر مخالف متابعت نبی باشد آن استدراج است
چنانچه فرعون را بود پس نبی تا به جهت تجربه خیر و شر
ظاهر و باطن کرد که شریعت و طریقت و حقیقت با او و تا
بعد از او در غلط نیفتند اگر ولی کار کند بعقل خود که

مخالف شد تابعت نبی باشد انرا وسوسه گویند نه الهام
زیرا که الهام و وسوسه نزدیک اند در غلط افتند و خواب و الهام
نبی بلا شک الهام حق تعالی است هر کاری که کند راست و تابع
نبی را مشکل گردد و اگر تابع از سنت نبی رو گردان شود گمراه
میشود چونکه نبی تجربه کار است و ولی تابع است نه متبوع و ولی
بمرتبه یکی از اصحاب به پیغمبر نرسد چه جای انبیا زیرا که از اولیا
چیزی تصرفات ظاهر و باطن کرده میشود که ان حالت
مبتدی و متوسط است چنانچه از سید عبد القادر گیلانی قدس سره
که در اوایل هر که نام او بی وضو گرفتی سر بریده میشد و نام
عزیزان دیگر چون گیرم که سخن دراز میشود و چون منتهی
شد دیدند در طواف کعبه روی خود بر خاک میمالید و میگریست و دعا
میکرد و میگفت خداوند عبد القادر عاصی را به بخشای
نزدیکان را بیش بود حیرانی که ایشان دانند سیاست سلطانی
و از انبیا و صحابه هیچ حرکات و سکنات جز موافق کتاب
الله و امر باری ظاهر نشد زیرا که حوصله ایشان وسیع
بود چون بحر و اولیا است چون جوی که آب بیرون
میچکد

میچکد تا یکی در ناله باشی در تکسر بود همچو جوی در خروش
همچو دریا باش اندر جستجو اعلم ان النهایة
الاولیاء بدایت الانبیاء فی المحبة
والعرفان والتوحید والایقان والقرب
والمشاهدة وتجلیات الالوهیة
والربوبیة وفی العلم والحلم والعقل والشجاعة
والسخاوة ومن کل وجه و پیش ارباب
قلوب مقرر است که متبوع همچو پادشاه است و تابع همچو
امرا و وزرا و لشکر او و ایشان بمرتبه پادشاه کی خواهند
رسید اگر چه جاه و حشم بسیار پیدا بکنند آن از یمن دولت پادشاه
می یابند که حالات و واقعات ولی از معجز نبی است و ازین
گفته اند که النهایت الانبیاء بدایت الاولیاء فی حکم الشریعة
لا فی القرب والمشاهدة زیرا که انچه نبی در نبوت مامور
حق شده است انهمه ولی را یکبار در عمر باید آمد تا ولایت
حاصل آید چنانچه در باب حضرت رسالت پناه صلعم که

الیوم اکملت لکم دینکم واتممت
علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا
خطاب بدر رسید و حکم شرع تمام شد تا ولی حکم قرآن
و شریعت حضرت رسالت در عمل نیارد و قبول نکند
ولی نباشد و ولایت حاصل نشود نهایت انبیا بدایت
الاولیاء اینمعنی دارد پس نبی از ولی اکرم و افضل باشد
در هر باب زیراکه اگر افضل نبودی متبوع نبودی اگر
ولی را در حوصله و کمالیت نقصان نمی بود تابع نمی‌بود
پس متبوع از تابع بهتر باشد در هر باب زیراکه اظهار
معجز نبی از اراده حق تعالی است و با خواهش نبی است
تا دلیل نبوت او شود امت او را ه بیابند از آن و کرامت
ولی از خواهش ولیست و یا از روی ریاضت باشد
اگر افتخار کند مستدراج او شود و اگر افتخار نکند از ضعف
ایمان یقین حاصل آید و دلیل شود او بر نبوت نبی
پس معجز نبی هدایت امت است و کرامت ولی هدایت
ولیت

ولیت و نبی هادی دیگرانست و ولی نافع خویشست و دیگر
آنکه گفته اند که الولایة افضل من النبوة
وولایة النبی افضل من النبوة
النبی لا من ولایة الولی زیراکه ولایة
ولی محتاج بهدایت خویشست و خوف خاتمه دارد
وولایت نبی خود هدایت یافته است و نجات از خوف
خاتمه دارد اما محتاج بهدایت دیگرانست و ولایت
نبی بکمال رسید و نبوت یافت و ولایت ولی بکمال نرسید
و نخواهد رسید که مرتبه نبوت باشد تابع نبی شد از آنجهت
اولیا بمرتبه صحابه نمیرسند و صحابه بمرتبه انبیاء نمیرسند
و انبیا بمرتبه مرسل نمیرسند و مرسل بمرتبه اولوالعزم نمی
رسند و اولوالعزم بمرتبه حضرت رسالت پناه صلعم و سلم
نمیرسند که خاتم انبیاست و نبوت اینجا ختم شد که ولکن
رسول الله وخاتم النبیین عبارت از آنست
و چه گویم در نعت او که زبان همه خلایق گنگ شد از

کمالیت و افضلیت که بر همه خلق و انبیا ستوده حق تعالی
ست لولاك لما خلقت الافلاك و ما
ارسلناك الا رحمة للعلمین در شان او ست
و ما ارسلناك الا كافة للناس خطاب برای او ست
که هیچکس از انبیاء بر همه انس و جن مبعوث نشده و بر تبه
دنی فتدلی فكان قاب قوسین او ادنی
نرسیده هیچ امت شرف فاذكرونی اذكركم
و رضی الله عنهم و رضوا عنه
یحبهم و یحبونه مشرف نشده که کنتم
خیر امة اخرجت للناس عبارت
از ایشانست و خیر القرون قرنی اشاره برایشانست
والعصر سوگند عمر محمد الا آیه لعمرك یعنی سوگند
بر زندگانی تو ای محمد انهم لفی سكرتهم یعمهون
در خبر است که کوه طور حق تعالی بموسی و صفت حضرت
رسالت پناه کرد موسی گفت یا بار خدایا در قرب که
سخن

سخن دیگران چون روا باشد ندا آمد که ای موسی تو حبیب ما نیی او
محبوب ماست فرق میان حبیب و محبوب بسیار است اینجا مرتبه
محبوبیت از همه مرتبها بلند باشد خصوصا از مرتبه خلت که
واتخذ الله ابراهیم خلیلا و از مرتبه کلیم که
فاخلع نعلیك ندا آمد و حضرت رسالت را خطاب
آمد که با نعلین بیا تا گرد نعلین تو بعرش رسد و آرام گیرد چنانچه
شیخ عطار قدس سره میفرماید   رفت موسی بر بساط انجناب
خلع نعلین آمدش از حق خطاب   چون بنزدیکی شد از
نعلین دور   گشت در وادی المقدس غرق نور   باز در معراج
شمع ذو الجلال   میشنود آواز نعلین بلال   موسی عمران اگرچه
بود شاه   هم بنود آنجاش با نعلین راه   این عنایت
بین که بهر جاه او   کرد حق با چاکر درگاه او   چاکرش را
گرد مردی کوی خویش   داد با نعلین راهش سوی خویش
موسی عمران چون رتبت بدید   چاکر او را چنان قربت بدید
گفت یا رب امتی او کن مرا   در طفیل همت او کن مرا

دوازده مرسل دعا کردند مدام تا شوند از امت احمد مدام گرچه
ایشان داشت این حاجت تمام لیکن عیسی یافت این عالی مقام
النبي صلی الله علیه وسلم لقد تمنّی اثنا
عشر نبیا انهم کانوا من امتی پس بباید دانست
که حضرت رسالت پناه صلعم از همه انبیا بهترست زیرا که او
اصلست دیگران فرع اند که از نور او آفریده شده اند این در
نور نامه روشن است اگر کسی گوید که اول نور او بود آخر
چرا ظاهر شد پادشاهی باشد و خرم رفیع جای دارد
اول گلکاران و نجاران بفرستند تا عمارات لایق او بکنند
بعد از آن فراشان تا خوب بستر بگسترانند بعد از آن طباخان
تا نعمت خوب آراسته کنند بعد از آن امرا و وزرا بیایند
پس از همه کس پادشاه بیاید همچنین حق تعالی بعد از آفریدن آسمانها
و زمینها و فرشتگان را آفرید تا زینت و منظوم آسمانها و زمینها
باشد بعد از آن جن را آفرید تا بعد از نظام فرشتگان ایشان
زمین را نظام دهند بعد از آن حضرت آدم علیه السلام و پیغمبران دیگر
تا نظام

تا نظام دین و دنیا ایشان دهند بعد از آن حضرت رسالت پناه
آمد که پادشاه همه انبیاست چنانچه شیخ نجم الدین رازی
در مرصاد العباد آورده که معرفت حق تعالی در زمان حضرت آدم
همچو گندم بود و در زمان پیغمبران دیگر همچو آرد بود و در زمان
حضرت رسالت پناه صلعم همچو نان بود که بالاتر از این نباشد
تا قیام قیامت دیگر آنکه تخم را اول گیاه ظاهر میشود
بعد از آن برگ و شاخ بعده گل بعد از همه آخر میوه که بالاتر
از میوه دیگر نباشد بعد از انبیا افضل و اکرم و اشرف امیر
المومنین حضرت صدیق اکبرست رض که بجای افضل بجز افضل نتواند
نشست که سید صادقین است و بعد از آن امیر المومنین حضرت
عمرست که سید عادلین است بعد از آن امیر المومنین عثمان
رض که سید عارفین است بعد از آن امیر المومنین حضرت علی
رض که سید مجاهدین است و جمیع صحابه رض از همه اولیا امت و
از صدیقان امت و شهدا و صلحا بهتر اند اگرچه از ایشان
کشف و کرامات و خوارق عادات و عجایب و غرایب ظاهر شده باشد

چنانچه که از امام احمد حنبل رح پرسیدند که سبب چیست که از
صحابه رسول علیه السلام کشف و کرامات و خوارق عادات ظاهر نشد چنانچه
از اولیاء امت و صلحا ظاهر میشد فرمود که ایمان صحابه کامل بود
حاجت بران نداشتند و ایمان دیگران ضعیف است که از ان
قوت می یابند و محتاج اند اگر بیابند در ایمان ایشان خلل پیدا
شود و صحابه سوار دای حاضر بود و همچو رسالت پناه صلعم پیشوا بود
چنانچه بزرگان گفته اند که عالم کبری است و عالم صغری است عالم
کبری ورای عرش است و کرسی و لوح و قلم و آسمانها و زمینها و در آن
علم الله و توحید حقیقی و تجلیات و شاهدات و قرب حق تعالی است و رضای خدای
و عالم صغرا از عرش تا تحت الثری است و دانش صحابه در عالم کبری
بود نه در عالم صغری و دانش عالم صغری هیچ فایده نکند پس اگر
میل بدانش آسمانها و زمینها و سیر آن باشد عمر خود ضایع کرده باشد
چونکه ایشان فانی اند و چیزیکه فانی باشد دانش آن و سیر آن
بیهوده است خواه از وجه خواستی حاصل شود خواه از وجه ناخواستی
زیرا که حضرت اسرافیل صور در دهن گرفته است منتظر است که
امر حق تعالی

امر حق تعالی کی شود که آسمانها و زمینها در هم و برهم زنم پس
چیزی که در هم و برهم شود دانش آن و سیر آن بیهوده باشد
الله تعالی اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء وان عسی
ان یکون قد اقترب اجلهم یعنی نظر کردید
در ملک آسمانها و زمینها و آنچه آفرید حق تعالی از هر چیز آنکه شاید
و باید تحقیق نزدیک رسید مدت فنای ایشان یعنی باین
عظمت و قدرت حق تعالی در آسمانها و زمینها و عجایب و غرایب
از هر چه آفرید باز فنا خواهد شد که آنرا اعتبار نیست و مقصود
رضای حق تعالی است و لقای   از دولت اینجهان ثنای تو
بس است   وز نعمت آنجا لقای تو بس است   از نیجهت
اصحاب رسول علیه السلام بهتر اند از جمیع اولیاء امت و جمهور علما
بر آنند که خیر التابعین حضرت امام اعظم و اویس قرنی است رح
نکته درین آن است که اگر کسی در زمان حضرت رسالت پناه
نافرمانی او میکرد کافر میشد و اگر ظاهر فرمان برداری میکرد

و در باطن مکروه میداشت او منافق شد و بعد از رسول علیه السلام
مخالف شد او کرده میشود اما کفر نباشد ما دامیکه انکار شرع نکند
و انکار شرع کفر بود از صحبت اصحاب بهتر اند از همه اولیاء امت
که مقصود ایشان ظاهر و باطن اطاعت خدا و رسول و بود برای خدای
هیچ نفسانیت در میان نبود و درین زمانه جز دیگر ظاهر میشود
که نفس دران شریک ظاهری باشد یا باطنی که مخالف نبی کرده
میشود و این چنان بود که در وقت جنگ دلیری لازم است و اگر
دلیر نباشد کشته میشود و بیرون جنگ خدا میزند دلیری
و نا دلیری برابر است هیچ نسبت است در میان اصحاب
و غیر اصحاب که ایشان دلاوران بودند که هم اطاعت
خدا و رسول میکردند و بار عیال طلب رزق حلال داشتند
و غزای ظاهری با کافران و غزای باطنی با نفس شیطان
و شب قیام و فاقه و فقر با همه یار تمام بود و اولیاء امت را
اینهمه با هم نمیرسد و در متابعت ظاهر و باطن نبی عاجز باشند
پس بباید دانست که هر که عبادت کند برای حصول درنشی
آسمانها

آسمانها و زمینها و سیر آن و کشف و کرامات و خوارق عادات و مانند
آن پس آنکس عابدان باشد نه عابد حق و عمر خود ضایع کرده باشد
چونکه اینهمه هوای نفس است نه طلب رضای حق تعالی و هواها همه کس حق
تعالی میداند و از ضلالت سفاحت میداند که والله یعلم ا
المفسد من المصلح عبارت از انست و از طلب خیر
حق که طلب ثواب و در عاقبت میداند که عندالله شرک بود نیکوکار
طاعت از بهر خدا شرک خفی است طاعت از بهر خدا اجله
نفی است که مزد عبادت کار مزد را نشود فاصکان سوا از عبادت
مقصود خدا است پس طالب شود باید که رضای حق تعالی و لقای
او حاصل کند و رضای حق تعالی بنده را در عبادت استقامت است
که فاستقم کما امرت و من تاب معک عبارة
از انست النبی صلی الله علیه وسلم الاستقامة
افضل من حصول الکرامة و نیز محققان
گفته اند که کن طالب الاستقامة و لا تکن طالب
الامراة فان الرب یطلب الاستقامة و ان

النفس يطلب الكرامة پس بدرستی که خدای تعالی طلب میکند
از شما استقامت و بدرستی که نفس طلب کرامت را که خواهش
حق تعالی قربت که والله یدعو الی دار السلام عبارت
از انست و خواهش نفس طلب بعد حق است که ان النفس لاما
رة بالسوء اشاره بر انست و حق تعالی انچه انعام کرد بر انبیا و اولیا
استقامت بود که اهدنا الصراط المستقیم صراط
الذین انعمت علیهم عبارت از انست ای عزیز عبادت
برای خدا کردن و خدا خواستن دو معنی دارد یکی خدا برای خود خواستن
انرا سلوک گویند که فاذکرونی اذکرکم عبارت از انست
و دیگر خدا را برای خود خواستن که انرا جذبه گویند یحبهم و
یحبونه اشاره بر انست و ثان در میان این دو خواست
آنست هر که خدا برای خود خواهد هر بلای که برو رسد صبر کرده
میشود و لذت آن چشیده میشود که ضرب الحبیب
لا یؤلم عبارت از انست چنانچه که چون حضرت
بایزید را بلای میرسید دعا کرد که ای بار خدایا نان داد نان
خورشی

خورشی هم بده یعنی میخواست در بلا لذتی پیدا نی
ناچشیده کی کجا داند هر که او لذتی بلا دریافت درد را
بهتر از دوا داند الله تع من احب الله فصب
البلایا النبی صلی الله علیه البلاء للولاء
اشد البلاء علی الانبیاء ثم للاولیاء ثم
للمومنین ما اوذی النبی مثل ما اوذیت
الله تع وکاین من نبی قاتل معه ربیون
کثیر فما وهنوا لما اصابهم فی سبیل الله
وما ضعفوا وما استکانوا والله یحب الصابرین
در بیان کرامت و کهانت و استدراج و جنو
نیت و احوال ان ای عزیز حق تعالی درون هر کس دو چیز نهاده است
یکی روح و دوم نفس و موکل روح فرشته است که انرا ملک گویند
که الهام کند بطاعات و عبادات و سایر حسنات و موکل نفس
شیطانیست که انرا شیطان گویند که وسوسه کند بر غفلت
و عصیان و بر بدعت و سایر خطیئت الله تع ما منکم

من احد الا كل الله به قرينة من
الجن وقرينة من الملائكة قالوا واياك قال
نعم ولكن شيطاني اسلم يعني نيست از شما كسى مگر
موكل كرده است خداى تعالى بر وى همنشين از جن و همنشين از فرشته
گفتند يا رسول الله ترا هم كرده است گفت نعم وليكن شيطان من اسلام
آورده است يعنى كه شيطان و فرشته متفق اند پس اگر شيطان اسلام
نيارد و كافر باشد و نفس نيز همچنان كافر بود النبي صلى
الله عليه وسلم النفس صنم الاكبر اى تو نفس ول تو مطيع
صحيح فرمان نشدى وز كرده گناه خويش پشيمان نشدى قا
ضى فقيه مفتى همه دانشمند اينجمله شدى ولى مسلمان نشدى
الهواء لبعض من جميع الالهة افرايت من
اتخذ الهه هواه يعنى اياندیدی اى بنده كسى كه هواى خود خداى
كرفته آن بيچاره پندارد كه بنده خدا هستم هر چيز كه اندر دو جهان
بنده انى انت ترا در دو جهان مونس معبود چون سالك
در وادى طريقت در آيد او وسوسه وا در پیش آيند فناء في النفس

وفناء

وفناء في الروح وفناء في الله پس در فناء في النفس چيز
پيش آيند يكى اعلا و ديكر اسفل و اگر بجانب اعلا ميل كند و عـ
جايبه چيز پيش آيد ملكيت و روحانيت و رحمانيت و اگر بجانب
اسفل ميل كند كه دنيايست و راحت و نفس در اينجا نيز سه چيز
پيش آيد استدراج و خودبينى و كهانت استدراج آن است
كه همه شيطان او وسوسه كند كه موافق شريعت و شريعت چون
كار دنيا دار آنست كار خداى چيز ديگر است و از حد و شرع تجاوز
كند و رياضت و مجاهدات شاق بر خود لازم گيرد اگر حق تعالى
توفيق آن بدهد با نجام رسد ومن يرد ثواب الدنيا
نؤته منها عبارة از آنست و چيزى كه عجايب و غرايب حاصل شود
و مستجاب الدعوات شود چنانچه فرعون را حاصل شده بود از
روى غضب نه از روى لطف كه همه شب رياضت ميكرد و از
وجه استدراج چيزها حاصل شده بود از همان پندار انا ربكم
الاعلى گفت و بعيد درگاه شد و رفته رفته فاخذه الله
نكال الآخرة والاولى در ذات او است الله تعـ

سنستدرجهم من حيث بدرستی که زود باشد
که درجه درجه و اندک اندک ایشان را بعذاب نزدیک کردانم
و بکیرم ایشان سوال الاستدراج اندک اندک نزدیک کردانیدن
خدای تعالی بنده سو بعقوبت و خشم خود من حیث لا یعلمون
از ینجا که ندانند که انچه با ایشان میکنم عذابست هر کاه که ایشان
کناه بیشتر میکنند تا ایشان را نعمت دنیا بیشتر دهم و هیچ بلای
بایشان نرسانم تا ایشان را توبه فراموش شود النبی
صلعم وسلم اذا رایت الله انعم علی عبده وهو
مقیم علی معصیة فاعلم انه مستدرج یعنی
چون بنده کناه کند حق تعالی با وی نیکی کند و نکیرد چو را بدانکه
آن استدراج جزا مکر اوست اکر بکیرد او سو بعذاب تا
توبه کند عنایت اوست عن ابن عباس رضی
ما عمل المومن من خیر فراه فی الاخرة
وما عمل الکافر من خیر فراه فی الدنیا
بان یدفع عنه البلاء ویوسع علیه فی
الرزق

الرزق وما عمل المومن من شر فراه فی الدنیا
الامراض والضیق فی المعیشة وما
عمل الکافر من شر فراه فی الاخرة
لنا ولیس بباید دانست که هر کرا از ریاضت و مجاهدات
راحت نفس و دنیا مقصود او باشد اکر چیزها عجایب
و غرایب از وجه خوارق عادات ظاهر شود و آن استد
راج جزا مکر اوست و اکر بکیرد او سو بعذاب تا مکر او
دانستن استدراج انست که از عیوب نفس کور بود
النبی صلی الله وسلم علیه اذا اراد الله
بعبد شرا اعمی لعیوب نفسه اذا اراد
الله بعبد خیرا ابصره لعیوب نفسه
پس کور عیوب نفس شیطان ایشان راند از
حق تعالی است چنانچه فرعون را که ما علمت لکم
من اله غیری کفت اکرچه با ظاهر عیبهاء خود
میدانست که ابرص و بیر بود دم و شاخ داشته هر که

عیب و ضعیف خود بداند که بل الانسان علی نفسه
عبارت از آن است اما هر کس از انانیت خود کور است
از عیوب نفس اگرچه عبادات و ریاضات بسیار
بکند و خود شناس نگردد و علم الیه که از خود
شناسی و خداشناسی گویند حاصل نشود و
پندار زیاده شود و دشمن خدا شود که ان
الله لا یحب من کان مختالا فخورا
عبارت از آن است و از این پندار بیم زوال ایمان
بود و یا مجنون شود النبی صلی الله علیه وسلم
من تزهد بلا علم جن او مات
کافرا یعنی علم الله که خودشناسی و خداشناسی است
نتیجه عبادت است و متابعت حضرت رسالت پناه صلعم
قولا و فعلا و اعتقادا و چون عبادت شاق بکند در
مخالفت متابعت حضرت رسالت کرده ان گیرد چیزهای
عجایب و غرایب از وجه استدراج حاصل شود و مستجاب
الدعوات

الدعوات نیز شود چنانچه فرعون بود و خود را از همه خلایق بهتر داند
و آنچه از حق تعالی بخواهد حاصل شود از روی عصمت قال النبی
صلی الله وسلم ان الله ابغض عبدا بعث ملکا
فقال ظاهر علیه نعمتی فانی ابغضه و ابغض
صوته و ابغض ان یسألنی و یدعونی و اذا احب الله
عبدا بعث الله الیه ملکا فقال علیه المصیبات
فانی احبه و احب صوته و احب ان یسالنی
و یدعونی یعنی رسول علیه السلام میگوید درستی که
که خدای تعالی چون بنده را دشمن گیرد بفرستد بسوی او
فرشته را و گوید نعمت من برای بندهٔ من ظاهر
گردان و هر چه میخواهد بده که من او را دشمن دارم و آواز
او را دشمن دارم که او از من چیزها بخواهد و چون بنده را
حق دوست میدارد بفرستد فرشته را و گوید بپوسته
برای بندهٔ من بلاهای متواتر برسان تا او من بنالد

مرا فواند که من اوراد خواندن اوراد دوست دارم
پس چون از وجه استدراج خرما حاصل شود بنده اعظم
پیدا کند وضعف بدن از عبادت شاق پیدا شود
این نیز خلاف شرع وسنت است چونکه جسم نگاه داشتن
وصحیح ماندن فرض است وازین بهتر است قال
النبی صلی الله وسلم العلم علمان علم الادیان
وعلم الابدان خیر من علم الادیان یعنی
علم بدن وعلم دین وعلم بدن بهتر است از علم دین
زیرا که بدن چون صحت یافت دین بدست بیاید
واگر بدن مریض شد دین وعبادت از دست برفت
وعبادت نتوان کرد چنانچه در خبر است که مردی
در پیش حضرت رسالت پناه آمد یا رسول الله صائم
الدهرم وگوشت وشیرینی را ترک داده ام حضرت
فرمودند من گاهی بخورم وگاهی روزه میدارم وگوشت و

شیرینی را

وشیرینی را نیز میخورم وهر که مخالفت متابعت من کند او از من
نیست زیرا که گوشت وشیرینی برای محافظت طبیعت است نیز برای
حظوظ نفس که ازین صحت بدن وافزونی طبیعت وذهن وحفظ
دل است چنانچه حق تعالی عسل را شفاء للناس فرموده است
گوشت را نیز همین حکم نموده قال النبی صلعم علیکم باللحم
فانه یحسن الخلق والخلق ویزید قوة الرجال یعنی
بر شما باد بخوردن گوشت تا نیکو شود صورت
شما وسیرت شما وقوت چهل مرد دهد حق تعالی قال النبی
صلعم اکل العسل شفاء من کل داءٍ الا الموت
یعنی پیغمبر فرمود بخوردن انگبین داروست از هر درد
مگر مرگ را ایضا قال علیه السلام من اکل
البیض اربعین صباحا یزید قوته وذهب
ضعفه واعطاه الله ذریة طیبة ولو کان
زوجته عقیمة ونیز در شرح شمائل نبی آورده که از گوشت
نفرت نکرد مگر کسی که او را آفتی ویا علتی باشد وحال آنکه

کوشت سید طعام است مر اهل جنت رواه ابن ماجه
وغیره قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
طعام اللحم وهو سید الطعام لاهل الدنیا و
الاخرة یعنی کوشت سید طعام است مر اهل دنیا و آخرترا
عن سمعان سمعت علمائنا یقولون کان
احب الطعام الی رسول الله صلی الله علیه وسلم
اللحم وهو یزید فی السمع وهو السید
الطعام فی الدنیا والاخرة یعنی روایت است از ابی
سمعان رضی الله عنه که وی کفته شنیدم من از علمای خود را
که میکفتند دوسترین طعامها بسوی رسول خدا صلی الله
علیه وسلم کوشت و آنحضرت میکفت که کوشت زیاده
میسازد قوت سمع را و کوشت سید طعام است در دنیا و
آخرت وعن علی کرم الله وجهه اللحم انه
یُصَفِّی اللَّوْنِ ویحسّن الخُلُقِ وَمَنْ تَرَکَه
اربعین یوماً سَاءَ خلقه یعنی امیر المومنین حضرت

علی کرم الله وجهه روایت میکند بدرستی که خوردن کوشت صفا میدهد
رنک را و نیکو میسازد خلق را و کسیکه ترک دهد خوردن کوشت را چهل روز
بد شود خلق او و نیز نقل است از امام شافعی رضی که
خوردن کوشت زیاده میسازد عقل را و ترک او بد خلق و حیوان
صفت زیاده میشود حکایت در خبر است که روزی حضرت رسالت پناه
صلی الله علیه وسلم از هول قیامت شمه بیان نمودند ده تن
از صحابه صدیق و مرتضی و ابن مسعود و مقداد و ابو ذر و سلمان
رضی الله عنهم از ایشان بودند و در خانه عثمان بن مظعون مجتمع شده
بران اتفاق کردند که باقی عمر روزه بکذرانیم و بر فرش خواب
نکنیم و کوشت و شیرینی و چربی و از زنان احتراز کنیم کلیمی
پوشیده کردعالم کردیم این خبر بحضرت رسید فرمودند که ما مامور
نیستیم بر آنچه شما فکر کردید اما نفس را بر شما حق است پس روزه
دارید و افطار کنید و در شب قیام نمایید و بخسپید نه بینید که
بر میخیزیم و کوشت و شیرینی و چربی بخورید و از حظوظ نفس
دور باشید و از زنان نکذرید که فمن رغب عن سنتی

نلبس منی وحق تعالی نیز موافق احوال ایشان آیه فرستاد
یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل
الله لکم ولا تعتدوا ان الله لا یحب المعتدین
وکلوا مما رزقکم الله حلالا طیبا واتقوا الله
الذی انتم به مومنون یعنی ای کسانی که ایمان آوردید
حرام نکنید پاکیزه چیزها را و لذیذها را که حلال کرده است
خدای تعالی بر شما و تجاوز نکنید از حدود الهی آنچه
حلال است حرام میسازید بدرستی که خدا دوست
نمیدارد تجاوز کنندگان را و بخورید آنچه روزی داده است
خدای تعالی شما را که حلال و پاکیزه باشد و بترسید از آن
خدائی که باو گرویده اید بیت گر تو خواهی رستگاری
ای جوان امر حق را دوست داری هر زمان پس اگر نیز
اگر کسی از ریاضات و مجاهدت و اذکار و افکار و از
ترک اخلاق ذمیمه ملکی است حاصل کردن مراتب سیار است
رجال الغیب است چنانکه ابطال است و ابدالست و اوتادست

وسیاح است

وسیاح است و غوث و قطب الاقطاب است و بعضی بزرگان گفته اند
که در هر شهری قطب دیگر است و قطب الاقطاب قطب همه کس است
پس اینها همه نگاهبانان عالم اند و هیچ گدائی بمهتری بنوبت
نمیرسد زیرا که در عصر هر پیغمبر اینها بودند خصوصا در زمان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم حضرت اویس قطب بود که این
ادنا مرتبهٔ نبوت است چنانچه ملک مقرب که حضرت جبرائیل وحی
آوردی و حضرت میکائیل نامزد باران است و چندین کرور ملایک
تابع اویند و حضرت عزرائیل قابض ارواح است و چندین
کرور ملایکه تابع اویند و حضرت اسرافیل صور در دهن گرفته
منتظر امر حق تعالی است همچنین رجال الغیب نگاهبانان عالم اند
چنانچه کوتوال و شحنه و تابعان او و نگاهبان همه شهرها هستند حاکم
نایب پادشاه است از و خواهد برسید اگر کسی از ملکیت
عروج کند و بروحانیت برسد و از روحانیت عروج کند
برحمانیت برسد و خلیفه حق شود و نیکی و بدی عالم بحکم خدا
از رجال الغیب بیشتر شرح ملکیت و روحانیت و رحمانیت در باب.

در باب پنجم نوشته شد آنجا باید دید نقل است که خواجه علاء
الدین عطار که خلیفه حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند است
روزی حضرت خواجه فرمود که ای علاء الدین مرا رتبه قطبیت
مخیر کردند اختیار نکردم زیرا اگر مخیر میکردند بهتر آن بود که اختیار
نمیکردی چونکه اگر قدس جبرئیل و صفوت آدم و خلت ابراهیم
و شوق موسی و طهارت عیسی و محبت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
بتو دهند زنهار راضی نشوی و صاحب همت باشی و بهر چه
سر فرود آوری محجوب شوی زیرا که این مقامات حاصل شدن
وسیله مطلوب شدن عین مطلوب پس وسیله مطلوب عین
مطلوب شدن خود محجوبیت قال النبی صلی الله علیه
وسلم من احب الله لغیره فهو شرک بالباری
قال الله تعالی قُلِ اللهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ
يَلْعَبُونَ و نقل است که حضرت امام اعظم که اجتهاد او در شریعت
روشن است هو سراج امتی حضرت فرمود در زمان او که
قطب بود تابع مذهب او بود آنچه او از اجتهاد میفرمود او میکرد

پس تابع

پس تابع از متبوع بهتر باشد و خیر التابعین حضرت امام اعظم و اویس
قرنی است پس هر که صدر رسالت پناه را یکبار دید و آنچه او فرمود بر آن بود بهتر از این هر دو بود
و از همه اولیای امت که قطب و غیر قطب باشند صحابه بهتر اند و از صحابه
انبیا و از انبیا مرسل و از مرسل اولو العزم و از اولو العزم
حضرت رسالت پناه صلعم بهتر است در هر باب پس اگر ملکی را حق تعالی
قدرت داده است و بشر را نداده است چنانچه جبرئیل که از صیحه
او هست که قوم حضرت شعیب خراب شد و زمین امت حضرت لوط
علیه السلام را زیر و زبر شد پس او از پیغمبران بهتر نباشد
اگرچه در این امر حضرت شعیب و حضرت لوط عاجز بودند همچنین
حق تعالی اگر بشر را که قطب است قدرت داده است او از صحابه
و تابعین و دوازده امام و مجتهدان اهل سنت و جماعت بهتر
نباشد چنانچه حضرت منکر و نکیر را خبر احوال عالم دارند و خضر
و خبر احوال مردگان دارند و نیز از حالت شیاطین شیطان را
خبر احوال عالم بقدر دارند و از اذن الهی در تصرف می آرد چه
که این مقامات نهایت ملکیت است تعرقه نورانیت و نور در

نور است ونور او حجاب نور الله گردد وجمع شود در روحانیت
و رحمانیت که دران علم الله ومشاهده تجلیات است جمع
در جمع است ونور الله در نور الله است این چنان است که بهشت را
حور وقصور واشجار وانهار ومانند آن همه نور است پس آن
نور حجاب نور الله گردد قال النبی صلی الله علیه وسلم
اَلدُّنیَا حَرَامٌ عَلَی اَهلِ الاٰخِرَةِ وَالاٰخِرَةُ حَرَامٌ عَلیٰ اَهلِ
الدُّنیَا وَهُمَا حَرَامَانِ عَلیٰ اَهلِ اللهِ عبارت ازان است
حسنات الابرار سیئات المقربین سوال اگر کسی گوید
که چون ملکیت نور است و حجاب نور الله شد جواب هیچ ملک
مقرب علوی وسفلی دیدار حق تعالی نه بیند مگر حضرت
جبرئیل یکبار ازینجا خود قیاس کنید که ملکیت از روحانیت ورحمانیت
بهتر باشد واگر بهتر می بود حضرت خضر والیاس ع پیغمبران بودند
از همه اولیا بهتر اند ومرتبه نبوت یکیست اما درجات مراتب وفضل
فرق است که وَلَقَد فَضَّلنَا بَعضَ النَّبِیّینَ عَلیٰ بَعضٍ همچنین
مرتبه ولایت یکیست اما در مراتب وفضل ودرجات فرق است

ان ... [illegible] ... پیغمبران

بلی از

پس مرتبه قطبیت وسط ولایت است وانتهاء ولایت منتهیان دانند
وشرح این طویل است اما عاقلان را اینقدر کافیست ودانش ناسوت
وسیر آن وتصرف آن خود حقیر است بلکه دانش هفت آسمان وزمین
ولوح محفوظ در عالم صغیر است واز عالم کبری دور است زیرا که
دانش مخلوق است ودور از دانش خلق است ودانش خالق که در عالم
کبری است علم الله وتوحید حقیقی ومشاهده وتجلیات است وسیر هفت
آسمان وزمین ودانش ایشان بیهوده است زیرا که فانی اند ورفتار
ایشان حضرت اسرافیل منتظر است وصور در دهن گرفته وسیر
در عالم کبری وسیر در عالم کبری سیر الی الله ومع الله وفی الله وبالله است
وشرح این طویل است در منازل المسافرین نوشته شد وسیر در ناسوت
ودانش آن وتصرف آن وکه قطب است از سیر ودانش ملکوت
وجبروت ولاهوت فروتر است ومقربان حق تعالی بدانش ناسوت
سر فرو نیاورده اند زیرا که شیطان را دانش ناسوت وسیر وتصرف
آن بقدر دارد بلکه جز دلهای جن وانس دارد جای است درون
فرزند آدم قال النبی صلی الله وسلم که اِنَّ الشَّیطَانَ

يجري في الانسان مجرى الدم از نجهت سر ناسوت و داشتن
تصرف آن اعتبار ندارد چنانچه در خبر است که در زمان حضرت
رسالت پناه منافقان بتها در بغل گرفته نماز میکردند حضرت
حضرت و صحابه دل با خدا داشتند دل بجانب ایشان نکردند
اگر میکردند از حق باز می ماندند و نقصان نماز میشد که الصلوة
معراج المومنین عبارت از انست و در معراج خبر غیر گرفتن
حرام است و خبر باطن مردمان گرفتن نقصان و در عالم کبریت
و روی دل از جانب حق گردانیدن است مقربان را فاسد نماز است
چنانچه در خبر است که روزی حضرت صلی الله علیه وسلم بلشکر برآمده
بودند و در میان لشکر شتری مست بود و حضرت برای تجدید وضو
بیرون لشکر برآمده ناگاه اشتر رها شد خروش در میان صحابه
افتاد آن شتر راه بجانب حضرت گرفت و حضرت از و کناره
گرفت و شتر عقب میدوید خروش بسیار در صحابه افتاد
و چنان که حضرت را نزدیک گزد القصه شتر بدو زانو نشست
سر فرود آورد و گویا شد گفت یا رسول الله میدانی که من از

کدام وجه

کدام وجه مست شدم فرمودند بگو گفت مرا هرگز سوار نمیشوی
از ان جهت مست شدم و من وعده میدهم که اگر یکبار بر من سوار شوی
مست نشوم و نیز در خبر است که جماعتی در شان عایشه صدیقه
رضی الله عنها تهمتی بسته اند که آن لایق گفتن نیست حضرت
رسالت را دل بجانب گفتار ایشان کشید حضرت عایشه
از ان منزه بود حق تعالی ده آیه برای اظهار عفت آن
فرستاد و حضرت رسالت پناه را خاطر مبارکش جمع شد که
دروغ بود پس اینجا غیب داشتن از عالم ناسوت مهجوریست
و حضور قلب و مشاهده حق تعالی از ان حاصل نمیشود قال
الله تعالی قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا
أَعْلَمُ الْغَيْبَ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ إِنْ أَتَّبِعُ
إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ یعنی دیگری ای محمد نمیگویم مر شما را که نزد
منست خزینهای خدا تعالی که در روی زمین است تا هر چه خواهید
بیارم و نمیدانم من غیب را که در دل شماست و غیر شما و نمیگویم
من شما را بدرستی که من فرشته ام تا هر چه خواهم بقوت ملکی بکنم

من همچو شما بشرم ولیکن متابعت نمیکنم مگر آنچه را که وحی کند حق تعالی بمن
چنانچه در خبر است که حضرت نوح علیه السلام را کافران گفته اند
مسلمانان که بتو ایمان آورده‌اند بباطن پس نوح علیه السلام فرمود
که عمل بظاهر میکنم نه بباطن که باطن دانستن خداست قال الله
تعالی اعلم بما فی انفسهم انی اذا لمن الظالمین حضرت
نوح فرمود خدا داناتر است بآنچه در نفسهای ایشان است
از صدق و اخلاص و اگر من حکم باطن ایشان میکنم پس بدرستی
که من آن هنگام از ظالمان باشم چه انبیا را این حکم بر ظاهر است
نه بباطن پس اگر باطن دانستن بهتر می بود انبیا میدانستند و اگر
کسی را دانش ناسوت میشود فرق باید کرد در شیطانیت است
یا رحمانیت است چونکه حاصل شدن یکیست اما آن یکی مقبول است
و اندگر مذموم این چنان بود که قناعت و بخل یک نکته است قناعت
مقبول است و بخل مذموم همچنین سخاوت و اسراف یک نکته است
سخاوت مقبول است و بخیل مذموم همچنین تواضع و چاپلوسی
یک نکته است تواضع مقبول است و چاپلوسی مذموم همچنین وقار و
تکبر یک نکته است وقار مقبول است و تکبر مذموم و حسد و رشک
یک نکته

یک نکته است رشک مقبول و حسد مذموم پس ای عزیزان و برادران
و دوستان من اینجا از سر انصاف نظر کنید و بگوش جان بشنوید که
مقید بدانش ناسوت و معامله ناسوت شدن نقصان عالم
ملکوت و جبروت و لاهوت اگر بهتر می بود حضرت رسول الله صلی الله
علیه وسلم و خلفای راشدین را می بود و حق تعالی را نیز ام میکرد تمثیل
این چنان بود که قصری باشد که چهار طبقه دارد و طبقه اول که ناسوت
است آن جای طیور و وحوش و جن و ملک و انسان است و جن گیاه و
سرگین و وحوش و جزای خانه و دانه طیور گرفتن مگر خوبیست
و آدمیان که بصفت اولئک کالانعام بل هم اضل موصوف
شده اند چو حرص و هوا و کبر و ریا و حسد و بخل ایشان گرفتن
مگر کمالیست و معلوم کردن نجس محبت دنیا در دل ایشان است
و پیچشهای اخلاق ذمیمه ایشان مگر احوال درویشان است
حاشا و کلا که از آن دل چرکین تر شود و تفرقه پیدا کند که هیچ
پیغمبر را این معجزه نبود که کشف قلوب یا بر هوا پریدن یا بر آب

رفتن و مانند آن که این معامله در ناسوت است و معامله و دانش ناسوت
در حوصلهٔ ایشان هیچ نبود تمثیل دیگر که در ملکیت و روحانیت
و رحمانیت هست بگویم بتو و آن اینست که حق تعالی چون بحریست
بیکران و ملایکه آن بحر میدانند و لذت آن نیز میدانند که صفت
قدس هست و لذت آب میچشند و دیگر نمیدانند اگرچه میدانند
لذت چشیدن میوه الوان و بوی گل و ریحان نمیدانند که
آن آب در همه نباتات محیط هست چون آن بحر در خواست که برنگ
گوناگون خود که صبغة الله اشارت بر آنست ظاهر کنیم و لذت
انواع خود عیان سازم جزیرهٔ عالم آفرید و آدم بجای نباتات و
اشجار هست آفرید که آدم را مراتب بسیار است بعضیها بجای
خس و خاشاک اند و بعضیها بجای درختان بی میوه که لایق
آتش اند و بعضیها بجای گل و ریحان که ملکیت هست و بعضیها
بجای میوه الوان ظاهر است پس آن بحر وحدت در جمیع نباتات
محیط شد و میوه الوان و گل و ریحان و خس و خاشاک و خار
بی بایان و در گیاه نیشکر و زهر قاتل هم ظهور اوست که
آنست و شاخ و برگ اینها ثبت اما فرق در میان گیاه
نیشکر و زهر قاتل باید کرد و در میان بوی گلهای رنگارنگ

ولذت

و لذت میوه‌های الوان فرق باید کرد و در میوه‌های ترش
و شیرین و تلخ که اصح او سطوا و نای شرع است فرق میباید
کرد زهر قاتل که کفر و شرک و بدعت و خلافت و نیشکر که اسلام
و ایمان است و عرفان و ایقان هست فرق باید کرد لا
تستوی الحسنة ولا السیئة اشارت بران است
و هر که هویت حق تعالی و رای این میشمرد ملحد است و کافر نعوذ
بالله منها پس آب دیدن و لذت آب چشیدن ملکیت است
و لذت گوناگون و میوه‌های و بوی رنگارنگ گلها داشتن
روحانیت هست و لذت چشیدن و عین میوه شدن
رحمانیت است پس اگر کسی ملکیت حاصل کرد و احوال
ناسوت معلوم گشت بلکه احوال هفت آسمان در زمین
معلوم شود آنرا اعتبار نیست که روحانیت و رحمانیت
حاصل نگردد و بصفت اینچنین موصوف نشد که لی
مع الله وقت لا یسعنی فیه ملک مقرب
ولا نبی مرسل عبارت از آن است چنانچه شیخ الشیوخ

شهاب الدین سهروردی میفرماید که اگر کسی از عبادت
و ریاضت و مجاهدات و اذکار و افکار و ادعیه و اسماء
و دانش آسمانها و زمینها و سیر آن حاصل کند بیفایده و ضایع
اوقاتست چونکه حضرت اسرافیل صور در دهن گرفته است که امر
حق کی شود که ایشانرا درهم و برهم زنم چیزیکه درهم و برهم شود
اصول و دانش آن ویران بیفایده است چنانچه حق تعالی
میفرماید که اَوَلَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّمٰوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَمَا خَلَقَ اللّٰهُ مِنْ شَيْءٍ وَأَنْ عَسٰى
أَنْ يَكُونَ قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلُهُمْ یعنی آیا نظر کردید
در ملک آسمانها و زمینها و آنچه آفریده حق تعالی از هر چیز و اگر
نشاید دانکه شاید تحقیق است نزدیک رسیده مدت فنای ایشان
یعنی با این عظمت و قدرت حق تعالی در آسمانها و زمینها و عجایب
غرایب از هر چیز آفریده باز فنا خواهد شد که آنرا اعتباری
نیست و مقصود رضای حق تعالی است و لقای او بیت
از لذت اینجهان تنها تو بس است   از نعمت آنجهان لقا تو بس است

پس باید

پس باید دانست که دل بدست آوردن و مشاهده حق تعالی
و تجلیات او حاصل کردن کمالیت است قطعه دل آینه ذات
صفاتست ببین * هم مظهر حق عیان که یقین * هر کس که بخواهد که
یقین داند حق * دل پاک کند از من و ما در ره دین *
ای عزیز مرتبه رجال الغیب صفتست که ایشان در هیچ
حال از سیصد و پنجاه و شش کم نباشند مرتبه اول سفید
تنانند که بحرف ارباب سلوک ایشانرا ابطال گویند که طریقه
هوا و هوس را باطل ساختند مرتبه دوم چهل تن اند ایشانرا
ابدال گویند که تبدیل اخلاق ذمیمه بحمیده کرده باشند مرتبه سوم
سیاحی است و ایشان هفت تن اند که بعضی در سیاحت
بر کارسازی خلق بر مقتضای حق مشغول اند و از این همه
سیصد و چهل و هفت تن اند که ذکر کرده شد و هیچکدام را
مرتبه ارشاد نیست و باقی نه تن دیگر اند که اهل ارشاد اند
که حقیقت ایشان تحت است تجلیات ذاتیه و صفاتیه بار تحمل
ناچیز شده حضرت واجب الوجود جهت تکمیل ناقصان باز ایشان بار تنزل

داده است مراتب ایشان نیز متفاوت است اول پنج تن اند که ایشان
اوتاد اند سه تن دیگر اند که ایشان غوث و قطب الاوتاد میگویند
و دیگر قطب الاقطاب است که نایب حضرت رسالت پناه است
صلی الله علیه وسلم او بواسطه از حضرت رب العزت مستفیض است
و خلق عالم بواسطه او مستفیض اند و نیز در خبر است که اقطاب
تا قیام قیامت ظاهر میشوند انهم نایب امیر المومنین حضرت
صدیق اکبر اند و نایب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
وسلم او نایب حضرت حق سبحانه تعالی است و مراتب ولایت
چهار است صغری و وسطی و کبری و عظمی و هر کدام ازین
مراتب را سه مقام است بدایت و وسط و نهایت
پس مقامات ولایت دوازده باشد و در بدایت
ولایت صغری جمیع مومنان مدخل اند و ان سیصد ابدال
صاحب مقام بدایت وسطی اند و سیاح در وسط
وسطی مقام دارند و اوتاد در نهایت وسطی اند و غوث
اقطاب ثلاثه را مقام بدایت کبری است و قطب الاقطاب

کلا صاحب

صاحب وسط کبری است و نهایت آن نیز بدایت عظمی است
و بدایت عظمی مقام چهار یار است آن نصیب حضرت
رسالت پناه است و انحدیث که انا المدینة العلم و ابوبکر
سقفها و عمر جدارها و عثمان ارضها و علی بابها
اشارت بدین معنی است که اصحاب عظام هم صاحب ولایت
بودند اما هر یکی در صفت خاصه کمال داشتند این است که
شرح مراتب ولایت و لکل درجات مما عملوا و ما
ربک بغافل عما تعملون سبب است درین دایره لاجرم
مرتبه هر مرد بمقدار مرد؛ ابطانه اند اهل تحقیق؛ باقی به
خویشتن پرستند؛ فانی ز خود و بدوست باقی؛ ابنطرفه
نگر که نیست هستند؛ ابعزیز رجال الغیب دیگران اند
و رجال الله دیگر و رجال الله بهتر اند از رجال الغیب را
خضر اکبر سیصد و پنجاه و نه هفت تن اند و رجال الله حضرت
و فضل ایشان حق سبحانه تعالی در قرآن بیان میکنند که
رجال لا تلهیهم تجارة و لا بیع عن ذکر الله و اقام

الصلوة وایتاء الزکوة همچنین قطب دیگر است
و قطب عالم دیگر و قطب حق عالم زاید در عالم کبری است
که ورای عرش و کرسی و لوح و قلم و هفت آسمان و زمین است
و بیرون عشق و محبت و ذوق و حالت و یقین و معرفت
و کشف و کرامت و خوارق عادت است و بصفات تحدیث
موصوف شده باشد که لی مع الله وقت لا یسعنی فیه
ملک مقرب و لا نبی مرسل عبارت ازان است
و بشرفت بده این آیه مشرف شده باشد که ربنا
ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب
النار اشارت برانست و مخطوب بخطاب این آیه
شده باشد که وما رمیت اذ رمیت ولکن
الله رمی عبارت ازانست و قطب عالم سیر در
عالم صغری است که از عرش تا تحت الثری است خصوصا در
عالم ناسوت و جز احوال ناسوت و حرکات بیکسات
ناسوت دارد و بصفت این آیه موصوف شده باشد

وفی الارض

وفی الارض آیات للموقنین وفی انفسکم افلا تبصرون ۲۱
عبارت ازانست و بشرف شاهده این آیه مشرف شده باشد
که فاینما تولوا فثم وجه الله اشارت بران است
و خطاب این آیه مخطوب شده باشد که ان ارضی واسعة
فایای فاعبدون و من بس قطب حق چون قطب عالم
باشد زیرا که قطب حق انسانیت و ملکیت را
طی کرده باشد روحانیت و رحمانیت باقیست اگرچه بمرتبه
خواص ملک رسیده باشد و بمرتبه خواص بشر نرسیده است که
خواص بشر افضل است از خواص ملک زیرا که احوال ملکیت
چیزی دیگر است و احوال روحانیت و رحمانیت چیزی دیگر
چنانچه نقل است که حضرت بایزید بسطامی قدس الله
سره میفرماید که شکر و سپاس مر آن خدایی را که مرا فرشته
نیافریده گفتند چرا گفت ایشان دو عیب دارند یکی
آنکه ترقی حالات ندارند چنانچه آفریده شده اند همچنان
هستند دویم آنکه دیدار حق نه بینند مگر حضرت جبرئیل
یکبار پس قطب حق روحانیت و رحمانیت حاصل کرده

و قطب حق شده جمع در جمع در آمده و اجمال و تفصیل
بار حق حاصل گردد و قطب عالم ملکیت حاصل کرده و در تفرقهٔ
نورانی در تفصیل بی نهایت در آمده و قطب حق را قطب
عالم بودن که ملکیت حجابست حسنات الابرار سیئات
المقربین عبارت از انست چنانچه نقلست که حضرت
عبد الله تستری را کشف و کرامت و خوارق عادات و مقام
عالی و احوال لا یزالی بسیار حاصل شده بود در تذکرة الاولیا
مشهورست آخر حضرت شیخ جنید بغدادی میگویند که عبد الله
تستری را دل نداشت پس ازینجا خود قیاس کنید که ملائکه
چیزی دیگرست و روحانیت چیزی دیگرست اگر روحانیت
حاصل شده باشد و رحمانیت حاصل نشده باشد نیز متوسط است
نه منتهی چنانچه نقلست که حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
میفرمایند که بسیار سالکان در کشف و کرامت مانده اند
و بسیار کسان در عشق و محبت و ذوق و یقین و حالت در
توحید و معرفت مانده اند خصوصا شمس تبریزی و ملای روم
و شیخ عطار مانده اند و گم شدند ایشان گم شدند در کعبهٔ وحدت

مانند

مانند و اصل گوهری نیافته اند این نقل در رساله خواجه هاست اگر کسی
گوید که مرتبهٔ قطب بالاتر از نبوت کافر گردد زیرا که اگر قطبیت
از نبوت بهتر می بود و قطب حق بهتر می بود انبیا قطب عالم
می بودند و قطب حق بهتر است از قطب عالم و قطب حق انبیا بودند
و تابعان خاص ایشان پس باید دانست که بشریت برابر از
انسانیت است حجابست انسانیت و ملکیت حجاب و ملکیت
بر روحانیت حجابست و روحانیت بر رحمانیت حجابست
و چون برحمانیت برسد بعد از آن مقام مغفور و محمود است
و تعریف مقام محمود و مغفور در باب هشتم نوشته شد اگر کسی را
ملکیت حاصل است و روحانیت حاصل نشده باشد
متوسط است نه منتهی چنانچه عزیزی میگوید که شیخ
نور الدین کشمیری را در واقعه دیدم گفتم یا شیخ ره بخدا
چگونه است گفت از ریاضات شاقه که عبادت جسمانیت
گفتم احوال قفس بیان میکنی که جسم مثال قفس است که قفس را
اینچنان و اینچنان محکم باید کرد و تا هوس راه نیابد و درون

قفس شاه بازیست که آن روح است و خلیفه خداست او
چگونه بدست می‌توان آورد شیخ هیچ جواب نگفت و نداد
و در مانده گفتم **بیت** از درون شو آشنا و وز برون بیگانه
باش اینچنین زیبا روش کم می‌بود اندر جهان ؛ و ظاهر خود
بشرع آراسته و باطن خود وابسته بخدا شیخ گفت این کار مردانست
که بار عیال و طلب حلال و اداء حدود الله کرده باشند
نظم روح چون شهباز باشد در بدن ؛ جسم باشد چون قفس
بشنو سخن ؛ شاهباز روح را طیران کنی ؛ در هوای لامکان
جولان کنی ؛ سیر در ناسوت سیر هر کس است ؛ سیر در لاهوت عارف را
بس است ؛ دانش ناسوت از دون همتی است ؛ دانش لاهوت
بزرگ نعمتی است ؛ سیر در ناسوت بس کوته است ؛ هر که مایل میشود او
ابله است ؛ سیر در ناسوت باشد هر کسی ؛ جوگی و سناسی باشد بسی ؛
عارفان را سیر در لاهوت شد ؛ ننگ و عارش سیر در ناسوت شد ؛
یا الهی بر حسین ناتوان ؛ کن نصیبش سیر لاهوت هر زمان
نقلست که چون حضرت شیخ نور الدین بحضرت سید علی همدانی

قدس سره ملاقات شد حضرتش فرمود که چرا خود را ضعیف کردی
شیخ گفت یا امیر ترسیدم که نفس توسن غالب آید و مرا هلاک کند
که کم سوار بودم و شاهسواران اسب نیزه را بهر جانب میدوانند
و باستانند و این کار از دست ما نیاید حضرت امیر فرمود که
راست گفتی که کار مردان اداء متابعت ظاهر و باطن پیغمبر
باشد پس نفس را چنانچه خدا تعالی تکلیف نکرده و تکلیف کردن
گناه است **قال** الله تعالی لَا یُکَلِّفُ اللّٰهُ نَفْسًا اِلَّا وُسْعَهَا
و نیز فرمود که یُرِیدُ اللّٰهُ اَنْ یُخَفِّفَ عَنْکُمْ وَخُلِقَ
الْاِنْسَانُ ضَعِیْفًا و نیز فرمود که یُرِیدُ اللّٰهُ بِکُمُ الْیُسْرَ
وَلَا یُرِیدُ بِکُمُ الْعُسْرَ و نیز میفرماید که کُلُوْا وَاشْرَبُوْا
وَلَا تُسْرِفُوْا اِنَّهُ لَا یُحِبُّ الْمُسْرِفِیْنَ اما میانه باید خورد
چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق است نَفْسُکَ مَطِیَّتُکَ
فَارْفُقْ بِهَا یعنی نفس شما مرکب شماست بار بر وی اندازه
طاقت وی نهید و نیز علمای شریعت و طریقت گفته اند
لَا یَجُوْزُ الرِّیَاضَةُ بِتَقْلِیْلِ الْاَکْلِ وَالشُّرْبِ حَتّٰی

تضعف البدن الصادق قال النبی صلی الله علیه وسلم لا تشددوا علی انفسکم یعنی سخت نباشید بر نفسهای
خود بیت
چندان بخور که زده‌ات بر آید
چندانکه از ضعف جان بر آید
ای عزیز باید دانست که بعضی کسان هستند که ظاهر ایشان بقواعد شرع آراسته و باطن ایشان از اخلاق ذمیمه نقا ثیت ویران بیت
از درونت بارها زنارها
ظاهرا کلزار و باطن خارها
و بعضی کسان هستند که باطن ایشان ابدان و ظاهر ایشان از متابعت پیغمبران ویران نیز نقصان بود و بعضی حکما که در ضلالت افتادند و گمراه شدند از ریاضات شاقه و مجاهدات دشوار شدند و عقل و عقاید ایشان مخالف امر خدا و رسول او افتاد و بعضی مرتاضان در محسوسات فرو رفتند و سیر در عالم ناسوت بقدر حوصله حاصل کردند که حکمت و جفر و علمیت نجوم و سحر و رمل و شعبده و استدراج و جنون تبیت و کهانت حاصل کردند هر کسی بقدر ریاضات جزهای داز راه محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم که ادای حدود الله است اعراض کردند و دور از درگاه افتادند و این روش بسیار کیان

وسنا را از

وسنا سا را ظاهر است العرض روزی از روزها در مجلس فقیر علمای ظاهری و اهل حال بسیار بودند از زبان یکی بر آمد که حکما چه مردان بودند که اگر با یکدیگر ملاقات میشدند در مراقبه میرفتند و سوال و جواب از دل میکردند فقیر بانگ بر ایشان زد و گفت این نه مرد انگیست این خلاف سنت است و آنچه خلاف سنت است خالی از خروج نیست گفتند درین چه خرج است گفتم خرج آنست که روح پادشاه عالم معنوی و صوریست و در عالم صوری از محسوسات وزیر عقل را وزارت داد و از وزیر شنوائی بگوش بخشید آن گوش بکار خود مشغول است و گویائی بزبان بخشید او نیز بکار خود مشغول است همچنین هر عضوی که بهر کاری آفریدند ایشان همه بکار خود مشغولند و پادشاه روح بحق پیوسته است هم یکدیگر جلوه کردند پس اینجا از سر انصاف نظر کنید که اگر ان پادشاه کار یکی کند یا خدمتگاری کند که زیانست ننگ بر او باشد یا نه خرج در مخالفت سنت اینست و مرد خدای آنست که دست و زبان و چشم و گوش و اعضاء دیگر بکار خود مشغول کند و دل

دانسته نخدا کند **بیت** از درون یا حق شو وز برون بیگانه
اینچنین حالی که باشد کم بود فرزانه پس اینچنین بود که مردی باشد
که کوزهٔ آب بر سر کرفتن بغیر از دست گردن عادت کرده است
و از پا براه میرود و از دست کار میکند و از زبان سخن میگوید
و از گوش سخنان میشنود و از چشم چیزها می بیند آخر دل بجانب
کوزه باشد که مبادا بیفتد و نیز گفته اند که استدراج آنست
که از عبادات و مجاهدات چیزها پیدا شود که مخالف شرع باشد
و شیطانی باشد شیطانی از آن معلوم شود که انانیت زیاده
گردد چنانچه فرعون را بود و کهانت آنست که دیوان می آیند
و چیزها از علم غیب گویانند و گوینده و شنونده که اعتبار
کنند هر دو کافر میشوند و محکوم شیطان شوند و رسوم و عادت
دیوان گیرد و چیزهای عجایب و غرایب مینمایند و معدن
عجب و غرور شیطانیت و معدن استدراج فرعونست
و معدن کهانت دجالست سر رشته ایشان شد باقی
دیگران تابع ایشان و لشکران ایشان اهلند و دیگران

فرع

فرع ایغیر عبادات و ریاضات محل است که جوهر کسی از آن ظاهر
میشود و اگر کسی بد جوهر است از آن ظاهر میشود بدی او زیاده کردد
که فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللّٰهُ مَرَضًا اشارت بر آنست
و کسیکه جوهر نیک دارد نیکی او زیاده میشود جوهر او روشن تر گردد
که لِیَزْدَادُوا اِیمَانًا مَعَ اِیمَانِهِمْ عبارت از آنست چنانچه
اگر کسی عبادات و ریاضات برای دنیا کند دنیا میسر است ذوق
آن که تجلیات شیطانی و جنونیت و استدراج است که وَمَنْ
یُرِدْ ثَوَابَ الدُّنْیَا نُؤْتِهِ مِنْهَا و اگر کسی برای آخرت میسر است
و ذوق آن که حصول کشف و کرامات است و خوارق عادات است
که وَمَنْ یُرِدْ ثَوَابَ الْاٰخِرَةِ نُؤْتِهِ مِنْهَا عبارت
از آنست و اگر کسی برای لقاء الله تعالی بکند لقاء الله میسر است
و ذوق آن که در حصول علم الله و توحید حقیقی و مشاهده و تجلیات
است که فَمَنْ کَانَ یَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْیَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا
اشارت بر آنست که چنانچه عبادت کردند بکتب اما موافق غرایم و نیات
ذوق و ثواب حاصل است اینچنان بود که بوسه بر قرآن از روی حرمت

لذت حرمت آن چشیده میشود و بوسه بر فرزند از روی
مهربانیست لذت مهربانی آن چشیده میشود همچنین عبادت را
بموافق عزایم و نیات لذتهاست که برای هرچه کرده میشود ذوق
آن حاصل است قال المحققون الواصلون العارفون
الکاملون الاستدراج علی سبعة انواع استدراج
عامة الخلق عن عمل الخیر بعموم الدنیا واعراض
عن ذکر الله تع وافتخر بها وتفتر واستدراج
الامراء عن عمل الخیر بالعز والجاه وزینة الدنیا
وافتخر بها وتفتر واستدراج العلماء عن عمل
الخیر بالفضل والریاسة ومحمدة الخلق والبحث
والجدال وافتخر بها وتفتر واستدراج الزهاد
من عمل الخیر بحصول الکشف والکرامة والخوارق
العامات والعبادات دون المعبود وافتخر بها
وتفتر واستدراج العشاق عن عمل الخیر بحصول العشق

واطوارق

واطوارق القلوب واحوال الروح دون المعشوق
وافتخر بها وتغتر واستدراج العرفاء عن عمل
الخیر بحصول المعرفت ومقامات دون المعرفت
وافتخر بها وتغتر واستدراج المحبین عن
عمل الخیر بحصول السکر والطیر دون المحبوب
وافتخر بها وتغتر قال النبی صلعم سنستد
رِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَاُمْلِی لَهُمْ
اِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ ایة اَفَمَنْ زُيِّنَ لَهُ سُوءُ
عَمَلِهِ فَرَاٰهُ حَسَنًا فَاِنَّ اللّٰهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ
وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ قال
عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ هی اعمال حسبوها
حسناة فوجدوها فی کفة السیئاة قال
الله تع وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللّٰهِ مَا لَمْ يَكُونُوا
يَحْتَسِبُونَ ایة وَاللّٰهُ يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ
الْمُصْلِحِ قال عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَمْ مِنْ صَائِمٍ

يكون صومه وبالا عليه يوم القيمة و
كم من غاز يكون غزوته سلاسل
يوم القيمة وكم من متصدق يكون صد
قاته وزكوته روالا لا عماله يوم القيمة
قيل يا رسول الله صلعم ما افسد اعمالهم قال
اكل الحرام وروية المخلوقين كن تابع النبي
في احوال باطنه بصفت ما زاغ البصر و
طغى وفي احوال ظاهره بصفت ثم جعلناك
على شريعة من الامر فاتبعها ولا تتبع
اهواء الذين لا يعلمون قال العرفاء والا
خيار روية القرب البعد البعد وروية
الانس في الانس اعظم الوحشت
وروية الذكر في الذكر اشد
النسيان وروية المعرفة في المعرفة اكبر
التفرقة وروية العشق في العشق اعجب

العجب

العجب وروية الزهد في الزهد اعظم
الذنب وروية العلم في العلم اجهل
الجهل ايضا كما ظننت اني وجدت فحينئذ
فقد وكما ظننت اني فقد فحينئذ
وجدة قال ابراهيم ادهم اللهي من عرفك
فلم يعرفك فكيف حال من لم يعرفك قال
الصديق رض عن العجز عن الادراك قال
علي كرم الله وجهه التفكر في ذات الله اشراك
بيت از دولت اينجهان تمنا بوس بست ما ونعمت
آنجهان لقا بوس بست قال النبي صلعم من سئل
توحيد فهو منافق ومن اجاب فهو كافر
يعني اگر كسي ذات حق تعالى وچگونگی او سوال كند او منافق
است واگر كسي جواب گويد پس او كافر است قال الله
تع يا ايها الذين امنوا لا تسئلوا عن اشياء
ان تبد لكم تسؤكم باب دهم قال در بيان علم و

وحقیقت آن که عالم ظاهری و باطنی است قال الله
تع والذین اوتوا العلم درجات یعنی آنکه داده شده
است بایمان درجها بالای درجها باشد که بهترین چیزیکه
که در دنیاست آن علم است که علما بعد از انبیا وارث انبیا
باشند چنانچه حدیث نبوی ناطق که علماء ورثة الانبیاء
یعنی علما وارث انبیا باشند و نیز میفرماید که علماء امتی
کانبیاء بنی اسرائیل علماء امت من همچو انبیاء بنی
اسرائیل رباعی رفعت آدمی بعلم بود ٭ هرکرا علم نیست
رفعت نیست ٭ قیمتی هرکسی بدانش اوست ٭
سازوار فزون بعلم قیمت اوست ٭ ای عزیز چون
چون شرف علم معلوم کردی بقدر حوصله علم حاصل
کردی باید که در عمل کوشی وگرنه عالم بی عمل مانند شمع
بی نور است که العلماء بلا عمل کالقندیل بلا نور
اشارت بر آنست چنانچه حق تعالی میفرماید که یا ایها الذین

امنوا لم تقولون ما لا تفعلون کبر مقتا
عند الله ان تقولون ما لا تفعلون یعنی ای
آنکسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید آنچیزیرا که نمیکنید بزرگست
از روی خشم نزد خدای آنچه بگوئید آنچیزیرا نخواهید کرد بیت
هرچه گوئی باید اول آن کنی ٭ ورنه برخیره گفتگو تاوان کنی ٭
پس هرکه گوید سخنی و عمل در ان نکند درین عقاب داخل
است که اتأمرون الناس بالبر و تنسون انفسکم
عبارت از آنست چنانچه حضرت رسالت پناه صلعم در شب
معراج دید که لبهای چنین کسان بمقاریض آهنین بریده
میکنند چنانچه در تفسیر از آیه فتأتون افواجا می آرد که
فردای قیامت ده فوج میشوند از الجمله یک فوج عالمان
باشند که بر دار آتشین آویخته و جبه آتشین پوشانیده
و لبهاء خود بخود میگزند پس اگر کسی گناه دانسته بکند اورا
هفتاد بار در دوزخ اندازند و هرکه نادانسته کند اورا یکبار
چنانچه حدیث نبوی بدان ناطق است که ویل للعالم

سبعين مرةً وللجاهل مرة ونيز ميفرمايد نعوذ
بالله من علم لا ينفع ونيز ميفرمايد العلم بلا عمل
وبال والعمل بلا علم ضلال رباعي از من بگوي عالم تفسير
گوي را ** كر در عمل نكوشي ناداني مفسري ** بار درخت علم
ندانم بجز عمل ** با علم اگر عمل نكني شاخ بي بري ** اي عزيز در
حق كسي است كه علم خواندن براي خدا باشد و عمل نكند
وچگوئي در حق كسي كه علم خواندن او براي دنيا باشد و عمل
دران نكند چنانچه حضرت رسالت پناه ميفرمايد كه من
طلب العلم للدنيا فهو كافرٌ ومن طلب
العلم للبحث فهو منافقٌ ومن طلب العلم
للمولى فهو مؤمنٌ يعني هركه علم خواند براي دنيا آنكس
كافرست وهركه خواندن براي بحث تا كسي را الزام دهد
آنكس منافق است وهركه طلب كند براي مولى آنكس مؤمنست
چنانچه در خبرست هركه از علم كسي را سوال كند براي الزام وخود معلوم
داشته باشد لعنت براو بارد ونيز ميفرمايد كه من از

داد

دادوا علما ولم يزدد اورعا فلم يزدد من الله
تعالى الا بعداً او مقتا ونيز ميفرمايد كه كل عالم لم يعمل
بعلمه فهو شجرة الشيطان يعني هر عالم كه عمل نكند بعلم
پس او عالم مسخره شيطانست ونيز ميفرمايد كه ظهر المفتي جسر
على متن جهنم يعني پشت فتوي دهنده بر ناحق پلي است بر
دوزخ چنانچه در مفتاح النجات آورده كه بسيار علما وزهاد را
فرداي قيامت پرسند كه چرا علم خوانديد وزهد نكرديد وسيله
درگاه ما بود آنرا وسيلهٔ دنيا كرديد اگر ميل دنيا داشته ايد آنرا
آنرا از چيزي ديگر حاصل مي بايست كرد قال النبي صلعم من
علم الدين واراد به الدنيا يخرج من قبره
بصورة الخنزير ايضاً من شر الناس قال العالم
اذا افسد ولانه يفسد بفسادة العالم يعني پرسيدند
از پيغمبر عم كه كيست بدترين از همه مردمان گفت عالمي كه تباه
شود وفساد كند زيرا كه تباه شدن او همه مردمان عالم تباه شوند
حق تعالى ميفرمايد كه يا ايها الذين آمنوا ان كثيراً

من الاحبار والرهبان ليأكلون اموال الناس
بالبطل ويصدون عن سبيل الله يعنی ای آنکه ایمان آورده اند بسیار از علما و زهاد هر آینه میخورید مالهای مردمان را بباطل و باز میدارید خلق را از راه خدا تعالی که علم عمل نمیکنند و خلق اقتداء ایشان میکنند قال النبی
صلی الله علیه وسلم لا تاکلوا من اخباز الملوک
فانه عجین من دم مسکین یعنی مخورید از نان امرا
و ملوک پس بدرستی که آن نان آمیخته از خون مسکین است
چنانچه علمای شریعت و رهروان طریقت گویند که اگر
علما مال حلال جمع کردن مشغول شوند عامه خلق در شبهه در آیند
و اگر علما در شبهه مشغول شوند عامه خلق در حرام در آیند عامه
کافر شوند حلال را حرام دانند و حرام را حلال این ذمه بگردن
ایشانست و مسلمان بودن ایشان اشکال است چنانچه
از امیر کبیر سید علی همدانی قدس سره میفرماید رباعی ای دل
تو دمی مطیع سبحان نشدی ؛؛ وز کرده گناه خود پشیمان نشدی ؛؛

قاضی

قاضی و فقیه و مفتی و دانشمند ؛؛ انجمله شدی و لی مسلمان نشدی ؛؛
و اسلام مراد نفس کشتن است قال علیه السلام النفس
هی صنم الاکبر و نیز میفرماید لا یحب الله
عالم السمین یعنی دوست نمیدارد خدا تعالی عالم
فربه را و همچنین در شان نزول آیه و ما قدروا الله حق
قدره نیز نوشته اند بیت عالم چو کامرانی تن پروری کند ؛؛
او خویشتن گم است کرا رهبری کند ؛؛ ای عزیز علما سه طایفه
اند عالم بیانی و عالم عیانی و عالم ربانی که علم الیقین و
حق الیقین و عین الیقین عبارت از انست و علماء
بیانی نیز سه طایفه اند مفسر محدث و فقیه و این علم از تعلیم
معلم حاصل میشود و این وسیله عیانی و لدنی است و اگر
درین علم که بشریت باند و مطلوب او شود و فخر خود داند
علم لدنی نشود رباعی نادان بعمارت بدن مشغولست ؛؛
دانا بکرشمه سخن مشغولست ؛؛ زاهد بفریب مرد و زن مشغولست ؛؛
عاشق بهلاک خویشتن مشغولست ؛؛ عالم عیانی خیان باشد

النفس

کہ آنچہ حق تعالی بواسطہ علم و توحید و معرفت حاصل و
حاجت هیچ معلم نباشد که علم الانسان ما لم یعلم
عبارت ازانست چنانچه انبیا را تعلیم علم باطنی از معلم نبود
نه چنان علمی که جزء اند و یا کشف قلوب و یا کشف
قبور باشد حاشا و کلا این علم الله باشد و از علم الله
مشاهده حق تعالی حاصل شود و حقیقت اشیا معلوم شود
که وقل رب زدنی علما اشارت بر انست چنانچه حضرت
رسالت پناه صلعم این دعا را اکثر میکرد که اللهم ار
نا الاشیا کما هی پس علم الله را نهایت نیست از ابتدا
تا انتها کونا کونست تا اصل وصل ذات و حجاب کونا کون
درمیان بسیار است و عارف خدا ترا اش را بسیار حالات است
تا رسیدن اصل و آن حجاب او شد که العلم حجاب الاکبر
عبارت ازانست نه علم دین که علم دین همه کس را لازم است
که اگر علم دین نباشد اسلام نباشد چنانچه در خبر است که حضرت
رسالت پناه صلعم هر روز هفتاد بار استغفار میکرد یعنی هر روز

هفتاد و

هفتاد و مقام معرفت را طی میکرد و از مقامی بمقامی توبه میکرد
که معرفت و علم الله را نهایت نیست ازینجهت حق تعالی
فرموده که وقل رب زدنی علما و نیز فرمود که ما نفدت
کلمات الله ای علم الله پس هر کرا علم الله حاصل شد
در بی نهایتی افتاد و ملهم حق شد و عالم ربانی گشت عالم
ربانی بهتر است از عالم عیانی و عالم عیانی بهتر است از عالم
بیانی و اگر کسی را هر سه علم باشد او از همه بهتر است عالم
بیانی بفضایل راه رود و عالم عیانی بدلایل و عالم بیانی
بترک وسایل و عالم بیانی بمعامله توسل جوید و عالم عیانی
بمکاشفه و عالم ربانی بمعاینه نظر کند و عالم فکر درین آیه
کند که یذکرون الله قیاما و قعودا و عالم عیانی
فکر درین آیه کند که اولم ینظروا فی ملکوت السموات
والارض وما خلق الله من شیء و عالم ربانی ازین کلمه
درنگذرد قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون
و عالم بیانی را امر در فرایض و سنن و اجتناب از حرام

بیانی

و عالم عیانی را این خود لازم است اما ترتیب در اطوار
قلوب و احوال روح و تزکیهٔ نفس و تصفیهٔ دل و تجلیهٔ روح
فرض است و عالم ربانی را این جمله لازم است اما در توحید
از احوال ملحدی و موحدی و در الهام و وسوسه از خیال
باطله و اوهام فاسده مرید را تربیت کند و حق از باطل
معلوم کند که این معلوم کردن او را فرض است پس عالم
ربانی طبیب حاذق است اما مست دنیا را طبیب نکنند
چنانچه بزرگان گفته اند در هیچ طبیب احمق نیست که
مست را علاج کند پس مرید را از سکر غفلت و معصیت
هشیار کند و از بیماری مطلوبات کونین و ماسوی الله
علاج بعد زان در از کار و افکار در آرد تا تاثیر باطنی حاصل
شود نظم افسانهٔ خویش مختصر کن ** بنشین درون خود
سفر کن ** هر وهم خیال و فهم ادراک ** در دل چه او است آن
بدر کن ** مطلوب بی است در هر عالم ** از دل تو گذار زان حذر کن
اینست ره وصال جانان ** زین ره بهر کسی خبر کن **

جز دین محمدی هر آیدیش ** بگذار و تمیز نفع ضر کن **
چون مظهر حق بی نظر کن ** چون هست حسین در ره حق **
از جان و دولت قدم ز سر کن ** پس بباید دانست که طلب
علم را و طالب حق را از دنیا و اهل دنیا پرهیز کند چنانچه
بزرگان گفته اند که اگر عالمی و یا زاهدی خانهٔ دنیادار رود
و از برای نصیحت باید دانست که او را میل دنیا افتاد
هر زاهد علم را شرف از آن بیشتر است هر خانهٔ دنیادار رود
و علم و زهد را هیچ میسر کرده است قال علیه السلام
العلماء امناء الذین ما لم یخالطوا الملوک و
السلاطین فان خالطوهم فاحذروهم فانه لصوص
الذین ایضا خیر الامراء من زار العلماء و شر
العلماء من زار الامراء بیت مرده کانند اغنیاء
روزگار ** ای پسر با مردگان صحبت مدار ** چنانچه حدیث
نبوی بدان ناطق است که ایاکم من مجالسة الموتی
قیل یا رسول الله ما الموتی قال الاغنیاء الحدیث

محبت الاغنياء مميت القلب الخ محبت
الاغنيا ثم قاتل لا دواء له رباعي بر روی خلایق
در صحبت مکش ای * می باش بکلی متوجه بخدای *
غافل مشو از ذوق دل و ذکر خدای * تا زنده جاوید
شوی در دو سرای * پس بباید دانست هر علم
بیانی را معلم او بشر است هر حق و باطل او را معلوم
کند و ازین اخلاق ذمیمه هر نمیشوند که حرص و هوا
و کبر و ریا و طمع و حسد و بخل و قهر باشد و تصفیه
دل و تزکیه نفس و تجلیه روح حاصل نمیشود و عالم عیانی
را معلم او فرشته است که نام لمه ملکیت و فرشتگان
دیگر تیر امداد او باشند و حق و باطل ظاهر و باطن معلوم او را
میکنند و همراه او در دنیا و آخرت می باشند قوله
تع ان الذين قالوا ربنا الله ثم استقاموا تتنزل عليهم الملائكه ان لا تخافوا و لا تحزنوا
و ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون نحن اولياؤ

كم في الحيوة الدنيا و في الاخرة يعني بدرستی
که آنانکه گفتند پروردگار ما الله است پس بران استقامت
کردند فرود آیند بر ایشان ملایکه و ایشانرا گویند که
انگه گویند مترسید و غمگین مشوید و بشارت باد شمارا
بآن بهشتی که بودید وعده داده میشدید ما دوستان شما
بودیم در زندگانی دنیا و آخرت در دنیا از آفات نگاه میداشتیم
و الهام راست میدادیم و حق و باطل معلوم میکردیم بخیر دلالت
و معاونت میکردیم پس بباید دانست که ملایکه معلمی را
باشد که از اخلاق ذمیمه پاک باشد و تزکیه نفس و تصفیه
دل و تجلیه روح حاصل شده باشد و متابعت ظاهر و
باطن نبی علیه السلام کرده باشد پس عالم ربانی را معلم
او حق تعالی است که لا علم لنا الا ما علمتنا انك
انت العليم الحكيم عبارت از آنست و علم الانسان
ما لم تعلم اشارة بر آنست و علمك ما لم تكن تعلم
عبارت از آنست و علم توحید حقیقی حق تعالی او را

معلوم کند که چیزها و اندداند هرچکس نداند و چیزها بیند در
فهم بشر دران نگنجد و اکثر تیز حاصل نمیشود و این چیزها از سلوک
بیرون است و ورای هر جهات جهان است چنانچه حضرت رسالت
پناه صلعم را تعلیم ظاهر علم شریعت از حضرت جبرئیل عم بود
و از باطن جبرئیل بیگانه بود و خبر نداشت که لی مع الله وقت
لا یسعني فیه ملك مقرب اشارت بر آنست نظم
هر شبی وقت سحر در کوی جانان میروم ؛ چون ز خود نا محرم
از خویش پنهان میروم ؛ چون حجاب عقل و جان ها شده در کوی او ؛
لاجرم در کوی او بیعقل و بیجان میروم ؛ شد انیس عشق و
عرفان در ره جانان همی ؛ چون شوم نزدیک او بی عشق عرفان
میروم ؛ پرده بردارد ز خود از نیمشب تا سحر ؛ من هر آن آموختم وقت
سحر زان میروم ؛ ذره وارم در شعاع آفتاب روی یار ؛ همچو ذره
بی سر و بی پای کوبان میروم ؛ چون حسین از خود فنا شد ماند
باقی او بحق ؛ گاه گریان در ره او گاه خندان میروم ؛ پس بباید
دانست که عالم ربانی اسرار قرآن که باطن قرآنست بداند و قرب

خاص حق تعالی از مرتبه قران حاصل است که اهل القرآن
اهل الله خاصة عبارت از آنست و اسرار حدیث قدسی
و نبوی معلوم کند و حکمت شرع و هر امر و نهی معاینه کند
و این علم نمیشود بغیر الهام حق تعالی و این علم نه از تعلیم بشر است
و نه ملک چنانچه نقل است که حضرت بایزید بسطامی را جمعی
از دانشمندان میگفتند که سخنها و اسرارهای ارجمندان از که
آموختی گفت اخذتم علمکم میتا عن میت
و اخذنا علمنا من الحی الذي لا یموت یعنی
فرا گرفتید شما دانائی از مرده کان هر بشر اند فرا گرفتیم
ما دانائی از زنده هر گز نمیر یعنی از خدا تعالی کلشنی
کز گل بروید یکدم است نظم گلشنی کز دل بروید خرم است ؛
گلشنی کز گل دمد گردد تباه ؛ گلشنی کز دل دمد و افر خته است ؛
چشم همت از دو عالم دوختم ؛ سر حق را من ز حق آموختم ؛
چون نماندم هیچ فانی گشته ام ؛ خام بودم پخته گشتم سوختم ؛
باب یازدهم ۱۱ در بیان توکل و حقیقت آن قال

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه یعنی هرکه
توکل کند بر خداتعالی بسنده است اورا در هرچه در مهم
دنیا وچه در آخرت ونیز میفرماید فاذا عزمت فتوکل
علی الله ان الله یحب المتوکلین یعنی چون عزم کرد
کاری را پس توکل کن بر خدا تعالی بدرستیکه خدا تعالی دوست
میدارد توکل کننده کانرا ای عزیز اهل توکل سه طایفه اند
عام وخاص وخاص الخاص است عام آنست که از سبب
وجمع مخلوقات رو کرداند و رو بجانب الله تعالی کنند
وآنچه خواهند ازو خواهند وآنچه طلبند ازو طلبند
بیت پس عاجزند خلق بکس التجا مبر ٭ هر آرزو که میطلبی
از خدا طلب ٭ خاص آنست که هر آرزو که میخواهند از خدا
میخواهند وگویند در حق تعالی از احوال ما دانست آنچه
او خواهد ما نیز خواهیم چنانچه در خبر است در چون ابراهیم
خلیل الله عم را نمرود بان منجنیق بسته اند حضرت میکائیل
وجبرئیل گفته اند یا ابراهیم هیچ حاجت داری گفت

ندارم گفتند از خدا تعالی حاجت خواه گفت او چنین
خواست خواست ما نیز همین است در موافق خواست
محبوب خواستن نشان عداوت نه نشان محبت است
نظم بگذاشته ام مصلحت خویش بدوست ٭ گر زنده کند ور
بکشد جمله نکوست ٭ هرچه آید بر سرم خواهی عطا خواهی
الم ٭ آرام جانم با دلست من فارغ از شادی وغم ٭
وخاص الخاص آنست که اگر دنیا بیحساب وبی عذاب
حق تعالی او را دهد قبول نکنند وچنان فریاد کنند
که دوزخی از دوزخ وهیچگونه بران نظر نکنند در خبر است
که حضرت رسالت پناه صلعم را حضرت جبرئیل مفتاح
خزائن دنیا آورد حضرت قبول نکردند بیت از دولت
اینجهان تماشای تو بس است ٭ وز نعمت آنجهان لقای تو
بس است ٭ پس سالک را باید که از احوال ظاهری وباطنی و
دینی ودنیوی رو گرداند و در سلوک که عشق ومحبت و
ذوق وحالت وکشف وکرامت ومقامات عالی واحوال

لابزالی حاصل میشود و بران نیز قرار نگیرد تا رسیدن حق
تعالی در محمدی اینست قال الله تع ما زاغ البصر
وما طغی رباعی من ترا خواهم ترا خواهم ترا هم تو جانم
را و جانم هم ترا حاجت من در جهان اینست و بس
می برآور حاجت ای فریادرس ای عزیز خود را
بخدا بسپار کار تو او ادا خواهد کرد تو از ان خدا باش
تا او ازان تو نیز خواهد شد قال النبی عم من
کان الله له چنانچه در اسرار الاوایل آورده که بعضی
اهل توکل را خادم خادم از خرجی آنچه میخواست زیر
مصلی میدادند و بعضی را در وقت افطار از
غیب میرسید اگر کسی را درین امر اشکال می افتد
گویم بنی اسرائیل را چهل سال در وقت غضب از عالم
غیب هر یکی را دو نان و کبوتر بریان شده میرسید
و اگر محمدیان را برسد چه عجب اما این نه کمال محمدی است
بلکه لَیْلَةُ الْفَاقَةِ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِینَ یعنی
حضرت

حضرت رسالت میفرماید که شب فاقه معراج مومنست
و مومن را ازان قرب حاصل است پس بباید دانست
که رزق رسانیدن حق تعالی هیچ شک و شبه نیست که
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِی الْاَرْضِ اِلَّا عَلَی اللهِ رِزْقُهَا
عبارت ازانست چنانچه مفسران معنی علی الله بسیار
نوشته اند از آنجمله آنست که بر خدا است روزی دادن
که خَالِقِ کُلِّ شَیْءٍ وَرَازِقِ کُلِّ حَیٍّ صفت اوست
چنانچه امیر المومنین حضرت صدیق اکبر رض میفرماید که
اَلشَّكُّ فِی الرِّزْقِ کَالشِّرْكِ فِی التَّوْحِیْدِ
یعنی شک در رزق مانند شرک در یگانگی حق تعالی است
اما از دست کسب خود خوردن رضای حق تعالی است
و صفای دل است و ذوق طاعت چنانچه محققان گفته
اند هر عبادت را ده جزو است نه جزو در حلال خوردنست
و دهم در سایر عبادات قال النَّبِیُّ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ
وسلم عَلَیْهِ الْعِبَادَةُ عَلَی عَشْرِ اَنْوَاعٍ تِسْعٌ

مِنها في اكل الحلال وواحدٌ منها في سائر
العبادات قال الله تع يا ايها الناس كلوا
في الارض حلالاً طيباً چنانچه حضرت مريم را
فرمان شد وهزي اليك بجذع النخلة
تساقط عليك رطباً جنياً ونيز وحي شد بموسي
عم كه يا موسى كُل من كدّ يمينك ولا تاكل
من دينك يعني بخور از كسب خود و مخور از دين خود
يعني كسي را كه امروز نصيحت كرده باشي اميد مداري كه
ازو نفع رسد قال عليه السلام طلب الرزق
بالمزامير والاوتار خيرٌ من طلب الرزق
بالتسبيح والاذكار يعني طلب كردن رزق
به مزامير و ساز و طنبور و دف و ناي بهتر است از كسيكه
طلب رزق ميكند به تسبيح و ذكر يعني علم و عمل وسيله
رزق نه براي خدا بود و نيز حضرت رسالت پناه صلعم
اكثر دعا ميكرد كه اللهم لا تجعلنا من الذين
يا

يأكلون الدنيا بالدين لا اسئلكم عليه
اجراً ان اجري الا على الله جميع انبيا
بر قوم خود گفتند و جميع كسب ميكردند قال النبي
صلى الله عليه وسلم لكل نبيٍ حرفةٍ ولي حر
فتان الفقر الجهاد يعني هر پيغمبر را حرفه بود براي
قوت لا يموت و مرا دو حرفست يكي فقر دوم جنگ
با كافران و نيز ميفرمايد كه طلب الكسب فريضة كما طلب
العلم و از لقمهٔ حلال صفاي دل و قرب حق حاصل
است كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ان اطيب
ما ياكل الرجال من كسب يده كما قال الله تعالى يا ايها
الذين امنوا انفقوا من طيبات ما كسبتم كما
قال النبي صلى الله عليه وسلم ما كان نبياً نبياً
وقد كان مكسباً يعني نبود هيچ پيغامبري مگر تحقيق بود
كسب كنند براي قوت لا يموت اما بعضي بزرگان را استغراق
توحيد و معرفت مانع كسب آمد و بعضي را كه حوصلهٔ ايشان

وسیع بود نافع نیامد چنانچه خلفاء اربع و صحابه دیگران
رض کسب میکردند و اصحاب نمیکردند چنانچه نقل است
که امیر کلال قدس سره روزی زراعت را خس و خاشاک
دور میکرد زنی صاحب جمال انکار رسید و گفت یا شیخ
چونست که خس و خاشاک را فرمان کنی یکبار دور شود
شیخ گفت شغل ظاهری سنت انبیا است آن
زن گفت اگر فرمان دهی من یکبار خس و خاشاک را دور
کنم شیخ گفت بکن آنزن یکبار حکم کرد از زراعت شیخ
خاشاک جدا شد شیخ گفت مرا شغلی بود باز بجای
خود رسان آنزن گفت قدرت ندارم شیخ خس و
خاشاک را حکم کرد باز بجای خود شد باز حکم کرد و باز
جدا شد همچنین چند بار اینچنین کرد شیخ آنزن را گفت
بیت
در ترکش تو یک تیر بود و ترکش ما پر از تیرهاست
از سبب بگذر سبب بینی عیان ** زانکه او قوت نبخشد
در جهان ** ای عزیز حق تعالی قادر است در پی خوراک

هم قوت دهد چنانچه نباتات را و جماد را و فرشتگان را
پس چون چنین است چرا غم روزی خوریم و توکل ما بر
زنده کافی است نه بر خوراک نقل است که از شقیق بلخی مریدی
بزیارت حضرت بایزید رفت از وی پرسید که پیر تو در
کدام مقام است گفت در مقام توکل بایزید گفت
چه میگوید گفت اگر آفتاب یک نیزه بماند و زمین لوئین شود
و گیاه نروید و تمام عالم عیال من شوند هرگز غم رزق نخورم
بایزید گفت کافریست که این اعتقاد وارد آنمرید باز
گشت بجانب شقیق شقیق پرسید که می بایستی گفت اگر
کفر اینست پس اسلام چیست باز برو و از وی سوال کن
چون باز آمد سوال کرد بایزید گفت این نادانی دیگر که اگر من
بگویم تو فهم نکنی پس مرید بایزید را گفت راه دور آمدم کتابت
بفرست تا او فهم کند بایزید کتابت نوشت که بسم الله
الرحمن الرحیم مرید روان شد شیخ بیمار بود در انتظار آن
جواب چون مرید رسید آن جواب دید شیخ زناری بر بست

وگفت تا این زمان کافر بودم واکنون مسلمان شدم
لا اله الا الله محمد رسول الله وجان بحق سپرد یعنی در بسم الله
اینمعنی بود که صفت خالقی ورازقی ورحیم ورحمان صفت
خدایتعالی است تو کیستی که خود را درمیان آری وغم
خلایق خوری وبنده پروری از خدا شاید بیت فرزند
بنده است خدا یرا غمش مخور تو کیستی که به از خدا بنده
پروری ای عزیز کسی را که صاحب باشد مالدار وصاحب
عز وجاه واز جمیع وجوه معمور پس آنکس خاطر خود جمع
کند وغم روزی نخورد وانصاف بباشد که کسی را
که حق تعالی صاحب است او غم روزی چون خورد نقلست
که بزرگی را پرسیدند که پیر تو کیست گفت غلامی گفتند
چگونه گفت در ایام قحط که گوشت آدم میخوردند غلامی را
دیدم که خندان در راه میرفت گفتم مگر غم قحط نداری گفت
مرا چه غم که خواجه مرا غله بسیار دارد پس سخن آن غلام
پیر ما شد ودل بخدا بستم وغم روزی از دل ما دور شد

واعتقاد خالق صد چندان باید بیت رزق مقسوم
وقت معلوم است ساعتی پیش لحظهٔ پس نیست
قال النبی صلی الله وسلم یطلب الرزق
کما تطلبه یعنی طلب میکنید رزق شما چنانکه
طلب میکنید اتش را بیت بین توکل کن مجنبان پا ودست
رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است پس باید دانست که حق
تعالی رازق است هر خالق کل شی ورازق کل حی
صفت اوست وبنده را عبادت کردن لازم است وبنده
شتر مرغ است که الذم خود بخدا میگذارد وگوید که عبادت
چون کنم که توفیق طاعت نمیدهد وحق تعالی که رازق است
وروزی میدهد روزی دادن آنرا بر خود میگیرد که اگر
جستجو نمیکنم روزی چون بیابم قال النبی صلعم
مر النبی علی اعرابی وهو یقول اللهم ارزقنی
فقال یا اعرابی انسئل من رزقه الذی قدر
لك قال نعم قال من سئل الله الرزق الذی

قدر له فقد اتهم ربه ومن اتهم
ربه فقد کفر فقال سل من عطایه
یعنی رسول عم براعرابی بگذشت که وی از خدا تعالی
روزی میخواست رسول گفت یا اعرابی روزی میخواهی
از خدا که ترا تقدیر کرده است گفت آری گفت هر که روزی
میخواهد بدرستی که خدا را متهم کرده باشد و هر که خدا را
متهم داشت بیشک کافر گردد پس گفت یا اعرابی از
خدا تعالی عطا بخواه ای عزیز اگر کسی را کافر سوال کند
که امروز مهمان ما باش بیشک آنکس خاطر جمع کرده در
دروغ نخواهد گفت و انصاف نباشد که خدا تعالی
رازق است یقین نباشد آنکس را مومن توانگفت
یا کافر رباعی ای دل مسکین من سخت چو سندان مباش
در پی دنیا مرو طالب چندان مباش * آنچه بود رزق تو
بیش نیاید و کم * خاطر خود جمع دار هیچ پریشان مباش
چنانچه در خبر است که حق تعالی میفرماید که ای احمد اگر فضل و

کرم من

کرم من هر بنده کان نبودی مالبوه میکردم ایشانرا
که ایشان مرا دشنام میدهند و دروغ گوی میگویند
حضرت رسالت پناه گفت ای بار خدایا کدام بنده
کانند که دشنام میدهند ترا و دروغگوی میدانند
حق تعالی فرمود یا احمد آن دشنام نیست که ثالث
و ثلاثه میگویند یعنی سه خدا هستند خدا و حضرت
عیسی پسر اوست و حضرت مریم عیال او و من از زنان
شوهری منزه ام و آن دروغ نیست که رزاق منم و بندگان
کانرا رزق میرسانم و ضامنم باور نمیکنند و سوگند
یاد میکنم باز باور نمیکنند چنانچه میفرماید فورب السماء
والارض انه لحق مثل انکم تنطقون یعنی
پس به پروردگار آسمان و زمین سوگند که بدرستی
که روزی داد حق تعالی هر آینه راستست مانند آنکه شما
سخن گوئید راستست و روزی دادن ما نیز راستست
بیت روزی از رزاق دانی خلاف * تو زنذور و بازو

خود را تلف پس باید دانست هر بلائی که بنده را میرسد
و هر گناهی که کرده میشود از شومی غم روزی میشود نفس شیطان
و هوا که غالب می آید از سبب غم روزی می آید چنانچه
نفس و شیطان اول میل بادنای شرع دهند اگر دران
میل کنی بعد ازان در شبهه میل دهند چون در شبهه
در افتی بنا بر شریعت و طریقت و حقیقت از دست
برود بیم زوال ایمان بود نعوذ بالله منها چنانچه در خبر است
که اگر بنده در معصیت باشد و دران اصرار نماید و
از شومی اصرار استحقاق کند و از استحقاق گناه در کفر
در آید و کافر گردد و او را خبر نداشته باشد اگرچه نماز
میگذارد و روزه میدارد و زکوة میدهد و حج بگذارد
و کلمه بخواند چنانچه در خبر است از نبی حالت حضرت
رسالت پناه خبر میدهد که سیأتی زمان علی
الناس یصلون فی المسجد و ما فیهم مومن
فاذا قالوا لا اله الا الله قال الله تع کذبتم

کذبتم

کذبتم لستم بصادقین یعنی زود باشد که بیاید
بر مردمانی زمانی که نماز میگذارند در مسجدها و نیست
در میان ایشان یک مومن پس چون بگویند آن بندگان
لا اله الا الله حق تعالی گوید دروغ میگوئید دروغ میگوئید
و نیستید شما درین سخن راست گوی چنانچه ازین احوال
پیر انصاری میفرماید رباعی قولی که ز سر زبان نخوه رالتی
صد خانه پیر ازینان یکی نشکستی ∴ گفتی ز سر بیک قول
شهادة رستی ∴ فردات کنند خمار که امشب مستی چنانچه
نقل است از امام المسلمین حضرت امام اعظم رحمه
گفت مردار و روقت مردن ایمان نستانند بلکه دران
وقت انعام و اکرام کنند اما در وقت حیات ایمان
از و برده باشند در آنوقت معلوم او شود چنانچه اگر حلالی
را حرام دانسته باشد و یا حرامی را حلال داند و بدعت
را سنت و سنت را بدعت اعتقاد کرده باشد و استحقاق
گناه صغیره و کبیره بکند و خود را مسلمان پنداشته باشد

اگرچه نماز میگذارد و روزه میدارد و کلمه بگوید و زکوة
بدهد و حج بکند عجب نباشد که این حدیث نبوی اشارة
بر آنست سیاتی زمان علی الناس یصلی
فی المسجد الف رجل او زیادة لا یکون فیهم
مؤمن پس اگر کسی لا اله الا الله محمد رسول الله
گوید و اعتقاد بران نبود لغوی گفته باشد چنانچه خیر و
شر و نفع و ضرر راندن و خواندن و هدایت و ضلالت
و مردن زنده بودن غیر از حق تعالی بداند کافر گردد
چنانچه حق تعالی میفرماید و لا تدع من دون الله
ما لا ینفعك و لا یضرك فان فعلت فانك
اذاً من الظلمین یعنی مخوان مدان بجز خدا تعالی
آنچیز را که سود نکند ترا و زیان نرساند بتو پس اگر بکنی یعنی
بدانی اینچنین پس بدرستی که تو آن هنگام از ظالمان باشی
بیت اگر تیغ عالم بجنبد زجای ؞ نبرد رگی تا نخواهد خدای ؞
پس اگر کسی نفعها را و ضررها را از سبب بیند نه از

مسبب

مسبب چون در آنوقت کلمه بگوید لعنت برو بارد
چونکه نظر بغیر حق بکند و دران راسخ نبود چنانچه از این
حالت حضرت رسالت پناه میفرماید من قال لا اله
الا الله و فی قلبه غیر الله فعلیه لعنة الله
یعنی هرکه بگوید لا اله الا الله و در دل او از خدا باشد
یعنی مقصود و مطلوب بجز الله یا نفع و ضرر غیر از خدا داند
پس برویست لعنت خدای نظم از خدادان خلاف دشمن
و دوست ؞ که دل هر دو در تصرف اوست ؞ گرچه تیر از کمان
همیگذرد ؞ از کماندار بیند اهل خرد ؞ ای عزیز خود را بخدا
سپردن و نفع و ضرر و خیر و شر از و دانستن چون حصار است
هرکه در حصار در آید ایمن شود از شر شیاطین الانس
والجن و از عذاب الهی چنانچه حدیث قدسی بدان ناطق
است که لا اله الا الله حصنی و من دخل حصنی
امن من عذابی یعنی حق تعالی میفرماید در کلمه
لا اله الا الله حصار منست هرکه در آید در حصار من ایمن

شود از عذاب من پس باید دانست که علماء شریعت و طریقت
معنی کلمهٔ لا اله الا الله بسیار گفتند از آن جمله اصح اینست
که لا اله الا الله یعنی لا ضار و لا نافع و لا دافع و لا معز
و لا مذل و لا محی و لا ممیت الا الله پس نفع و ضر و خیر و
شر و عز و ذل و راندن و خواندن و مردن و زنده بودن از
خدا بدانی و از غیر خدا اندانی تا مسلمان بر حق مطلق باشی
سوال اگر کسی گوید چون نفع و ضر و خیر و شر از حق تعالی
است بنده را مواخذه چرا است جواب بنده فاعل مختار
است و عقل حق تعالی داده است و او امتیاز خیر و شر میداند
و این نیست که خیر را شر میداند و شر را خیر و غلط خورده است
بلکه خیر را خیر میداند و شر را شر دانسته میکند از ینجهت مواخذه
میکنند و خیر و شر از آن خداست یعنی آفریدهٔ خداست
که خیر را امر است و شر را نهی اینچنان بود در زهر قاتل و
نیشکر آفریدهٔ خداست نیشکر را امر است و زهر را نهی اگر
کسی گوید که خیر از آن خداست و شر از بنده کافر میشود

ولقد

ولقد خیره و شره من الله تعالی عبارت از آنست
سوال اگر کسی گوید حرکات و سکنات هر در عالم میگردد
آنهمه از خواست حق است چون چنین است بنده را
مواخذه چرا است جواب حق سبحانه بنده آفرید و حق و
باطل او را معلوم کرد که فالهمها فجورها و تقویها
عبارت از آنست پس اولی بندها را نیت پدید میشود
و بران عزم درست میکند و کوشش هم دران مینماید اگر
خواست حق تعالی موافق آن باشد آن کار میشود و گرنه
نمیشود پس بنده را مواخذه از آنست در مقدم اوست
که اول نیت و عزم و کوشش میکند و از خدا بدعا میخواهد
که خدایا این کار شود که ان الله لا یظلم الناس شیئا و
لکن الناس انفسهم یظلمون عبارت از آنست اگر
بندها را نیت نیک پیدا شود پیش از وقوع آمدن انکار
ثواب می نویسند هر بندها در ثواب و عقاب داخل است
پس اگر کسی بگوید که نیک و بد خدا کند پس ثواب و عقاب

از بنده خواست این کفر بوجه سوال اگر کسی گوید که خیر و
شر و نفع و ضرر در ازل نوشته اند موافق آن در دنیا کرد
بنده را چرا مواخذه است جواب حق سبحانه چون ارواح
را بیافرید و عقل و نطق در ایشان بیافرید کفر و ایمان
و شک و ایقان و طاعت و عصیان پیش ایشان نهاد
هر چه قبول کردند همان نوشته اند و موافق آن قبول ایشان
در دنیا بوقوع می آید که السعید من سعد فی بطن
امه والشقی من شقی فی بطن امه عبارت از آنست
چنانچه حق تعالی میفرماید که واذ اخذ ربک من بنی آدم
من ظهورهم ذریتهم واشهدهم علی انفسهم الست
بربکم قالوا بلی یعنی یاد کن ای محمد چون فرا گرفت
پروردگار تو از فرزند آدم از پشتهای ایشان و از فرزند
ان ایشان گواه گردانید ایشانرا بر نفسهای ایشان
ایا نیستم پروردگار شما گفتند آری توئی پروردگار ما
پس اینجا چهار طایفه شدند اول بلی بی درنگ

گفته اند

گفته اند و بعضی حجت طلبیده اند که خدای خود
معلوم کن و بعضی اول اقرار کردند و باز انکار و بعضی
اول انکار و باز اقرار و اقرار جمهور مفسران و علما برانند
که بعد از خلق آدم و قبل از دخول جنت در قصاص
در بهشت است و عرض آن سی هزار ساله راه است حق تعالی
ذریه آدم از صلب او بیرون آورد بر مثال مورچهاء
خورد و حیوة و نطق و عقل در ایشان بیافرید آنچه از کفر
و ایمان و شک و ایقان و زهد و عصیان در میثاق
قبول کردند همان در دنیا کرده میشود سوال اگر کسی گوید
که حق تعالی ارواح را آفرید که معلوم میشود که خیر و شر
و نفع و ضرر ارواح میدانستند جواب ارواح را عقل
جبلیت و بی عقل حیوان صفت نبودند و نه مثال جماد
و نبات سوال از کجا معلوم معلوم شود که ارواح با عقل
بودند جواب حق تعالی در الست بربکم بود به بی عقل
و حیوان و جماد و نباتات را نباشد چنانچه در خبر است که موسی

کفت اللهی در توریت میخوانم صفت و سیرت امتی
بخصال ستوده موصوفند ایشان امت کدام پیغمبر اند
خطاب در رسید که ایشان امت محمد اند حبیب من موسی
آرزو برد که ایشانرا ببیند حق تعالی فرمود که اکنون
وقت ظهور ایشان نیست اکر خواهی ترا آواز ایشان
را شنوانم حق تعالی خطاب کرد که یا امت محمد همه
از اصلاب پدران لبیک اللهم لبیک جواب دادند
موسی را اواز ایشانرا شنونید بخواستند که این تحفه
باز کردند حق تعالی فرمود عطا دادم شمارا پیش از انکه از من
بخواهید و بیامرزیدم شمارا پیش از انکه امرزش طلبید
چنانچه حق تعالی میفرماید که وما کنت جانب
الطور اذ نادیناه ولکن رحمة من ربك
و نیز در خبر است که چون حضرت رسالت بمعراج با موسی
ملاقات شد موسی گفت یا محمد چکونه گفت که علماء
امتی کانبیاء بنی اسرائیل حق تعالی روح محمد غزالی حاضر کرد فرمود
که یا موسی

که یا موسی از تو سوال دارم که چون حق تعالی ترا فرمود
که وما تلك بیمینك یا موسی تو کفته که قال
هی عصای اتوکوا علیها واهش بها علی
غنمی ولی فیها مارب اخری پس صفت
عصا کفتن خود معلوم میشود زیاده کوی پیش پادشاهان
روا نیست حضرة موسی فرمود صدقت یا محمد از بنی معلوم
کنید که روح را عقل همراه اوست دیکر انکه حق تعالی پیش
از آفریدن ارواح از علم قدیم خود خصلتهای ایشان
میدانست در علم او قدیم است اینچنان بود که دهقان
پیش از رسیدن حبوب در زمین شاخ و برک و کل و
میوهٔ آن میداند و اشکال الوان و طعم هر چه میوه تا رسیدن
زمین میداند و عالم است بران همچنین حق سبحانه و تعالی
عالم است که از علم قدیم خود حقیقت اشیا پیش از افریدن
اشیا میداند و اورا هیچ پنهان نیست پس هر که وراثت
این کافر کرد و اورا هرکز بوی ایمان نرسد و دیکر انکه عالمی

که پیش از نوشتن عبارة اشکال حروف هارا او و معنی
آنرا میداند و هیچ پنهان نیست او را او محیط است در آن
همچنین احوال قیامت و ثواب و عقاب و بندگان
حساب و کتاب ایشان پیش از آمدن قیامت میداند
و پنهان نیست او را باب دوازدهم در بیان وجد
و سماع و حقیقت آن عزیز بدانکه احوال صوفیه مختلف
افتاده و انچه اصل است بیان میکنیم و در این باب دو وجه است
وجه اول مانع آن از روی طریقت و حقیقت است
وجه دوم مانع آن از روی شریعت اما آن وجهی که مانع
آن از روی طریقت و حقیقت است که قال الله تعالی
وما الحیوة الدنیا الا لعب ولهو یعنی نیست
زندگانی مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان پس
بباید دانست هر زندگانی دنیا که بخوبی بگذرد آنرا حق
تعالی بازی گفته است و زندگانی که مخالف شرع
و در گناه آنرا قیاس کن که چه باشد چونکه زندگانی که
بگذرد

در گناه

در گناه بگذرد آن خود مذموم است چنانچه حضرت امام
المسلمین امام اعظم رح که از چراغ اجتهاد و عالم روشن
است بان خوبی که زندگانی او داشت چنین فرموده عربی
صرفت العمر فی لهو و لعب ۞ فاها ثم آها ثم آها ۞
احب الصالحین ولست منهم ۞ لعل الله یرزقنی صلاحا ۞
پس باید که زندگانی خود موافق متابعت اقوال و افعال
و احوال محمد رسول الله صلی الله علیه و سلم و خلفاء راشدین
و صحابه تابعین بگذرانی و هر قول و فعل و حال که مخالف ایشان
باشد آن شیطانیست نه رحمانی و وجد و سماع
مخالف صریح ایشانست که محمد رسول الله و خلفاء راشدین
و صحابه و تبع تابعین وجد و سماع نکردند و نسبت کردن
اینچنین بایشان از موجبات کفر است قال النبی
صلعم الرقص اثم کبیر لا یقاس به اثم
یعنی رقص کردن گناه بزرگست قیاس نیست که مثل
آن گناه باشد پس وجد آنرا گویند هر حالی نو پیدا شود
در یافتن آن باشد و ترقی حالات گردد نه رقصیدن را

را کویند و سماع آنرا کویند از شنیدن اسرار آن حال و الهام
ربانی باشد نه رقصیدن و جهال وجد و سماع را رقصیدن
نام کردن بیت رقص اگر وصل خدا باشد تمام * و اصلند
انجمله رقصان مدام * ترا ره زد بی شیطان مکار *
که دانی رقص حق این وصل بسیار پس بباید دانست
هر که سیر الی الله و مع الله و فی الله و بالله حاصل است
او را حرکت جسم نباشد و در استغراق توحید و
معرفت و مشاهده و تجلیات حرکت حرام بود و اگر
کسی را استغراق دست دهد باید که در قید امر شرع
مقید شود تا آن استغراق محکم شود چنانچه در خبر است
که چون حضرت رسالت صلعم مستغرق تجلیات
و مشاهده میشد مایل بنماز میشدند یا در پند و نصیحت
صحابه میشدند یا صحبت با زواج طاهرات میکرد تا
از استغراق مخالف حدود الله نشوم چنانچه حضرت
شیخ عطار میفرماید نظم چون دلش فانی شدی در بحر او *

زود میل او نمادی در نماز * ور شدت گفتی ارحنا
با بلال * تا برون ایم ازین ضیق خیال * باز در باز
آمدن آشفته او * او کلمینی یا حمیرا گفته او * چون دلی او
بود دریای شگرف * جوشش بسیاری زدی دریای
ژرف * تحقیق است که آنسرور مشاهده و تجلیات
که در دنیا حاصل است که مایل میشد که مازاغ البصر و ما
طغی صفت اوست و نیز در خبر است که امیر المومنین
حضرت صدیق اکبر رض همه شب تا صبح سر فرو بردی
و نیمشب آهی بر آوردی و حرکت جسم نکردی که اسرار
محبت در دل نگاهداشتن کمالیست تا از نگاهداشتن
حوصله وسیع گردد و نگاه داشتن کمال محبت است
که در دل قرار گیرد چنانچه حضرت رسالت پناه در شان
او میفرماید که ما فضل ابی بکر بکثرت الصلوة
ولا بکثرة الصوم الا بسر قر فی قلبه
یعنی نیست فضل ابی بکر به بسیاری نماز گزاردن و نه

بسیاری روزه داشتن مگر بسبب سری که قرار گرفته است
در دل او و آن سر غلبه محبت حق تعالی است که آنچه
در سینه حضرت ریخت آن همه در سینه صدیق ریخت
قال النبی صلعم ما احب الله بصدری
الا وصببت بصدر ابی بکر چنانچه
ازین باب شیخ عطار میفرماید نظم هرچه حق از بارگاه
کبریا ؛ ریخت در صدر شریف مصطفی ؛ او همه در سینه
صدیق ریخت ؛ لاجرم تا بود از و تحقیق ریخت ؛
چون دو عالم را بیکدم در کشید ؛ لب ببست از سنگ و خوشدم
در کشید ؛ سر فرو بردی همه شب تا بروز ؛ نیمشب هوئی بر
آوردی بسوز ؛ هوی او چین بر رفتی مشکبار ؛ مشک کردی
خون آهوی تتار در خبر است که امیر المؤمنین علی کرم الله
وجهه از اسرار اللهی چنان مالامال بود هر روزی سری از اسرار
اللهی بر چاه بیان کردی همه آب آن چاه خون شد و تاب نیاورد
نظم مصطفی جائی فرود آمد ز راه ؛ گفت آب آرید لشکر را

زچاه

ز چاه ؛ رفت مردی باز آمد بر شتاب ؛ گفت پر خونست
چاه و نیست آب ؛ مصطفی گفتا ز درد کار خویش ؛
مرتضا در چاه گفت اسرار خویش ؛ چاه چون بشنید این طاقت نبود ؛
لاجرم پر خون شد و آبش نبود ؛ پس مقصود من ازین اخبار
آنست که اگر از رقصیدن اسرار اللهی مکشوف میشد
ایشان میرقصیدن و دم در نمیکشیدند در حرکت جسم
حرکت شیطانیست نه رحمانی چنانکه شیخ نجم الدین رازی
در مرصاد العباد میفرماید رباعی رقص آن نبود که هر زمان
بر خیزی ؛ بیدرد چو گرد آب میان بر خیزی ؛ رقص آن باشد کز
هر جهان بر خیزی ؛ دل پاره کنی و ز سر جان بر خیزی ؛ پس اگر
بزرگان ماضی از کسی حرکت جسم ظاهر شد آن در وقت
ابتدا بود نه در وقت انتها که مبتدی مانند طفل است
همچنین سالک را ابتدا و اوسط و انتها است چنانچه آدمی را
خوردی و جوانی و پیری همچنین اگر کسی در ابتدا و اوسط
حرکت جسم یا مخالف شرع ظاهر شده است طفل است

وکار طفل را چه اعتبار است که بالغ نشده است
و شیخ بالغ طریقت و منتهی مخالف احوال حضرت و خلفاء را این
نباشد چونکه مبتدی و متوسطها مانند آب جویست میجهد و مینالد
که من عرف الله طال لسانه عبارة از آنست و چون منتهی
شد بدریا رسید و ساکت شد که من عرف الله کلّ لسانه
عبارة از آنست در حرکت جسم نباشد جز امر اللهی و درون
خود فروشدن و اسرار اللهی گوناگون یافتن غزل افسانهٔ
خویش مختصر کن ٭ بنشین و درون خود سفر کن ٭ هم وهم
و خیال و فهم ادراک ٭ در دل که جز اوست آن بدر کن ٭ مطلوب
بی‌نسبست در هر عالم ٭ از جان و دولت ازو حذر کن ٭ تنها
درون و هم برونی ٭ بشکن تو و شیر بحر و بر کن ٭ اینست وصال
جانان ٭ زین راه بهر کسی خبر کن ٭ جز شرع همیشه شرها باشد ٭
بشنو ز حسین و فکر شر کن ٭ چنانچه نقلست که شیخ ابو الحسن
نوری چنان در خود فرو شد که موی او نمی‌جنبید گفتند
گفتند این فروشدن از که آموختی گفت از گربه بگفتند

چگونه

چگونه گفت گربه در وقت بدست آوردن موش چنان
ظاهر و باطن خود مشغول کند که هیچ حرکت نماند و ظاهر خود را
فراموش کند ای صوفیان ناقص حال کمتر از گربه مباش
و در خود فرو شو که باسبابی حجرهٔ دل کنی و آنچه از اسرار اللهی
ظاهر شود و مکشوف نکنی در کفر است قال النبی صلعم
افشاء اسرار ربوبیة کفر بیت لب بربند و چشم بند و
گوش بند ٭ گر نه بینی سر حق بر من بخند ٭ و نیز نقلست که روزی
پیش رابعه بصری رض صوفی نشسته بود و رابعه در سخن
توحید بود صوفی در گریه شد و رابعه او را منع میکرد و میگفت
که این قطرات را درون میکردی دریا میشد چون ظاهر گردید
قطره شد هیچ فایده نمیکند و نیز ازو یکی وصیت خواست
گفت آنچه درون تست از حالات و واقعات بیرون
میار و آنچه بیرون تست از تفرقه معاش درون میار که کار
مردان اینست و نیز نقل است که مردی از بشر حافی وصیت خواست
شیخ فرمود که محبت حاصل کن که شرف آدمی از محبت

حق تعالی است آنمرد باز گفت که زیاده کن شیخ فرمود
که چون محبت حاصل کردی باید که پنهان داری تا هیچ
مخلوقی واقف نباشد آنمرد باز گفت زیاده کن گفت
مبالغه عظیم کرد که هرگز بوقوع نمی آید گفت محبت چنان
پنهان داری که حق تعالی را نیز خبر نباشد و مبالغه شیخ
از برای تاکید بود تا در پنهان داشتن کوشش کند و نیز
از شیخ جنید البغدادی قدس سره نقلست که روزی شیخ
سخن معرفت میراند مرید در گریه شد و آه کشید شیخ اورا
منع کرد و گفت اگر من بعد آه کشیدی ترا از صحبت
خود دور کردانم شیخ باز سخن وحدانیت اغاز کرد و مرید
خاموش ماند و هیچ ظاهر نکرد بعد مدتی از خامی خود در زیر
دلق خاکستر شد چونکه خام بود و علم الله حاصل نکرده
بود و مشاهده و تجلیات میوه عشق است و عشق
مثال دانهٔ عشق را پنهان باید کرد تا میوه حاصل شود و اگر
عشق را پنهان نکند انداند ضایع شود و وبال آن برگردن

اوست و اگر پنهان کند و میوه بر نیاید و دران کوشش
بمیرد ثواب میوه حاصل شدن بیابد قال النبی صلی الله علیه و سلم
من عشق و کتم و مات فهو شهید
یعنی هر که عاشق میشود و آن عشق را پنهان دارد و پاک
از محبت مطلوبات کونین بمیرد دران حال او شهید
مرده باشد قال الله تعالی و من یخرج من بیته
مهاجرا الی الله و رسوله ثم یدرکه الموت
فقد وقع اجره علی الله یعنی هر که بیرون آید
از خانه هجرت کننده باشد بخدا و رسول او پس دریابد
او را مرگ پس واقعه شده باشد اجر رسیدن نزدیک
حق تعالی این آیه در شان مهاجران است اما مهاجر اینجا
کسی است که از دنیا و مطلوب کونین هجرت کند بخدا پس
اگر تخم عشق را در زمین نشنی و بکسی پنهان سازی
و شاخ و برگ او که اطوار قلوب و احوال روح است
ظاهر شود و اگر از تصفیهٔ اذکار و افکار معمور سازی شکوفه

اوکه علم الله است ظاهر شود و از باد مخالف که عقاید ناپسند بد
واو نام فاسده است نگاهداري میوه اوکه مشاهده و تجلیات
قرب حق است ظاهر شود پس از ابتدا و انتها تخم عشق در
زمین سینه پنهان داشتن فرض است و بیخ انکه قواعد
شرعیه است آن نیز محکم داشتن فرض است که ثم
جعلناك علی شریعة من الامر فاتبعها ولا تتبع
اهواء الذین لا یعلمون اشارة بر آنست نظم

تا بکی از باد در حرکات آئی همچو خس ٭ سار محکم بیخ شریعت
چون درختان هر نفس ٭ تا بکی در جنبش آئی همچو ابر نوبهار ٭
باش محکم در شریعت همچو کوه ای هوشیار ٭ تا بکی در ناله باشی
همچو زاغ و هم زغن ٭ در سکونت همچو باران باش ای مرد کهن ٭

پس بباید دانست که احوال صوفیه که از ابتدا و اوسط و
انتهاست اگر همه را شرح دهیم دراز میشود و معذور داریدکه
عارف کامل است خود معلوم کند او را هیچ حاجت گفتن
نیست اما مجملاً و مختصراً اینست که اهل حال هم طایفه اند

یکی صاحب تکوین هم صاحب تلوین صاحب تکوین را هر چند
استغراق توحید و معرفت و عشق و حالت زیاده و هوش
و عقل زیاده تر هرگز قولاً و فعلاً و حالاً مخالف شرع نباشد
چنانچه انبیا علیهم السلام و خلفاء راشدین و صحابه و تابعین
چنانچه خواجه محمد پارسا در رساله قدسیه آورده که کمال این مرتبه
بی صفت حضرت رسالت راست و جمله انبیا و اولیا علی حسب
مراتبهم خوشه چینان خرمن مراتب او یند و باستمداد او از باطن
مقدس او درجات این مراتبه ترقی مینمایند و مقام محمود مخصوص
بحضرت اوست اشارة بکمال این مرتبه است و از خواص مرتبه بی
صفتی آنست که صاحب این مرتبه اهل تمکین بود و صاحب تلوین
فروتر ازین مقام تکوین است نیز هم طایفه اند یکی صاحب صحو
و دیگر صاحب سکر و صاحب سهو را در اجتهاد معرفت و علم
الله گاهی خطا هم می افتد خطای او از عذر و تقصیر او حق تعالی
می بخشاید و بشرف الهام حق مشرف میشود هر خطا را خطا
میداند و ثواب را ثواب و در لون انوار مایل میباشد و در میان نور

ونار فرق نمیکند بغیر از الهام حق تعالی که نور از تجلیات رحمانیست
ونار از تجلیات شیطانیست که الهام و وسوسه هر دو نزدیکند
ونیز گفتند که صاحب تمکین را مشاهده ذاتیست که آرام و
سکونت یافته است با نفس ذات وصفات حق تعالی
وصاحب تلوین را مشاهده صفاتیست واحوال مختلف است
چونکه صفات حق هم مختلف است واو مضطر است در احوال
خود زیرا که متوسطه است ومنتهی نشده است واگر ازو چیزی
مخالف احوال حضرت رسالت وخلفاء راشدین ظاهر شود
اعتبار نیست وتعریف مشاهده در مفتاح القلوب در فصل
ذکر نوشته شد وصاحب سکر را نیز دو حالتست یکی حالت
رحمانی ودیگر حالت شیطانی حالت رحمانی آنست که از
استغراق قولاً وفعلاً وحالاً گاهی چیزی ظاهر میشود که نزد
عوام الناس کفر بود چنانچه از حضرت بایزید بسطامی که سبحانی
ما اعظم شانی ظاهر شد آنچنان بود که حضرت بایزید را حالتی
پیدا میشد که زمین او برابر حجرهٔ او میشد وسبحانی ما اعظم شانی
میکفت

میکفت چون بهوش می آمد باز بصورت اصل خود
میشد گفتند که یا شیخ ترا حالتی چنین پیدا میشود فرمود که هرگاه
از زبان من سبحانی ما اعظم شانی برآید مرا باید کشت واگر
نکشید گناه برگردن شماست باز چون چنان میشد
مریدان کارد وتیغ ضرب میزدند شیخ را اثر نمیشد وچون
شیخ بهوش آمد مریدان اصل حال را گفتند گفت اگر
باینوقت بزنید اثر نمیکند آنوقت بایزید نیستم اینوقت
بایزیدم چنانچه حضرت موسی را از درخت انی انا الله
رب العالمین ظاهر شد که ابتداء نبوت بود واز درخت
بایزید سبحانی ما اعظم شانی ظاهر میشود چه عجب این حال در
وقت ابتدا بود وانتها در مبتدی مانند طفل است از طفل
چیزها ظاهر میشود واگر مبتدی ومتوسط را اینچنین حالی پیدا
شود که از ضرب تیغ او را اثر نکند باز معذور است وناقص
چگونه منتهی نشده است اگر کسی گوید که این حال ابتدا چون
باشد گویم حضرت موسی در ابتداء نبوت انوارها از درخت

دیدو در آخر نبوت رب انظر الیک گفت فرمان
لن ترانی آمد همچنین در ابتدا و اوسط این حال باشد و در
انتها شرح آن نتوان کرد و هیچ منتهی مخالف احوال
رسالت نباشد و در استغراق حال شیطانی قولاً و فعلاً
و حالاً چیزی ظاهر میشود که آن مخالف شرع باشد یا لغو یا لهو
باشد و نشان در میان این هر حالت بسیار است
از آن جمله این هر نشان گفته میشود اینست که در حالت رحمانی
چیزی ظاهر میشود که دال بود بر موحدی و توحید حقیقی و در
حالت شیطانی چیزی ظاهر میشود که آن دال بود بر ملحدی و نیز
در نشان دیگر گفته میشود اینست هر در حالت رحمانی عذر و
تقصیر و ندامت و نیستی و حلم و تواضع پیدا شود و در حالت
شیطانی عجب و غرور و حرص و هوا و حسد و ریا پیدا شود
و در قید ارزوی نفس و در مطلوبات دنیا مقید شود و
در حالت رحمانی عاشق حق تعالی آگاه باشد و از و هیچ
مخالف شرع ظاهر نمیشود چه در استغراق و چه در غیر استغراق

که اذا اراد الله بعبد خیر بصره اشارت بر آنست و
چنانچه حضرت یوسف را ع در معامله زلیخا حق تعالی نگهداشت
چنانچه در قران مجید خبر دهد که و ما ابرئ نفسی ان النفس
لامارة بالسوء الا ما رحم ربی ان ربی
لغفور رحیم ای عزیز از استغراق سالک را چاره
نیست و استغراق از دو معنی بیرون نیست یا از غلبات شوق
یا غلبات مشاهده اگر از وجه شوق بود این حالت مبتدیست
نه حالت منتهی چنانچه بزرگی را پرسیدند که شوق داری گفت نی
گفتند چرا گفت شوق نشان دوریست و غایبی است
من در مشاهده هستم که آنرا وصل گویند شوق درینجا حجاب بود
و عشق و شوق بمعرفت و علم الله سالک را در ذات متعالیه
حق تعالی خیال باطل و اوهام فاسده سر شوند باید که مخالف
شرع نباشد تا علم الله حاصل شود و اگر استغراق از وجه
مشاهده باشد بغیر از امراد حرکات و سکنات که بود حرام
بود و مخالف فرمان او کفر چنانچه همه انبیاء در استغراق مشاهده

حق بودند و زره مخالف امر او نکردند ظاهر و باطن مشتاقانه
او بودند و در محاسبه و مراقبه همیشه بودند و مراقبه نیز بر دو
نوع است مراقبه موقت است و مراقبه دایمی مراقبه موقت
آنست که در درون خود فرو شدن و انواع انوار و اسرار حاصل
کردن و مراقبه دایمی آنست که در هر حرکات و سکنات ملاحظه
رضاء حق تعالی در آن باشد بکنند و گر نه نکنند چنانچه حدیث
قدسی بدان ناطق است کل ذنب منك مغفور
سوی الاعراض عنی و کل فعل منك معبوب
سوی الاقبال بخوی ای عزیز مراقبه از حق تعالی بر
دو نوع است یکی نگاهداشتن خلق از تصرف عدم
و تصرف فنا بمضمون این آیه و کان الله علی کل
شیء رقیبا دوم نظر حق در آنچه بآن تکلیف فرموده
از مامور به و منهی عنه و مراقبه از جانب عبد سه نوع
است یکی آنکه ملاحظه حق تعالی در همه وقت بر اعمال که وی
حاضر است و ناظر است و ثمره این مراقبه صفت حیاست

واین

واین را مراقبة المراقبه گویند دوم محافظت جمیع قوای
ظاهری و باطنی و حسی و عقلی اما بآنچه از برای وی مخلوق
است مصروف گردد سیوم نگاهداشتن دل است
از غیر حق تعالی بر وجهی که غیر اصل در دل راه نیابد مراد از
مراقبه اینست یعنی است بیت یک چشم زدن غافل از آن
ماه نباشم ۞ ترسم که نگاهی کند آگاه نباشم ۵
یعنی در مشاهده حق تعالی انس او نباشم و عشق و محبت
و ذوق و حالت و یقین و معرفت در حاصل شود بران
قرار نمیکرم حضرت خواجه بهاء الدین نقشبندی میفرمایند
که اگر کسی طاعت کند و ذوق آن بیابد و مطلوب او گردد
پس عابد آن ذوق است نه عابد حق و اگر کسی ذوق و
حالت و یقین و معرفت و کشف و کرامت حاصل شد
و مطلوب او گشت او نیز عابد آن باشد نه عابد حق
چنانچه حضرت شیخ الشیوخ شیخ بهاء الدین سهروردی
میفرماید که اگر کسی عبادت کند برای حصول کشف

وکرامات و خوارق عادات و آنرا حاصل کنند در آخرت
هیچ نصیب ندارد ای عزیز اگر حق سبحانه و تعالی قدرتی
که در دو جهان نیست بتو سپارد و معلومات و مفهومات
هر دو جهان و عرفان جمیع انبیا و اولیا بتو دهند
زینهار راضی نشوی هر کار ورای این چیزهاست
حضرت بایزید میفرماید که اگر قدس جبرئیل و صفوت
آدم و خلعت ابراهیم و شوق موسی و طهارت عیسی
و محبت مصطفی ع و مقامات جمیع انبیا صلوات
الله علیهم اجمعین بتو دهند زینهار راضی نشوی هر
کار ورای این چیزهاست صاحب همت باش و هیچ
چیز سر فرو آری محجوب شوی که این مقامات و حالات
وسیله مطلوب‌اند نه عین مطلوب پس هر که مطلوب را
عین مطلوب داند خود محجوب است اینجا از سر انصاف
نظر کن جائی که این چیزها حاصل شدن و سر فرو آوردن
محجوبیست که آن حالت انبیا و اولیاست و حالت

و روحانی و رحمانی است و اگر حالت شیطانی باشد
در آنرا نیز نهایت ندارد حاصل شود چون باشد اینجا
موافق متابعت سنت سید المرسلین و خلفاء راشدین
و صحابه و تابعین و سلوک بکن در نهایت راه ناکامی و
حیرانیست و عجز و پشیمانیست و عذر و تقصیر و نیستی فراد
انیست چنانچه امیر کبیر سید علی همدانی میفرماید که علو همت
سالک آن اقتضا کند که بگوشهٔ نظر هیچ مطلوب و محبوبی
غیر حق تعالی التفات نکند و اگر مقامات همه پیغمبران بر و
عرضه کنند نظر بر آن جمله نیفکند و از حق تعالی بدان مشغول
نشود و در محجوب شود چنانچه ازین اسرار شیخ عطار میفرماید نظم

چون ایاز خاص را محمود خواند ⁂ تاجدارش کرد و بر تختش نشاند
هر که آن خشنود از خیل و سپاه ⁂ جمله را از خشم غیرت شد سیاه
گفت شاهی دادمت لشکر تراست ⁂ پادشاهی کن که این کشور تراست
آن بخواهم که تو شاهی کنی ⁂ حلقه در گوشش مه و ماهی کنی
هر کسی میگفت شاهی با غلام ⁂ در جهان هرگز نکرد این احترام

لیک آن عت ایاز ای هوشیار ∴ میگریست از کار سلطان زار زار
جمله گفتندش که تو دیوانهٔ ∴ می ندانی از خرد بیگانهٔ
چون بسلطانی رسیدی ای غلام ∴ چیست چندین گریه شین شاد کام
داد ایاز آن قوم را حالی جواب ∴ گفت پس دورید از نهج ثواب
نستیدا که شاه انجمن ∴ دور اندازد مرا از خویشتن
میدهد مشغولیم تا من ز شاه ∴ باز مانم دور از شغل سپاه
گر بحکم من کند ملک جهان ∴ من نگردم غایب از شه یکزمان
هر چه گوید آن توانم کرد و بس ∴ لیک از دوری نخواهم یکنفس
من چه خواهم کرد ملک و کار او ∴ عز و جاهم بس بود دیدار او
گر تو مردی طالبی و حق شناس ∴ بندگی کردن بیاموز از ایاز
ای دریغا نیست تو مرد این ∴ با که بتوان گفت آخر درد این
شرم بادا از خدا و مصطفی ∴ دعوی قربت کنی ای کدخدا

اما وجه دوم که مانع آن از روی شریعت است اینست که در شرح مقاصد آورده که استحلال و استحقاق و استهانهٔ گناهی که بدلیل قطعی ثابت شده باشد صغیره باشد یا کبیره کفرا

ودر صلوة

۱۰۶

و در صلوة مسعودی آورده که مذهب اهل سنت و جماعت آنست که بنده بگناه کافر نمیشود اما بخوار داشتن گناه کافر شود و استحلال آن خود چه باشد پس ای عزیز قومی که خود را درویش میگویند و دم از محبت حق تعالی میزنند و سماع میکنند و مزامیر میشنوند پس از که شنیده که درویشان اهل صفه این فعال کردند مگر در زمان حضرت رسالت پناه عشق و محبت خدا تعالی نبود آری هرگاه شیطان ره میزنند احوال او چنین باشد همچو واعظ مصطفی صلعم و اهل حال اصحاب او و اولیاء بودی نزد ایشان ای نیکخو اینهمه باشد گناه و بدعت و هم ناروا قال ابو حنیفة رح انه قال من قال السماع حلال فهو منافق و ملعون لان السماع لعب و لیس اللعب حلال و قال الشافعی رح انه قال من قال السماع حلال فقد تبرأ اربع مذاهب و قال الملك رح انه قال من قال السماع حلال فهو منافق عند جمیع الائمة لان السماع

لعب وکل لعب حرام وقال الحنبلی رح
انه قال من قال السماع حلال فهو کافر
لان السماع ابطل حکم الشریعة ومن ابطل
حکم الشریعة لا یکون مومن عند کل
مجتهد ولا یقبل طاعة واحبط الله
حسناته وبانت امراته وقال ابو یوسف
رح انه قال من قال السماع حلال فهو کافر
لان السماع عمل الشیطان قال الله تع قالوا
اجئتنا بالحق ام انت من اللعبین نقل
من تفسیر الجلالی وقال ع الصلوة والسلام
کل طریقة ردته الشریعة فهو زندقة
یعنی هر طریقه رد میکند حکم شریعة را پس آن طریق
راه زندیقانست لقوله تع ومن یبتغ غیر الاسلام
دینا فلن یقبل منه وهو فی الاخرة من
الخاسرین یعنی هر که طلب کند جز دین اسلام دیگر یعنی آنچه

خداو

خدا و رسول او فرموده چیزی دیگر پیدا کند پس پذیرفته نشود
از وی هیچ نیکی و او در آخرت از زیان زدگان باشد قال
النبی صلعم لو رایت رجل یمشی فی البحر و
یطیر فی الهوا ویترك سنن من سنن
رسول الله فهو ملعون یعنی اگر می بینی تو مردی را
که میرود بر آب و طیران کند در هوا و ترک کند از سنتی
رسول الله پس آن مرد لعنتی است قال الله تع ومن یعص
الله ورسوله فان له نار جهنم خلدین فیها ابدا
نقل است که از شمس الدین ائمه حلوائی پرسیدند که قومی
سماع میکنند ومیگویند که مارا عند الله منزلتی است
راست یا دروغ این آیه خواند که افتروا علی الله
کذبا ام به جنة ونیز نقل است که از حضرت شیخ
جنید بغدادی را پرسیدند که چرا در وقت استغراق حرکت
سماع از تو ظاهر نمیشود این آیه خواند که وتری الجبال
تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب یعنی

به بینی کوهها را پنداری آنرا برجای ایستاده و حال آنکه
میروند چون ابر در سرعت و آن حرکت مدرک نمیشود یعنی
حرکت ظاهر ایشان معلوم نمیشود و از باطن ایشان
ماورای هردو جهان حرکت است و ظاهر نمیشود
و حرکت جسمانی حرکت شیطانیست بجا نخیر جمهور علما برانند
که هر که رقص کند شیطان انکشت در مقعد وی میکند
و بکرداند و برقصاند و حیا از و بر دارد قال فی الملتقط
النجاری لا یجوز رقص الصوفی اذا رقص
الصوفی رقص معه شیطان یمینه و یساره
جعل اصبعه فی دبره و لا شروط صاحب
الشرع المامور و لا شروعه هذا رقص
نقص الایمان و العرفان ان الرقص و التوا
حید و امن اخذ اصحاب السامری
قال الله تعالی و اتخذ قوم موسی من بعده
حلیهم عجلا جسدا له خوار قاموا برقصون

ویتواجدون

و یتواجدون فهو دین الکفار و عبارت
العجل و طریق الباطل قال النبی صلعم
الرقص اثم کبیر لا یقاس به اثم یعنی رقص
کردن کناه کبیره است قیاس نیست که مثل آن کناه
باشد لان السماع و التغنی حرام بالاجماع
قال علیه السلام من صلی خلف مبتدع
فقد هدم الاسلام یعنی هر که در پس مبتدع
نماز کذارد پس تحقیق ویران کرده باشد مسلمانی را قال
الفقهاء فی رجل هو معروف من اهل قوم
هم معروفون بالرقص و ضرب الید و قراة
الشعر لا یجوز امامتهم و اکر نادانسته اقتدا
کند اعاده نماید در غرایب الفواید آورده که نماز در پس هر
نکوکار و فجار باید کرد صلوا خلف کل بر و فاجر عبارت از
آنست اما اکر کناه را حلال داند کافر کردد در پس او نماز
روا نبود و اکر کسی بکذارد اعاده کند در عوارف المعارف

آورده که قومی که میگویند که جبرئیل علیه السلام بشارت
آورد حضرت رسالت پناه را که فقراء امت تو پیش
از اغنیاء امت بمقدار نیم روز که پانصد ساله است به
بهشت خواهند رفت مصطفی صلعم شاد گشت و فرمود
که درمیان شما کسی هست که بیت تازی بخواند اعرابی
از کنار مجلس گفت من بخوانم گفت قد لسعت
جنه الهوی کبدی فلا طبیب لها و لا راق
الا الحبیب الذی شغفت به فعنده
رقیتی و تریاقی رسول الله صلی الله علیه وسلم
تواجد نمود و صحابه رض موافقت کردند تا ردای
مبارک ایشان شاد گشت و از کتف جدا شد رسول
علیه السلام فرمود تا ردا را چهارصد پاره کردند و بر
صحابه قسمت کرده دادند پس حضرت معاویه گفت
چه خوب بازیست یا رسول الله این حدیث پیش راویان
حدیث بصحت نرسید و اینهمه افتراست و بهتان

هذا حدیث

هذا حدیث موضوع لا صح من المحدثین و این نسبت
کردن با حضرت و صحابه از موجبات کفر است یا بالفرض
والتقدیر اگرچه برغم القوم این حدیث صحیح است اما
ابتداء نبوت خمر مباح بود بعد ازان حرام شد پس خمر
نباید خورد و نیز حضرت رسالت فرمودند که منادی
کنید هر که لا اله الا الله محمد رسول الله بگوید بهشت اورا
واجبست امیر المومنین حضرت عمر رض آن امر را
منع کرد و موافق منع او وحی آمد و نیز در مقابله صفتین
مسلمانان را از امر باری نماز عصر معاف شد پس ما هم
نماز فوت بکنیم همچنین در ابتداء نبوت بعضی چیزها مشروع
بود و در آخر نبوت عمل آن منسوخ شد چنانچه بآیة قتال
عمل آیتهاء دیگر منسوخ شد باوجود حالت همه قران برحق
و راستست اگرچه برغم القوم حضرت تواجد نمود حضرت
سید انبیا و اولیاست حالات و واقعات و عشق و
محبت اینجا تمام شد حضرت رسالت را تمام عمر یکبار

حاصل شده است وبدعتیا نزا اکر این نیز کفر بود زیرا
که از حالت رسول حالسو ایشان زیاده معلوم میشود
پس بباید دانست که اکر این احوال استغراق غلبهٔ
محبت وعشق است ومحبت وعشق بمعرفت وعلم الله
در ذات معالیه حق تعالی خیال باطله واوهام فاسده
پیدا شوند ودر غلبات محبت وعشق بی اختیاری
نقصان طریقت است اکر عشق رحمانیت واکر عشق
شیطانیست بی اختیار شدو ناشدن برابر است
زیرا که در عشق رحمانی عشق پنهان داشتن فرض است
که من عشق وکتم وعفا مات فهو شهید
عبارت از آنست تا از برکت پنهان داشتن معرفت
وعلم الله مشاهده وتجلیات حاصل شود واکر از غلبات
مشاهده است ودر مشاهده حرکت جسم حرامست
وصاحب تکوین را که حرکت جسم نباشد که وتری الجبال
تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب عبارت

از آنست

از آنست وصاحب تلوین که فروتر از مقام تلوینست
اورا تحمل کردن فرض است تا از برکت آن بمقام
تکوین برسد که تکوین مقام انبیاست علیه السلام
اکر کسی کوید که نسبت کردن بمقام انبیا چون باشد
کوئیم که ظاهر وباطن تابع نبی باشد از خرمن احوال
نبی خوشه چیند که آن معجز نبی است ومتبوع تابع خود
را فیض رساند ای عزیزان وبرادران ودوستان
من در وجد مرا تجربه عظیم افتاد آن اینست که شبی از
از شبها جماعتی در خواب دیدم کفتند چرا وجد وسماع
را مذمت میکنی ندیدی ونشنیدی که طواف خانهٔ
کعبه وجد وسماع است وطواف سنکها را نباشد بلکه
کعبه حقیقی را باشد وکعبه حقیقی هرجاییست پس از
کفته ایشان ساکت شدم ناکاه بتائید اللهی الهامی
رسید که اینجماعت شیطانیت بکو طواف بیرون
باشد نه درون کعبه وداخل کعبه طواف حرام بود و

درینجا نماز است که الصلوة معراج المومنین عبارت
از آنست و دیگر و دیگر المصلی یناجی به اشارة
بر آنست پس معراج پرور دکار ور از گفتن باو بهتر
باشد از همه کار و ندیده اید و نشنیده اید که آبی که
بیرون دریا است مجهد و مینالد و چون درون دریا
شود ساکت باشد و حرکت نماند پس از گفتار
آن جماعت خاموش شده اند و گفتند قول
شما قول شماست چنانچه امیر کبیر سید علی همدانی
قدس سره در رساله درویشیه میفرماید که نشان
بی دولتی و ادبار مرید آنست که سابق خذلان حضرت
ایزدی و برامد بری از راه زنان راه دین بند کرده اند
تا هر روز بتقلیدات رسمی بر بندد او بیفزاید و به تسویلات
باطله و مزخرفات فاسده راه حق برو مسدود کرده اند
و خار بدعت و ضلالت در راه او می نهد و تخم دنائت
همت و حسنات بکدورت در دل او می اندازد و باطن اورا

به نجاست حرص و حسد ملوث میکرد اند و لیس الخبر
کالمعاینة نظر در حال پیران و مریدان روزگار
کن تا به بینی که چگونه شیطان دکان تلبیس و مکر
سلاطین فقر بر خود بسته اند اشقیا جامهٔ اولیا
پوشیده و مردودان برنگ مقبولان بر آمده
و غولان راه دین خود را بصورت ارباب یقین
ظاهر کرده اند شعار ایشان زندقه و الحاد و دثار
ایشان ضدیت و فساد و وجد و حالت ایشان
سماع و رقص بازی آداب صحبت ایشان بدعت
و ضلالت و بخطور نمازی و زینت مجلس ایشان
دف و نی و رباب و خوش آوازی و حصول دولت
دنیا و راحت نفس ایشان سرفرازی و رابطه
قلب با خلق برای کارسازی و مذهب ایشان مناقشه
و جنگ و اسرار خلوت ایشان خبائث و ننگ
و مفاخرت ایشان بتحصیل حرام و کدائی و مناهات

ایشان بو فاحت وبیحیائی وجمعی از جهال عوام
کالانعام بعشوه وتلبیسات این قوم ضال ومضل
فریفته شده اند و نزهات مزوران مخذولان
معادن دواعی نفس وهوا ساختند واباحت
وکفر را طریقت وفقر نام کردند واز حقایق احکام
دین واسلام بیگانه شدند ودر پی این گمراهان در
تیه ضلالت گمراه گشتند وحضرت صمدیت در مجمع
قیامت حکام وقضاة وایمه اسلام را از تقصیر
وتساهل رفع این فساد خواهد پرسید قال النبی
صلی الله علیه وسلم اذا ظهرت
البدع وسکت العالم فعلیه لعنة
الله زیرکه استحکام قواعد اسلام وایمان انماع
وقلاع بدع وضلالت اهل ورعایت حماء حدود
شرع برایشان واجب اما چون درین
روزگار زمام امور مملکت وسلطنت کفایت را

مسلم گشته

مسلم گشته است که از اسرار علوم دین هیچ بهره وفایده ندارند
وهمگی همت ایشان بلهو وطرب مصروف شده وفسق و
فجور را اندیشه خود را ساخته وظلم وشرور را از ان خود کرده
وبنده نفس اسیر هوا گشته وبا صحبت فاسقان وفاجران
انس گرفته ودنیا مکدر را فانی را بهشت خود گردانیده وکمر
گروی شیطان بر میان جان بسته وفرمان خدا ورسول
پس پشت انداخته وارباب مناصب قضا وتدریس وفتوی
مناقشات طلاقی ومجادلات کلامی را علم نام کرده ومزخرفات
منطقی وصداعات فلسفی را وسیلت شهرت وجاه ساخته
واز حقایق علوم دین که معرفت ودقایق کتاب وسنت است
اعراض کرده لاجرم باغواء گمراهان مبتدعه در جهان منتشر شد
واغوای دنیاپرستان زنادقه در عالم قوت گرفته وانوار احکام
وحدود اسلام منطفی شده ومناهج شریعت محمدی روی
اندراس نهاده ورحل آنها وارباب قلوب از ننگ این
تنزل رستگان مسلمان نام ودرحشت این دردیش

صورتان کافر کام از نظر خلق متواری گشته اند و روی حیرت
در دیوار عزلت آورده اند در روزگار در ماتم این مصیبت بسر برده اند
والله المستعان علی ما تصفون **بیت** آنرا که از و نور صفا زاید کو :
و آنکس که ازو بوی وفا آید کو : چنانچه در مفتاح النجاة از
شیخ الاسلام زبدة الرجال و قدوة الابدال و قطب الاقطاب
غوث الحق ابو النصر احمد بن ابو الحسن نا قدس سره درین حدیث آورده
که یاتی علی الناس زمان یکون المحق فی ذلک الزمان عشر
عشرة کثره عشار لا یحوجی فی ذلک الزمان الا کل
مومن او مومنة ان سن و ورائکم ایام الصبر فالمتمسک
یومئذ بمثل ما انتم علیه له اجر مثل خمسین عاملا منکم
قالوا منهم یا رسول الله قال بل منکم تقولها ثلاث مرة
یعنی رسول صلعم میگوید روزگار از ده نه حق را منکر باشند و از
عشر آن روزگار نه هند مگر مومن با مومن بدرستی که آن روزگار
صبر باشد و هر که دران روزگار دست بدین طریق زد که
امروز شما هستید او را برابر پنجاه کار کنندهٔ از شما مزد باشد

گفت صد یا رسول الله از ایشان گفت بلکه از شما تا سه بار این
این سوال مکرر کردند و رسول علیه السلام همین جواب میدادند
پس پیغمبر علیه السلام گفت یاتی علی الناس زمان المعرفة
بالحق فیه نجاة قالوا یا رسول الله فاین العمل یومئذ قال
لا عمل یومئذ **یعنی** رسول صلعم روزگاری بر مردمان آید که هر که
حق معرفت شد نجات یابد گفتند یا رسول الله کار کی شود فردا
در آن روزگار نباشد هر که حق مقرر شود که شریعت است نجات
یابد رسول صلعم دانست که درین روزگار کار چون کردند هر کجا بدعتی
و ظلم باشد بر حق شمارند و هر کجا حقی و حقیقتی باشد آنرا منکر
گردند صد هزار کار کنندهٔ در بی سرمایه اصل بر خیزند و خلق را بدین
نماز و روزه بی اصل و بی سرمایه فرا دست آرند و از راه حق از وی
بگردانند و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم
الآخر و ما هم بمؤمنین **قال** النبی صلعم یاتی فی آخر الـ
زمان قوم یعرفون بالعبادة و بثیابهم هم سیتولد المنافق
کلما نظر الله الیهم مقتهم قیل منهم یا رسول الله قال

تسئلهم في ثيابهم لا يعرفون الايمان طمعوا الا يكون
لهم حقيقة في اعمالهم قلوبهم قرية كنجرت البيت من
سا اكند شعب ابليس عابدي من اطاعتهم يعني رسول م
ميفرمايد كه قومي در آخر الزمان پديد آيند هر ايشان بعبادت
كردن معروف باشند ولباس اصلاح پوشان آيند ايشان
بمنزلت منافقان باشند وهرگاه كه حق تعالى با ايشان مكر وخشم
مكرو گفتند يا رسول الله ايشان كه اند گفت قومي باشند كه نمايش
وعادت ايشان در جامهٔ ايشان باشند ونشناسند
ايشان كسي را مگر آنرا كه بدو طمع دارند ونباشد ايشان نزد
حق كارها ونه حقيقت ايمان ودلهاء ايشان همه خراب باشد
همچو خانه خرابه درو منزل نتوان كرد وابليس كه عجب بماند از مردمان
برورى ايشان مر او را ومايؤمن اكثرهم بالله الا وهم
مشركون ونيز در حديث آمده است قال النبي يكون
قوم في هذه الامة عبادتهم قول واعمالهم اعمال
المنافقين يدعون الناس الى شيء وهم انزل الناس له

وينهون

وينهون الناس عن شيء وهم افعل الناس به ليسوا من
اولياء الله ولا اولياء الله منهم اذا انظرت اليهم تشبهت
حالهم بحال الانبياء من حسن ماترى من حالهم ود
لك لا تقبل منهم عمل ولا صدقة يحشرهم الله كما يحشر
الكفرة ويل لمن عمل بمثل عملهم يعني رسول م ميگويد زود بود كه قومي
در اين امت پيدا آيند كه عبادت ايشان قول باشد وكار
ايشان چون كار منافقان باشد ميخوانند مردمان را بآن
چيزيكه ايشان دوست بدارند و بدترين مردمان باشند از آن
چيز وباز نشنيده مردمانرا از چيزيكه ايشان خو كننده ترين
آن باشند از مردمان ونيستند ايشان از اولياء خدا چون
كسي بيند ايشانرا مگر وحال ايشانرا راست با حال انبيا ماند از
نيكوئي ايشان حال خنكش با حال انبيا مانند گروه باشند هرگز
نه پذيرد حق تعالى كار ايشان ونه عذر ايشان و برانگيزاند خداي تعالى
ايشانرا از گور در رفاقت چنانچه كافرانرا ودر برانگيزيكه كار او
چون كار ايشان باشد اي عزيز ايمان مرد از قبول همه حقيقت

که آمنت بالله کما هو باسمائه وصفاته و قبلت جمیع احکامه عبارت
از آنست که مبادا اگر بعضی احکام را اقرار نماند ایمان نماند و اگر
عملش جمیع احکام می بود و مشکل می بود و سهولت درین امر
آنست که قبلت جمیع احکامه حکم شد که سمعنا و اطعنا عباره از
آنست و اگر خلل در عمل باشد ایمان باشد و بی ضعف
و اگر خلل در ربوبیت احکام ایمان باشد ایمان نباشد پس
این چند حدیث و نذیره که در این کتاب آورده شد
از بهر آن آورده شد که تا خبری که میگفتی و میگوید بر اصل کنی
و گوشی و خبری که بجوئی از معدن اصل جوئی که قرآن و حدیث است
تا بیابی مقصود خود و نیز در مفتاح النجاة شیخ الاسلام زبدة
الرجال و قدوة الاولیاء قطب الله قطب نجوم شیخ ابو النصر احمد
بن ابو الحسن نامقی میگوید که ای دوستان و عزیزان و برادران
که شما را درین راه بس تجربه افتاده باشد پنجاه و شش سال شد
که ما در کار راه کرده‌اند و چند آن خیر و شر این راه بر ما در باز کردند
که هیچکس را امروز با و زبان نباشد چه از ائمه و چه از مشایخ

طریقت

طریقت ما شما میگوییم و دیروز خود دیده‌ایم نفعی از این راه خود نگاه
دارید که این کار بدین راست نیاید که کسی از سر دعوی خویش
نعره زند یا در میان حلقه آستین بر افشاند یا سر جنباند یا پای
بر زمین زند و چند کنند و گاه چنین کنند دف و رقص چند
کنند این هرگز نه رسول کرد و نه صحابه و حالت اولیا را منکر نیستیم
اما این نه حالت اولیاست این حالت نهاد و هوا و دیو و دیو مردم است
و از که شنیده که درویشان اهل صفه و تابعین این پیشه گرفته‌اند
و شب و روز برین گذرانند قال النبی صلی الله علیه وسلم استماع
الملاهی معصیة والجلوس علیها فسق والتلذذ فیها کفر یعنی شنیدن
آواز لهو گناه است و نشستن بر آنجا فسق است و لذت
یافتن کفر است و لذت آن باشد که نعره زدن و
پای زدن و سر جنبانیدن و غیره الله کفر است و زین لهم
الشیطان ما کانوا یعملون چنانکه روایت است و لو قال ان
استماع الغناء سنة الذین کفروا و نفع القلوب من القرآن
کفروا و اگر کسی سرود شنید از قوال و کف احسنت نیز گوید

کافر گردد و اگر کسی طنبور نوازی و نی نوازی و مانند آن از بازی
کعبتان هر که هر یک را مشروع و حسن گوید کافر گردد چنانچه در
تمهید ابو شکور است که هر که لعب و لهو و رقص و غنا و شعر مکروه
داند کافر گردد زیرا که تحریم اینها ثابت است بحدیث متواتر و بدلالت
نص و باجماع امت و نهی این هر پیغمبر بوده و اگر کسی گوید انبیا سهو
مشاهده نبود کافر گردد یا گوید در وقت مستغرق مشاهده
بیهوش و معقل یکی از انبیا شده است کافر گردد یا گوید یکی
از انبیا دنیا دار بود یا حریص بود کافر گردد از جهت این
اعتقاد فاسده مسلمانان در ایمان نمی ماند چنانچه امیر کبیر
سید علی همدانی در ذخیره آورده که ابو سعید خدری روایت
میکند که از رسول علیه السلام اذا کان یوم القیامة یقول الله
تعالی یا آدم اخرج بعث النار من ذریتک قال و ما بعث النار
قال کل الف تسعمائة و تسع و تسعون فعند ذلک یشیب
الصغیر و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری
و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید یعنی روز قیامت

آدم

حضرت حق خطاب کند که ای آدم قسم دوزخ از فرزندان خود
بیرون کن گوید آدم چند بیرون کنم فرمان شود از هر هزار نهصد و
نود و نه قسم دوزخ است و این آن قوم اند که ایشان بهیچ
در دوزخ اند از آنند زیرا که بی سبب نفس مکروه اند و بدعت و
ضلالت بر سنت اختیار کرده اند لاجرم شومی رسوخ هوای نفس
آن بدعت و ضلالت ایشان را بهاویه ابدی کشتند پس نزول
این خطاب پیران پیر شوند و بنهند هر زنیکه خداوند حمل بود فرزند خود
را و ببینی مردمان را مستان و نباشند ایشان مستان
ولیکن عذاب خدا سخت است از هول آن مدهوش نمایند و عذاب
سخت از شومی کفر و شرک و بدعت و ضلالت است چنانچه در
احیاء علوم آورده که حال بدعتیان بدتر است از کافران هر آینه
کافر در دیار اسلام توان گذاشت که جزیه میدهند و دران نفع
مسلمانان است و این مبتدع جهنمی را در دیار اسلام نمیتوان
گذاشت زیرا که در بودن او ضرر دنیا و آخرت عامه خلق است
و بر حکام اسلام واجب و لازم است که او را از دیار اسلام

برهنه و معدوم سازند و اگر بدعتش بحدی باشد که بکفر نمیکشد
حال او از کافر فروتر است و لیکن انکار بر وی بیشتر باید کرد
بجهت آنکه شر او بدیگران رسنده است و شر کافر نه زیرا که
هیچ مسلمان کفر کافر را معتقد نیست و کافر دعوی قربت و
منزلت ندارند و این مبتدع مردم را به بدعتش میخوانند
و دعوی قربت میکنند و گمان می برند که طریق او حق است
و بحق میخوانند پس آن سبب گمراهی خلق است فی المشکواة عن
ابی هریره قال قال رسول الله صلعم یکون فی اخر الزمان دجالون
کذابون یاتونکم من الاحادیث بما لم تسمعوا انتم و لا اباؤکم
فایاکم و ایاهم لا یضلونکم و لا یفتنونکم باشد در آخر زمان
جماعتی از مکاران و تلبیس کنندگان و دروغ گویان میگویند
مردم را که ما علما و مشایخیم و دعوت میکنیم شما را بسوی دین و حال آنکه
ایشان در این مقولات دروغگوی باشند و بیارند شما را
از احادیث کاذبه چیزیکه نشنیده باشید آنرا و نه پدران شما و
پیدا میکنند باز احادیث احکام باطله و تعلیم کنند مردم را از عقاید

فاسده

فاسده پس دور دارید آن نفس خویش را از ایشان
و ایشان را از نفس خویش تا ایشان گمراه نکنند و در
فتنه نیندازند شما را و ابن عباس رض گفت که حضرت رسول صلعم
گفت که چون روز قیامت باشد حق تعالی فرشته را فرمان دهد
تا ندا کنند که ای مبتدعان برخیزید روی ایشان سیاه گشته
و چشمهای ایشان سبز شده و آب از دهان روان گشته
چنان کریه باشند هر که ایشان را ببیند کراهتش آید
پس گویند بار خدایا تو کنند بعزت و جلال تو که هیچ کس غیر از
تو آفتاب و ماهتاب و سنگ و بت نه پرستیدیم
ما فرمان آید که این بنا بر آن سبب که فی لعنت سنت رسول
کردید و مرتکب بدعت و هوا بودید رباعی یا رب وطن
روی هدایت بالا : بر مذهب سنت و جماعت بالا : یار
همگی زیستن و مردن : بر مذهب سنت و جماعت باد
قال امام القشیری کل باطن یخالفه الظاهر فهو باطل قال النبی صلعم
الفقها و العرفان و ان الذین یرقصون و یتواجدون فی الله السلام

اولئک هم الضالون ولا تتبعوا اهواء قوم قد ضلوا من
قبل واضلوا کثیرا وضلوا عن سواء السبیل قال النبی
صلعم الرقص اثم کبیر مدیقا من به اثم کما قال الله تعالی وان
کثیرا لیضلون باهوائهم بغیر علم ان ربک هو اعلم بالمعتدین
وذروا ظاهر الاثم وباطنه والله هو الحق ویهدی السبیل جنبنا
الله وایاکم بمتابعت السنت والجماعة وعلی الصراط المستقیم
انه قریب مجیب والسلام علی من اتبع الهدی

باب سیزدهم

در بیان تغنا و مزامیر و آواز خوش شنیدن و مذهب اکثر
واحوال آن درین باب دو وجه است وجه اول مانع آن از
آیات و حدیث و روایت و مسئله است وجه دوم مانع آن
از روی حالات و واقعات و تصوف و طریقت
و حقیقت است اما آن وجه که مانع آن از آیات و حدیث
و روایات و مسئله است قال النبی صلعم ما منکم من
احد الا وقد وکل الله به قرینه من الجن وقرینه من الملائکة قالوا
وایاک قال نعم ولکن شیطان اسلم ری غیر حق فاتح و در دن هر کس

چیز

چیز نهاده است یکی روح دوم نفس پس موکل روح ملک نهاده است
که آنرا الهام گویند و موکل نفس شیطان نهاده اند که او را لمه شیطان گویند
پس اگر کسی از طاعات و عبادات و مجاهدات در
یافتن و از کار دانگارتر تزکیه نفس حاصل کند شیطان او که برو
موکل است او نیز تزکیه یابد چنانچه گفته اند که هر که عالم شود شیطان
او که برو موکل است او نیز عالم شود و تا حیله دیگر پیدا کند و مانند
آن اگر علم باطنی حاصل کند شیطان او را نیز حاصل شود و همچنین اگر
کسی تصفیه یابد از سوء ظن حی ملحمی پیدا کند و مانند این همچنین
اگر کسی تجلیه روح حاصل کند و مانند نفس و شیطان وی
نیز تجلیه یابد تا از تجلیات روحانی و رحمانی پیدا را دور تجلیات
روحانی تجلیات شیطانی مخلوط است و در تجلیات شیطانی
شیطان مایل سکینه و مانند آن اگر تجلیات شیطانی حاصل
کند عجب و غرور پیدا کند و اگر از تجلیات روحانی حاصل شود
عذر و تقصیر و نیستی و ندامت و خشوع و خضوع پیدا کنند قال الله
تعالی انما یخشی الله من عباده العلماء کما قال النبی صلی الله

علیه وسلم اذا تجلی الله لشیء خضع له همچنین از ابتدای سلوک
تا انتها نفس و شیطان همراه است حتی که تا الهام و وسوسه
که الهام از حق تعالی است و وسوسه از شیطان است اگر الهام است
موافق کتاب الله و سنت رسول الله است مؤکد و وسوسه است
مخالف آن باشد و شرح این طویل است و در
مفتاح القلوب نوشته اند از جهت حق تعالی حضرت موسی را
وحی کرد که تا شیطان را مرده نه بینی از مکر او ایمن مباش
و نیز حضرت ابراهیم خلیل الله قربانی کردن فرزند
واقعه دید آن روز توقف کرد که مبادا وسوسه باشد
آن روز را ترویه گویند و شب دیگر نیز همچنین دیدند آن روز
عرفه گویند یعنی شناخته شد که الهام است پس نفی نفس
و شیطانیت باطنی بغیر از عرفان کامل و الهام ربانی نتوان در
یافت از جهت حق تعالی آغاز هر کار و هر عبادت تعوذ و تسمیه
فرموده و ظاهر و باطن متابعت نبی امر فرموده که قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی اشارت بر آنست همچنین از
ابتدا

ابتدای سلوک تا انتهای خبرهای شیطانی دیده و دانسته
میشود و لذت آن چشیده میشود و لذت روحانی
او میشود و بنیاد او که رحمانیت از جهت حق تعالی آنچه نافع ظاهر
و باطن ما بود در قرآن فرموده که ولقد ضربنا للناس فی هذا القرآن
من کل مثل عبارت از آنست و حضرت رسالت صلعم
و خلفای راشدین بر آن مواظبت نمودند و ائمه مجتهدین
اهل سنت و جماعت در آن ترجیح دادند پس باید که از ابتدای
سلوک تا انتها مخالف شرع نباشی زانکه از ابتدای سلوک
فرق میان تجلیات شیطانی و رحمانی و الهام و وسوسه و حقیقت
ذات و صفات و علم ذات و غیر ذات که اصول
و فروع شریعت و طریقت و حقیقت است خدا و رسول
او فرموده اند و مجتهدان تحقیق کرده اند و اگر کسی مخالف شرع
و آن مخالفت بر خود لازم گیرد و دارند که ازین که ابتدا بود
رسیده او خود دوزخیست و شیطانی که و من یعص الله و
رسوله و یتعد حدوده یدخله نارا خالدا فیها و له عذاب مهین

عبارت از آنست یعنی دهر که بی فرمانی کند خدای را و
رسول او را و درگذرد و از حدود ایشان در آورد و او را
خدای تعالی در آتشی که جاوید باشد در آن و مر آن عاصی را
باشد عذاب خوار کننده و مذهب صحیح آنست که
این در حق کسیست که حرام را حرام نداند و چه گوید در
حق کسی که استحلال محرمات بود و کما قال النبی صلعم لو رأیت
رجل یمشی فی البحر و یطیر فی الهواء و یاکل النار و یترک فرض
من فرایض الله تع و سنة من سنن رسول الله تع فهو ملعون
یعنی اگر می بینی تو مردی را که میرود در آب و میپرد در هوا و میخورد
آتش و ترک کند فرض از فرایض حق و یا سنتی از سنت
رسول صلعم پس آنکه لعنت کرده باشد پس چون دانستی
که از تزکیه نفس و تزکیه دل و تجلیه روح شیطان او را
که رو موکل است بهره برسد یقین که آنچه میگوید است
خواه با ذوق باشد و خواه بی ذوق آن همه شیطنیت نه رحمانی
خصوصا که در باب تغنی و مزامیر که اتفاق کل است در اجماع

امرد

رستست که حرام است که لذت استماع و آن غنا حرام با
اجماع کما قال الله تع و من الناس من یشتری لهو الحدیث
لیضل عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین یعنی و از مردمان کسی بخرد سخن ببازی که تغنی و مزامیر است
تا گمراه سازد مردمان را از راه خدا خدای تعالی بی دانشی و برهان
و فرا گیرد حکم خدا را از فسوس و سخریه آن کرده مر ایشانراست
عذاب خوار کننده کما قال النبی صلعم یمسخ قوم فی آخر الزمان من
امتی قردة و خنازیر قیل و هم یشهدون ان لا اله الا الله و ان
محمدا رسول الله قال نعم و یصومون و یصلون و یزکون قیل
فما بالهم یا رسول الله قال اتخذوا المغنیات و الدفوف و المعازف
یعنی رسول صم میگوید که مسخ گردانند قومی را در آخر زمان از امت
من بصورت بوزینه و خوک گفتند که یا رسول الله ایشان
شهادت گویند گفت آری روزه دارند و نماز میگذارند
و زکاة میدهند و حج میکنند گفتند که یا رسول الله ایشان
از کدام وبال گرفتار شوند فرمودند گفت فرا گیرند قوالان

و سرود گویان و دفها میزنند و دستکها میزنند پس این حال
مرکب راست که حرام دانند و بکنند و هر که حلال دانند او را چه باشد
چنانچه در ذخیرهٔ فقه و جملهٔ کتب فقه آورده است که از مردمان
سرودگوی و زنان سرودگوی و شنونده گواهی نشنوند زیرا که
پیغمبر بر ایشان لعنت کرده است که لعن الله المغنین
والمغنیات والمستمعین لها کما قال الله تع و [illegible]
عنه ان النبی صلعم فرستمع من الملاهی جعل صبیه فی اذنیه
الآنک اعظم و نیز چنانچه در ذخیرهٔ فقه آورده که اگر کسی گوید که کاشکی
نکاح با خواهر حلال بودی و یا شراب حلال بودی
کافر نمیشود زیرا که نکاح با خواهر در زمان حضرت خیر البشر
حلال بود و شراب نیز در ابتدای نبوت مباح بود
اگر کسی گوید که کاشکی تغنا و مزامیر حلال بودی کافر شود زیرا که
در زمان هیچ پیغمبر روا نبود و مشغول قال الله تع قال اذهب
فمن تبعک منهم فان جهنم جزاؤکم جزاء موفورا واستفزز
من استطعت منهم بصوتک واجلب علیهم بخیلک
ورجلک

ورجلک وشارکهم فی الاموال والاولاد و یعنی خواهان
فرمود شیطان را که بیرون رو از دایرهٔ رحمت من پس هر که
متابعت تو کند از فرزندان آدم پس بدرستی که دوزخ
پاداش شماست یعنی ترا و تابعان ترا و از جای بکنید ان
و بلغزان هر که را تو توانی لغزانیدن از ذریت آدم باواز خود و
که تغنا و مزامیرست و باواز هر فسق و کنده و بر انگیزان
بر ایشان در مالها سواران و پیاده گان و شرکت بکن
با ایشان در مالها تا حرام جمع کنند و در فرزندان نیز چنانچه
نقل است که روزی عبد الله تستری را شیطان ملاقات شد
شیخ گفت ای ابلیس مردمان را از کدام چیز میفریبی گفت
از دنیا اما اهل تصوف دنیا را انداخته اند و ترک کردند
و با ایشان لطیفه دارم شیخ گفت آن چیست گفت
آواز خوش شنیدن که من باواز خوش در دل ایشان
در آیم و وسوسه کنم و اوهام فاسده و خیالات باطله در دل
ایشان پیدا کنم که جهت دعوی و شکل و رنگ باشد

ایشان دارند که حالیت و قرب حق تعالی است در تمهید
آورده اند که یکی از اکابر صحابه در خواب دید که در مسجد حضرت
بول میکرد و از هیبت آن بیدار شد و نزد حضرت آمد و این
بیان نمود حضرت فرمودند که بدعتی اختیار کردی صحابه گفت
یا رسول الله هیچ بدعتی اختیار نکردم حضرت فرمود که دل
حرم خدا و بیت الله است و در آن چرکین بدعت و نامشروع
در آوردن حرام است و حضرت آن صحابه را آواز خوش
شنیدن منع فرمود صحابه از آن پشیمان شد و توبه کرد
که آواز خوش تحقیق لغو و لهو است و گناه بزرگ است
از و اعراض کردن فرض است کما قال الله تعالی و اذا سمعوا اللغو
اعرضوا عنه لان النبی صلعم اذا سمع من الملاهی جعل
اصبعه فی اذنه لان اعظم دنیا چنانچه در خبر است که روزی
حضرت صلعم خطبه میخواند مردی آهی بر آورد و حضرت
او را گفت آه کشیدن تو از دو وجه بیرون نیست یا از وجه
ریا یا صدا را از خود دور میدید که اگر آه نکشم دوازگی درید
اگر من

اگر من نبود آه کشیدی خیر علت محمد باشی ارزا پنجا از سر انصاف
نظر کن جائی که هیچ محمد رسول الله صلعم در وعظ باشد و وعظ صحابه نرم
باشد آنجا داد و بداد بسیار باشد و در نزد همه منع خدا و رسول است
چنانچه در خزانه وارده خواجهای نقشبندست اگر کسی را از استغراق
آهی بکشد او را جواب طریقت باید داد چنانچه در خبر است یکی
از صحابه اکابر روزی در باغ خود نشسته بود و با حق تعالی انس گرفته
یاد او مشغول بود در آن باغ درختی بود بزرگ ناگاه مرغی از هوا آمد
و بران درخت بنشست و آوازهای گوناگون کردن گرفت
دل صحابه بآن مایل شد و لذت آن یافت زمانی در رنج
بود که از مرغ گرفت و حضور آن صحابه که در یاد خدا بود نماند
هر چند سعی کرد سود نداشت همچنان پیش آنحضرت صلعم رفت
و کیفیت باز نمود فرمودند که گناهی عظیم کردی و کفارت
این گناه چه چیز گفت یا رسول الله آنچه فرمائی گفت همان
باغ صدقه فقرا کن تا کفارت تو در شود و الحضور باز یابی بیت
نظر کن که رو دو از مرغ بغیر از قصد شنیدن حجاب حضور صدر شوق

و کسی که حمل آوازهای گوناگون چه بیرون از شرع باشد شنود و
پندارد که این حال مستی است در این گذر نمی توان رسید
پس باید دانست که چون محبت حق تعالی بکمال رسد
حضور دایمی دست دهد و دایمی حاصل میشود و لحظه از دست دهد
فارغ نباشد و مواصلت حق تعالی حاصل شود که آنرا انس گویند
و هیچ غیر از مطلوبات کونین خوش نیاید اگر چیزی از مباح
باشد و از خوش آید محب نباشد اگرچه از وی عجایب و آثار
ظاهر میشود و مستجاب الدعوات باشد چنانچه در خبر است
که حضرت موسی از برخ درخواست کرد که دعا کن تا باران
بارد چون از دعای او باران بارید از حق تعالی ندا آمد که یا موسی
او را یک عیب است که نسیم صبح را دوست میدارد که در
انس ما آرام گرفتن بچیزی حرام بود نقل است که در زمان ماضی
زاهدی در بیشه مدتها دراز عبادت میکرد و مرغی را دید
که بر درختی آشیانه کرده و خوش نوائی داشت آن زاهد
زیر آن زاهد زیر آن درخت میشد و آواز مرغ میشنید و

پیغامبر زمانه را وحی شد که فلان زاهد را بگو که در انس ما
با آواز خوش انس گرفته است و از درگاه ما بعید و مردود گشته است
پس باید دانست که عشق شیطانی است و عشق رحمانی از تجلیات
رحمانیت بموافق شرع عبادت کردن و حلال خوردن
زیاده شود و عشق شیطانی از تجلیات شیطانیت بمخالف
شرع عبادت کردن و شبهه و حرام خوردن زیاده شود
نقل است که ابراهیم ادهم روح را گفتند که جوانیست که
که تمام شب بیقرار و بی آرام می باشد و گریه و زاری و آه
و فغان بسیار میکند و تمام شب نمیخسپد گفت مرا نزد او
برید چون برده اند زیاده از آن دید که گفته بودند ابراهیم
سه روز مهمان او بود بغیر از آب نمیخورد و چون تفحص آن
جوان کرد لقمه شبه میخورد ابراهیم گفت الله اکبر این حال
شیطانیست و جوان را بخانه خود برد و از روزی خود
جوان را لقمه خورانید تا چهل روز آنجا بود و جوان از عشق نا
پدید شد و سوز و گریه و آه و فغان بماند و بی آرامی جمله رفت

چون ابراهیم را گفت که آن حالت شیطانی بود و شیطان
از راه لقمهٔ شبهه در آمد و چیزها پیدا میکرد که او نام فایده
و از ادراک باطله و ربطی تو میرسید آن از راه شیطانی میرسید
و آنکه اصل بود و نظاهر شد اینجا از روی انصاف
نظر کن چنانکه شبهه و حرام خوردن عشق شیطانی
زیاده میشود همچنین از تغنی و مزامیر و از آواز خوش شنیدن
او مشغول بامشروعه شدن زیاده میشود پس هرکه
بآواز خوش شنیدن مایل میشود و یقین دانید
که او شیطانیست و از عالم روحانیت هیچ خبر
ندارد چنانکه در حدیث که من ملأ مسمعه من صوت
المغنی حرم الله علیه صوت الروحانیین یعنی حضرت
رسالت پناهی صلعم میفرماید هرکه پر میکند گوشهای
خود را با آواز گوینده حرام کرداند اورا خدا تعالی آواز فر
شتگان و نیز حدیث نبویست که من اعطی درهما
للمغنی خلق الله تعالی حیة من النیران حمون ورا گا ولها

الف فم و فی کل فم الف لسان یأکل لحمه و عظمه الی یوم القیمة
یعنی حضرت رسالت پناه صلعم میفرماید که هرکه بدهد درهمی مغنی را
بیافریند خدا تعالی ماری را از آتش دوزخ هیچ کرم اورا هزار
دهن باشد و در هر دهنی هزار دندان تا بخورد گوشت
و پوست و استخوان او تا روز قیامت قال فی المحیط الفقیر
و اسماعها کل ذلک حرام و سمعها کافر و ما روی
من قصه الجاریتین و لعب الحبشة فی بیت النبی
کان انشاد الشعر التغنی و لعب الحبشة کان بالدرقة
و کان ذلک جایز و قد صح عن عایشة رضه ان الجار
یتین لم تکونا مغنیتین لکن للاشعار و الله اعلم مدح الانصار
فی الجهاد و در فتاوی جامع آورده است که نغمات استماع
ملاهی و زدن مزامیر و رقص اینها همه حرام است
و مستحل آن کافر است تاب الله علیه و من اتبعه
و در هدایه و نهایه مذکور است که همه ملاهی حرام است
تا اینکه تغنا بزدن قضب و مزامیر و تضعیف و

وطنبور و رباب و بربط و چنگ و دف و نای و
ما اشبه ذلک و سماع اینها همه حرام و معصیت است
لقوله تعالی و من الناس من یشتری لهو الحدیث لیضل
عن سبیل الله بغیر علم و یتخذها هزوا اولئک لهم عذاب
مهین ذکر فی الملتقط و فتاوی قاضی خان استماع صوت
الملاهی کالضرب بالقضیب و غیر ذلک حرام
و معصیت کما قال علیه السلام استماع الملاهی معصیة
و الجلوس علیها فسق و التلذذ بها من الکفر یعنی شنیدن
آواز لهو گناه است و نشستن در آن فسق است و
لذت گرفتن با آن کفر است و لذت آن باشد که
نعره زنند و پای کوبند و سر جنبانند و جامه
بدرند و عاو لو عو کنند و رقص کنند و کف
کنند اینهمه حرام است در مفتاح النجات
از شیخ الاسلام قدوة الابدال و زبدة الرجال
قطب الاقطاب غوث الحق ابو النصر احمد بن ابو
الحسن

الحسن نامقی آورده که اگر کسی از اشعار و ابیات که
در آن ذکر زلف و خال و سیم و بادام و لاله رخ
و مانند آن باشد و سماع کند و گریه و حال آرد کافر
گردد زیرا که این نسبت بحق کند حق تعالی بری از این نسبت
که در درک و علم در وهم و فهم آدمی و لا یحیطون به علما
عبارت از این است و نیز در ذخیرة الملوک سید
علی همدانی آورده در باب چهارم که اطفال را باید
که از ابیات و غزلها که در آن ذکر عشق و زلف
و خال باشد منع کنند که آن تخم فسق در دل اطفال
می اندازند و بدی آن در وقت بلوغ زیاده میشود
کما قال النبی صلعم یاتی فی آخر الزمان قوم یقرؤن
قراءة الشعر و یضربون ضرب الید و یتخذون المغنیات
و الدفوف اولئک لهم لعنة الله و الملائکة و الناس
اجمعین یعنی پدید آیند در آخر الزمان قومی که میخوانند
خواندن ابیات و شعر که در آن ذکر زلف و خال

باشد و سنگها میزنند آن گروه مرایشان راست
لعنت خدا و فرشتگان و جمیع آدمیان شیخ الاسلام
ابو النصر احمد بن ابو الحسن نامقی فرمود که هر کسی را دیوی
موکل است خواه مومن باشد و خواه کافر خواه زاهد و خواه
فاسق کما قال النبی صلی الله علیه و سلم ما منکم من احد
الا وکل الله به قرینه من الجن و قرینه من الملائکة
قالوا و ایاک قال نعم و لکن شیطانی اسلم چون
آواز خوش شنود دیو در وی درآید که موکل است
در جنبش آید و حرکت کند که سر جنبانند و دست بر
برداشتن و پای کوفتن و نعره زدن و غیره که ما قبل بیان
نموده شد اینهمه حرام است خواه از صفاوت
دل که ادعا روا و کار وجی هدست و در یافت خواه
از کدورت و عصیان حاصل کند زیرا که تحقیق است
که آن اثر آواز است نه مضمون اشعار هیچ اثر نکنند
و اگر اثر کند باز خیال باطله و اوهام فاسده گردد منقع

اگر

اگر کرده نشود آه و فغان برای چه باشد که حق تعالی محیط دل است
و روح چنانچه حق تعالی از روح پنهان است و فغان را در کشند لیکن
نیز پنهان بود او لیکن اگر چه روحانی باشد زیرا که نور
از تجلیات روحانیت و نار از تجلیات شیطانیت
و از نار حرکت جسم پیدا شود و از نور سکونت دل
پیدا شود رباعی ای آنکه توئی در دل من گنج نهان بیت جان
در تن من تو در جان بیت فدوی که ز تو در دلم گشت عیان
هست آن چه جهان ورای زین هر دو جهان بیت جای به
و آنست که آدمی را جواهر است که بهر چه میل کند حاصل میکنند
بقدر حال ذوق آن هیچ شد پس چرا میت تا بیات و صفات
نکنند که ذوق آن بلند شک روحانیت حاصل کنند اما اثر
این از صحبت است اگر کسی پیش ماتم زده نشیند او نیز
ماتم زده شده میرود و اگر کسی پیش خوشحال نشیند
او نیز خوش و خوشحال شود و همچنین اگر کسی پیش اهل بد عقیدان
نشیند جنونیت اثر کنند و اگر کسی پیش اهل الله نشیند

او نیز شادمان شود و همچنین اگر کسی پیش اهل الله شنید
چون غیبت اثر کند خشوع و خضوع و توحید حقیقی و لذت آیات
و حدیث و عقاید شرعیه پیدا شود و رباعی هر که با دون
نشیند همچو دونان دون شود دل با خر و بندان نشیند در
خر دراز افزون شود گر به بندی اسپ و خر در یک طویله هم دگر
رنگ دیگر گون نگردد و طبع دیگر گون شود چنانچه بزرگان گفته‌اند
که از صحبت چهار کس دل بیمار شود و تیره گردد یکی از عالم بی‌عمل دوم
از زاهد مبتدع سیوم از غنی متکبر چهارم از صوفی جاهل
کما قال ع الصحبة تاثیر از بهر آن حضرت رسالت پناه ع
فرمود که من وقر صاحب بدعة فقد اعان علی هدم
الاسلام یعنی هر که قران کند با صاحب بدعت و با وی هم
نشیند پس چنان است که یاری کرده باشد بر ویران کردن
اسلام و ایضا من تبسم فی وجه مبتدع فکان ما اعان
علی هدم الاسلام یعنی هر که تبسم کند بر روی بدعتی از
روی مصاحبت پس چنان است که یاری کرده باشد بر

هدم الاسلام و ایضا من اهان صاحب بدعة امنه الله
تعالی یوم القیمة من فزع الاکبر یعنی هر که اهانت میکند اهل
بدعت را ایمن کند او را خدای تعالی روز قیامت
از اندوه بزرگ و این حدیثها در تمهید ابو شکور
سالمی به روایت عایشه رض آورده رباعی ور دین احمد
بدل و جان هستم هرگز نروم تا با جل از و هستم ور اهل
می شریعت دوستم بالله که بجان و دل کمر بربستم
سوال اگر کسی گوید که از آواز خوش شنیدن ذوق
و حالت پیدا میشود ناروا چون باشد جواب اگر از آواز
خوش شنیدن ذوق و حالت پیدا شود احتمالیست
که آن شیطانی باشد چونکه تمام آیات قرآن
و احادیث نبوی و عبارت و ان اعبدونی هذا صراط
مستقیم و واسجد و اقترب و مانند آن و امر آواز
خوش شنیدن هیچ جا نشد که آواز خوش شنوید
تا قرب حق تعالی حاصل شود جواب دیگر ذوق و حالی که از سبب

نامشروع ونهی حق تعالی پیدا شود پس در باب یقین
دراهل تمکین آن ذوق وحال شیطانیت واز سبب
مشروع حاصل شدن رحمانیت بالفرض اگر بزعم
آنقوم حالت رحمانیت باز مجازیست وعارضیت
مادام که آواز خوش میشنود ودر حالت ذوق است
چون ساکت شود حال نماند از ینجا هر که عارف
حق است خود معلوم کند حاجت گفتن ندارد
پس هر که عاشق صادق است وعشق رحمانی دارد
بجائی برسد که ذوق دایمی وحضور دایمی ومشاهده
دایمی حاصل شود هرگز انقطاع نباشد آن پایه طلبد
که بی انقطاع است ونیز محققان کامل وعارفان واصل
گفته‌اند که اگر کسی را ذوق وحالت عشق ومعرفت
حاصل شود ومطلوب او گردد پس مابدآن باشد
نه مابه حق وسیله مطلوب عین مطلوب شدن
کفر بود و پس اگر کسی گوید که در اظهار این اسرار است

از

از آواز شنیدن اسرار باطن ظاهر میشود چنانچه از سنگ آتش
ظاهر می شود جواب اگر بزعم آن قوم از اسرار نهانی ظاهر شوند
اما اسرار نهانی ظاهر کردن کفر بود کما قال
النبی صلی الله علیه وسلم افشاء اسرار الربوبیة
کفر یعنی ظاهر کردن اسرار ربوبیت کفر است و
هر که از عشق رحمانیت العشق خود پدید آید آن بنده
اسرار نهانیست وپنهان داشتن آن لازم است
کما قال النبی صلی الله علیه وسلم من عشق
وکتم وعف مات فهو شهید اگر کسی
یعنی هر که عاشق میشود و آن عشق پنهان دارد و پاک باشد
از محبت غیر پس بمیرد وشهید پس اگر کسی گوید
که نقل و نثر از میر حرام است اما هر که از عشق بیچاره است
دلبهری او است جواب این بیچارگی در زمان حضرت
رسالت پناهی صلی الله علیه وآله واصحابه
وسلم وخلفاء راشدین وتابعین وعلماء مجتهدین

بود یا بسیاری بود زین وارد ایشان در یافتند
از این انکار خدا و رسول و خلفا و تابعین لازم آید چنانچه
شفا دهد و رحمت آدمیان و سبب قربت
ایشان حق تعالی در قرآن فرموده است یا ایها الناس
قد جاءتکم موعظة من ربکم و شفاء لما فی الصدور
و هدی و رحمة للمؤمنین عبارت از آنست
و ننزل من القرآن ما هو شفاء و رحمة
للمؤمنین ایضاً قل هو للذین آمنوا هدی و شفاء
اشارت بر آنست و صحیح آیات و احادیث
آمده است که هر که روز خوش بشنود ورد را
شفا و ولایت رهنما افزای ایشان است
که گمراه شدند و در عنقا و بد دارند که و جعلنا
علی قلوبهم اکنة و فی آذانهم وقرا
در ذات ایشان است الغرض جماعتی
که پیش فقیر بطریق الزام آمدند که ایشان

نقنا

نغنا و مزامیر را حرمت میداشتند خود را درویش میدا
نسته رند و منع از آن چیست سوال کردند بیت بشنو
چون حکایت میکند ۲ وز جدایی‌ها شکایت میکند
جواب گفتم در این چه جواب راست نمود که از وطن
خود جدا افتاده است و شکایت میکند و نه احوال وصل بیان میکند
که من در عالم هر کس بیک وجه از مطلوب خود جدا
افتاده است و او از هزار وجه جدا افتاده و او جدایی
گفته است همچنین هر کسی بیک نوع بعید درگاه است
شیطان بهزار نوع بعید درگاه است پس نی
احوال بعید بیان میکند که شکایت است نه احوال
قرب که وصل است نظم تا یکی در ناله باشی

چون و بید و تیر چه ۲ ز نهی و بید مینا لند و ایام ارمیش ۲
تا یکی در ناله باشی در رنگ و بو همچو چو ۲ همچو دریا باش دایم در خموشی از بیکسی ۲
تا یکی در ناله باشی و میدم چیدی روبهان ۲ راه میرو در خموشی همچو شیر از جای خویش
تا یکی در ناله باشی همچو طفلی زار زار ۲ در طریقت بانگ مانع در بیان شیر خوار

تا بکی در ناله باشی همچو بلبل در هوس ⁂ باش چون پروانه دایم جان فشان در یک نفس
تا بکی از باد و گلهای تر همچون خار و خس ⁂ ساز گلم هیچ شو چون غنچه در خلوتگه نفس
تا بکی در جنبش آیی همچو ابر نوبهار ⁂ باش محکم در ثبوت همچو کوه از هوشیار
تا بکی در ناله باشی همچو زاغ و هم زغن ⁂ در سکوت همچو باران باش ابکم و کهن
تیر را وحدت از برای فیلسا آمد در وجه ⁂ ای عجب های نفس یک فیلسا شکند گردد مُهد

چنین نوعی از بس عجایب آسم محبت نیم چوگان بلا خوف ای
ای جوان هر لحظه دایم قدر دان بلا شو باز روح تو از بلا
صید نیست در جهان بلا ز رخ نقش هر زمان صیدش کنند
گردد هندان بلا شرم باد از فند او نیز مستطیع و امیر او
انجایی حالی که داری باز امید و حال بلا ای نصیحت
از حق من تا توان بشنو هی بلا تا تو دور دور نیست مرحی
خصوصاً این دو قوم را چنانچه در قومی میگویند که در محبت
و عشق حق بی‌مستغرق قیم با آن کلان شراب بنوازیم
و انواع کیفیات را کنیم و عشق و محبت ما
زیاده گردد و قومی میگویند که در عشق و محبت حق

مستغرقیم

مستغرقیم
باواز خوش شنیدن و حسن دیدن عشق و محبت
حق زیاده میشود و گویند که ما در میان نیستیم
خود گوینده است و خود شنونده و خود
بیننده و خود دیده است و نظم خود سخن گوید و خود میشنود
خبر کی است این گفتیشان از ره تحقیق جدا است یک
گرچه گوینده و شنونده همو است و همو اما صفت
مغز و هم منزل ز خدا است گرچه همه او ولی معاینت
عیان لیکن صفت ها در مقابل رحمت است پس بایی
غلط عظیم رفتند و این دو قوم را که حالت و ذوق را
که حالت صحیح میدیدند بر حالت انبیا و صحابه و
خلفا و علما ریختند ایشان این حال ندانستند ما و داریم
و ایشان نفهمیده اند هر که ازین حال بی نصیب است
او حیوان است ازین گفتار و اعتقاد و این هر دو قوم
کافر میشوند نعوذ بالله منها بایستند این دو قوم را
شیطان ره میزند و گمراه میکند و در ضلالت می اندازد

چنانچه از خوردن شراب و بنگ بانواع کیفیات
خیالات باطله و اوهام فاسده پیدا میشوند چنانکه
هرگز ندیده باشد پندارند که از عالم غیب است چنین از
انواع کیفیات مست گردند شیطان از وسوسه خیالهای فاسد
وا نماید که مشاهده حق است و پندارند که اصل معرفت حق
از عبارت از کمال است و دانند که عنایات الهیت و
حجة ربانیت آن مستی است و در میان مولوی بنده
نور کلیات الهی که خاص در وراثت آدم است
ملائکه مقرب محروم شده از مرتبت بالا که از غیبت وصلالت
حاصل چون میشود نظم قدسیان را عشق هست و
درد نیست درد را جز آدمی در خور نیست
در کل آنها آن بود خاص از ملک می ندارد این
سخن را هیچ شک آدمی را زانکه بیدارست و بس غیر آدم
نیست بیدارش کس قطره وارث صفاتش آدم
نیست جلوه گونان زحق در هر دو هست وجه چهارم که خاص
آن

آن از روی حالت و واقعات در تصوف و طریقت
و حقیقت است زینت آواز خوش را لذت
بسیار است از آنجمله لذت نفس است و لذت روح
لذت نفس آنست که اگر کسی را محبت دنیا باشد و اخلاق
ذمیمه باقی باشند چون عجب و غرور و ریا و حرص
و حسد و عقد و کینه و طمع و بخل و مانند آن و دل
وابسته بمطلوبات کونین باشد روز را آواز خوش
بمطلوبات دنیا کشد و از آن بنفس رسد و این آواز
شنیدن حرام بود و چونکه آواز خوش شنیدن باعث
نفاق و محبت دنیا و زینت دنیا زیاده شود و
چنانچه ابن عباس رض روایت میکند از رسول صلی الله
علیه و علی آله و اصحابه و سلم الغناء ینبت النفاق فی
القلب کما ینبت الماء البقل یعنی آواز خوش
و مزامیر نفاق و کبر را برویانند در دل چنانچه
برویاند آب گیاه را و اگر کسی را لذت روح

باشند و طایفه زنده مبتدی و منتهی و سیوم
ایشان مقلد این طایفه است پس مقلد را
چنانچه یافته میشود که از اطوار قلوب و احوال
روح طی نکرده باشد و تزکیه و تصفیه دل و تجلیه روح
نیز نکرده باشد او را از آواز خوش رقت دل
پیدا شود و از رقت گریه حاصل میشود و او را
بیشتر که از قرآن خواندن و از نماز و روزه و تسبیح
و ذکر رقت دل پیدا نمیشود و آواز خوش
شنیدن بهتر از نماز و روزه و ذکر دارند او را
بکفر کشد نیز و یک لعنت شود کما قال النبی
صلعم صوتان ملعونان فی الدنیا والاخرة صوت
المزمار عند نعمة وصوت الویل عند مصیبة یعنی
دو آواز اند لعنت کرده باشد در دنیا و آخرت
یک آواز مزامیر است در وقت نغمه و دیگر
ویل در وقت مصیبت پس اگر مبتدی آواز
خوش

خوش شنود او سر تا پای آتش است درون و بیرون
او سوخته است او را پف زدن از آواز خوش
و از حسن دیدن روا نیست چونکه آتش او زیاده
شود و تمام هیزم جسم او بسوزد و جان بحق تسلیم
کند چنانچه زهر قاتل که هلاک جانست حرا
م است همچنین او را هم او را حرام است چونکه اگر آن
جان بحق تسلیم کردند و از مقصود اصلی باز ماندند
و در مقام عشق گرفتار شدند و علم الله و قرب
حق که نتیجه عشق است از آن دور ماندند رباعی
ای دل تو اگر بعشق مستی مردی بیت و ز خون جگر باده
پرستی مردی بیت نی نی غلطم که جمله اینان سهل است
و ز قید خودی اگر برستی مردی رباعی ارباب محبت
که ز خود بیخبرند بیت زاوراند خویش و حسن ز خود بیخبرند
مستغرق خورشید حقیقت هستند بیت و ز هستی خود
تا ابد بیخبرند چنانچه در تذکرة الاولیاست که حسن بصری

را مریدی بود آنست که هرگاه آیه از قرآن بشنودی
خود را بر زمین زدی شیخ او را منع کرد و گفت
الضعیفه من الشیطان یعنی نعره زدن آواز ضعیف است
و نیز نقل است که حضرت بایزید را مریدی بود است
یکبار نعره زد و شیخ آواز منع کرد و گفت
کار قرآن است که ان انکر الاصوات لصوت
الحمیر عبارت ازان است پس اگر منتهی باشد
او خود غریق رحمت است و قریب بارگاه
عزت و آواز از اسرار الهی مالامال است و
مست از وصال شراب لایزال است او
را چه احتیاج از آواز خوش شنیدن و حسن دیدن
چنانکه سلطان ابوسعید ابوالخیر میفرماید رباعی ابدال
چو فصد کنش رگ جان بگشود ست مثنوی نیکس آن
رگ خون آلوده است مثنوی بیمثال چنانچه بشنوند
آواز است مثنوی بیوز چنانچه بر نیاید دود است مثنوی پس
اگر کسی

پس اگر کسی در استغراق عشق و محبت بیعقل و مدهوش شود
و نقصان طریقت است او را جواب طریقت باید داد
رباعی سیلاب شوق جانان تا راج عقل و هوش است
وارسته شد ز سیلاب آنکس که او خموش است
چون عقل و هوش ما را از راه بحر ورها است کز
بنده کیش الله و رها چه در رو کوشش است پس
بباید دانست که اگر کسی را سیلاب شوق غلبه شود و
هوش از او زایل کرد و سنگ و ملوح سیم
شرع ویران شود گل و لاله پای پیدا شود و رفاق
او سلطان دیگر و شوار شود و باغ روحانی که در و
میوه های گوناگون از عرفان است و گلهای رنگارنگ
از ایقان است خراب شود و آن حالت استغراق
را اعتبار نیست که از یکی نسبت باید و جانب
دیگر بگذارد اما قصور کرده و از اربابت ندارد اعتبار آن
دارد که آنچه از اصل بجز بقدر عشق و محبت و ذوق

در حالت بیخودی بدست آید از ذکر دایمی و حضور
دایمی و مشاهده دایمی که ازین سه چیزها بدست
می آید که شرح آن نمیتوان گفت و ازین سبب
بحر و بر را یک قدمی میشود پس عقل و هوش در راه از
فراق حق گواه است و قدر این را شناس اگر
هستی خیر الناس و بیعقل و بیهوش شدن از
ناقصی و کاملیت ما دام که عقل و هوش در جان است امید
وصال جانانه نیست چونکه از عقل و هوش رفت است
از راه باز مانده است امید وصال پایان ندارد و ازین
جهت همه منکر است و حرام شده و عقل از آن راز
بیخود آنهمه حرام است چونکه حق را از عقل نمیتوان
شناخت نه از عقل چنانچه همه انبیا مستغرق شده
حق بوده اند اما چند استغراق ایشان زیاده تر
عقل و هوش ایشان کامله نشان است پی
عقل و بیهوش شیطانیست و رستند راه اکرم

از

از و چیزها عجایب دیده شود نیز شیطانیست چونکه
شیطان را بسیار قدرت است بجانب خود [illegible]
چنانچه فرعون را و دجال را تره نظم نکته ای با تو بگویم
ای جوان ۞ بشنو از من هر زمان از گوش و جان ۞
رنگ باز و هم زاغ باشد یکی ۞ زانکه بگیر نکند آن نشان
پیک آن ۞ آن زاغ مردار جوی و خس خوره ۞ باز زنده باشد
نشستن دست شاه ۞ در میان کافر و ایمان و صادقان
فرق باشد اینچنین و آنچنان ۞ از شریعت شد رسن
در پای باز ۞ میکند با شاه ناز و هم نیاز ۞ هم صیدی
رهروان و در پای روست ۞ دست شاه و هم صید هم
روست ۞ وقت صیدش چون زنند طبلش زود ر
جمله مرغان میشوند از خون نفور ۞ رو شود سر ور ز دار او
همی ۞ آن زر و زر شاه باشد هر دو ۞ صید
چون کرد آن کمان بشد نزد شه ۞ میکنند هم یکدیگر پنهان
نگاه ۞ میکنند ناز و کرشمه هم دگر ۞ زانکه [illegible]

هستند هر زمان بس جلوه گر ٭ نیست واقف
هیچکس ز اسرار شان ٭ چونکه دارند اسم دگر
حب نهان ٭ گر تو خواهی تا شوی از شاهباز
در شریعت هر زمان جانرا بباز ٭ در شریعت کن
[illegible] خود با یقین ٭ تا شود حاصل ترا حبل المتین ٭
گر تو هستی در ره او همچو باز ٭ از شریعت کن
رسن با صد نیاز ٭ ور تو هستی همچو مرغ و
هم زغن ٭ از شریعت کی تو آگه گردی از رسن ٭
بیشه زاغ و زغن باشد یقین ٭ کرگس و غیار را
بخورد هند این به پای ٭ نیز خواهند راحت نفس هوا ٭
کی روا دارد چنین حالت خدا ٭ هم شود ای و بدبخت
حاصلش کی شود او را ابد زنده دلش ٭ گر تو بازی جان
باز و دم مزن ٭ پای خود سوی شریعت که باز کش ٭
سیر باید کرد ترا در هر مقام ٭ در شریعت باش
دایم کی چو خام ٭ پیر بید الله تا شود هر دم نشست ٭

چشم خود سوی غیر شه باید بست ٭ هم زیک شاخند
خار و گل یقین ٭ خار هموزن هست گل نافع به بین ٭
همچنین سنت و بدعت عیان ٭ شرع نافع شد
بدعت شد عیان زیان ٭ نیز نفس و روح باشد و [illegible] ٭
گر تو مردی عارف بشنو سخن ٭ هست فرعون [illegible]
موسی الجوان ٭ مصر دل را هر دو خواهند این بدان ٭ شد
سوی کل نفس را شیطان همی ٭ روح را باشد ملک در
هر دمی ٭ روح خواهد قرب حق در هر زمانی ٭
نفس خواهد بعد حق و این را بدان ٭ اینچنین اند اهل
شرع و ملحدان ٭ بشنو و فهم کن از گوش جان ٭ معجزه
باشد بموسی الجوان ٭ هست استدراج فرعون را
عیان ٭ هست فرعون در فریب مردمان ٭
هست موسی رهنمای جنان ٭ بدعتی و ملحدان فر
عون دان ٭ اهل شرع اند همچو موسی الجوان ٭ نیز
بکفر نکنند از زیر و زبر ٭ چون محمد مصطفی و بولهب ٭

شد محو واصل حق بر دوام ۞ بولهب شد واصل
شیطان مدام ۞ هست هم دو آهو همچو رند هر دم
گیاه ۞ از یکی مشک است و زیک چون سیاه ۞ گاو
عنبر مشک آرد ایجوان ۞ گاو دیگر را بود سرگین
همان ۞ در میان اهل شرع و بدعتی ۞ این
بود فرق بدان بی زحمتی ۞ هم شدند یکرنگ
نی و نیشکر ۞ شد یکی خالی و دیگر پر شکر ۞ هم دو زنبوراند
یکرنگ ایجوان ۞ از یکی شهد است و زیک زهر دان ۞
رنگهای تمام بسیار روان ۞ در میان گاوبان و
صاد و قاف ۞ در ره روی بباید فرق کرد ۞ گر تو مرد
عارفی و راهی وری ۞ یا آگهی بر جهان ناتوان ۞ شرع احمدی
نصیبش هر زمان پس بباید دانست که عقل کامل انسان
کامل است هر که از عقل بی بهره شد از انسانیت
بی بهره شد چنانچه در خبر است چون حضرت بمعراج
رفت سه جوهر پیش رو نهادند امر شد که

را اختیار کن جوهر ایمان و جوهر حیا و جوهر عقل حضرت
در ماند که از سه جوهر کدام بهتر است حضرت
جبرئیل تسلیم کرد که جوهر عقل بردار اگر عقل نباشد
ایمان و حیا هر دو فوت شوند ای عزیز از جواهر عقل
قواعد شریعت که ایمان و حیا و سایر عبادات
از و کامل است بدست بیار و از روشنائی چراغ
شریعت خارهای ضلالت و بدعت و در راه طریقت
بهبینی و از شعاع امتیاز نورهای عقل و هوش پست و بلندی
سبیل حقیقت بدانی رباعی از نور خرد و سنت در راه
جانان لبی ۞ خارهای از ضلالت و بدعه شد از ۞
جان لبی ۞ پس ماند تا عقل و هوش هم رهزن در ره عشق او ۞
معدن جان برشده است از جوهر عرفان کبی ۞ پس
بسوز و جوش و بساز و فروش و باده عشق و فنا
و ذوق و حال بنوش و هوش نیز از دست
بر دو از بزم شوق و محبت مجلس جانان آراسته

کن و از نغمهٔ نوحه جان مجلس جانان مصفا و سرشار
و از شمع شرع و سنت مجلس جانان را روشن کن
و از عود ضیافت و از عطر محبت حضرت
معطر کن و از نور توحید روح منور ساز و از خار
خار فقدان منزه کن و از شراب گوناگون از
شوق و معرفت بنوشش مشو از عقل و هوش و
لذت هر چیز بدست بیار و فرهای اهل سخن مزید
برای چنانچه نقل است که مستفقری بود شهر بشهرها گردیده
بوده میگذشت روزی در دهی رسید و در آن
خانه در آمد صاحب خانه را دختری صاحب جمال بود
و بدست آن دختر آتش برای او فرستاد و آن مستفقر
بمجرد دیدن دختر بیهوش شد و دستهٔ در آتش
افتاد و بسوخت بعد مدتی بهوش آمد و دختر
خود را نشانه کرد خانه او گشت میکرد و دیوانه شد
همه به پدر و مادر دختر ... ند شد که کدخدا به
ران

اینی دختر خورشید کرد به این نامراد که باید
گفتند قبول دارم اما دختر را باید رسید و دختر
گفت من قبول ندارم گفتند چرا گفت که این در طبع
خام است گفتند چرا گفت بمجرد دیدن ما را بیهوش شد
تماشای حسن من چون کند و قدر کلام و ذوق ناز
و کرشمهٔ من کی داند طاقت وصل من چون بیارد
نظم تا تو از خود مشو از عقل و هوش : هفت دریا هر دمی
یکدم بنوشش گر تو داری در دل و در جان عشق
راه میبر همچنان پا یاران مجو هست باز از سوختن
اما مجو آتش تا فقدان را بشه هر دم فروش
کافران را نعره ها شد چون شغال هست
شیران را خموشی گفت و قال زاغ را فریاد
ها باشد بسی هیچ بازان را خموشی نکند
کسی سوز اندر عشق او را تاب نیست تا تو ز
پخته‌تر کس هر دم بیاز جان فشان در عشق او

مردانه وار ها دم مزن از درد او پروانه وار ها
دم فرو کش ای حسین اما هدهدش تا تواند دمبدم
در دم بکوشش پس بباید دانست که بسیار کس را
بگفتن از آواز خوش و حسن و دیدن مرغ
جان از دور شوق قفس وجود شکسته پرواز کند
یعنی جان بحق تسلیم کرد و بسیار کسان را آتش
عشق در هیزم خودی زفتاد و تمام هیزم جسم سوخت
و جان بحق بسپردند و خاکستر شدند و مقصود در سلک شدند
اینچنین بود که عشق بجای تخم است و توحید و معرفت
بجای شاخ و برگ است و تجلیات و غیره
بجای گل و میوه است نظم عشق همچون تخم آمد
ای جوان ها در زمین سینه باید نشاندن تا نخل نبات ها
چون درخت ها شاخ و برگ او بود و هم معرفت
هم شهود حق ترا گل بود و ها میوه او وصل جانان بود
بود پس اگر تخم عشق در زمین سینه دیکسی

پنهان شود و شاخ و برگ و میوه کی پیدا شوند
و پنهان کردن فرض است و پرورش آن فواید
شریعت طریقت و حقیقت است از جهت اتفاق
پیش جمیع مجتهدان اهل سنت و جماعت که تغنی و
مزامیر و دف و نی و طنبور و بربط و رباب و مانند
آن همه حرام است حتی که قرآن خوانند آن همه بغنا
اگر کسی بلحن خواند حرام است بلکه اگر کسی حرام را
احسن گوید کافر گردد چنانچه اگر کسی قرآن را
وا زحیثش کم و زیاده مقام ها کند مکروه
بود قال النبی صلعم زینوا القرآن بحسن الصوت
ای با دای القواعد والمی زج له الصوت الحسن
پس اگر فورا در یغ آورد نفع بود در اجتهاد مجتهدان
خلاف و اختلاف در اتفاق کیست که حرام است
و هر که حرام کرده خدا و رسول و مجتهدان مکروه دارد
کافر گردد چه جای حلال داشتن چنانچه در تمهید ابو شکور سالمی

ز هر خار که خارها را زگل چون پنداری که هست مردی
ناشناس و ناکس که وارهید از خارها هر کو گل است
چو شبنم بلکه از گل گلست که حسن و دیدن بود
دل را زنگ شد که عارفان از حسن و دیدن زنگ زنند
زجان از حسن و دیدن پاک شو چو شوق تیغ پاک
پس بی باک شو از عز تر مرا در حسن و دیدن تکبر نیز
عظیم رفته و که آنرا قیاس نیست و آن چنان است
که یاری داشتم ملا احمد ظفر نام او در حسن و دیدن بسیار
مایل بود و گاهی از آن پشیمان میشد روزی بما گفت
که در حق ما استخاره کنید که از حسن و دیدن ترقی نیست
یا تنزل چون استخاره نمودم حضرت رسالت را دیدم
فرمودند این حسن اگر مردی باشد که مقام انا الحق.
طی کرده باشد و زنی نیز همچنان باشد و تنها شوند
البته وسوسهٔ شیطان غالب آید چنانچه در خبر است
هر زنی را دو شیطان است و هر مردی را یک شیطان

که در

که در چشم نظر کنند و می آزارند و از صورت
اصلی چیزی دیگر مینمایند و از راه حق می‌اندازند
پس بباید دانست که آنچه نهی ظاهر است نهی باطن را
هم هست زیرا چنان بود که اگر جامهٔ ظاهری چرکین
و نجس شود بوی بد آن باطن را برسد و اگر عطر
مالد بوی خوشش آن باطن را برسد همچنان
اگر بوی بد نامشروع و جامهٔ نفس را برسد
آن بوی روح را نیز برسد و اگر بوی خوش مشروع
جامهٔ نفس را برسد آن بوی روح را نیز برسد
و اگر جسم را جراحت برسد آن اثر روح را نیز برسد
و اگر روح خوشحال شود و آن خوشحالی جسم را هم باشد
که شکفتگی و خنده از دهان ظاهر میشود که آنچه مانع
شریعت مانع طریقت و حقیقت هم هست و آنچه
مانع طریقت و حقیقت است مانع شریعت هم هست
پس اگر کسی مانع شریعت را اختیار کند حسن و دیدن

مگفته شود و از ذکر داری و در خفیه بود و ری و از دست ملک
و ری اعراض کنند حق تعالی او را شیطانی گمارد و
در وسوسه کند و از راه حق چیزی دیگر مینماید و مکر و حیله
پیدا کند و ازند که این حال هست و از این [illegible]
رسیده کما قال الله تعالی و من یعش عن ذکر
الرحمن نقیض له شیطانا فهو له قرین و انهم
مهتدون یعنی هر که بپوشد یعنی اعراض کنند — لیصدونهم عن السبیل الله و یحسبون انهم
از یاد کردن خدای تعالی که از ذکر احکام حلال و حرام
[illegible] خطر نکنند کماز مه برو دیو برا و سرکش باشد پس
آن دیو سرکش باشد مر او را همنشین و دمساز
و مصاحب و همراه و آزار اندیشه در چشم او زنان
و امردان و پیوسته بوسوسه و اغوا او را مشغول [illegible]
بدرستی که دیوان هر آینه باز میدارند
قرینان خود را از راه حق و می پندارند که
ایشان بسبب متابعت شیطان و [illegible]

راه یافته چنانچه نقلست که در معرفت شیخ
حسن بصری که ابو عمر امام قاریان بود و قرآن تعلیم
کرده بود که صاحب جاه باید که قرآن بیاموزد ابو
عمر او را [illegible] آیت از الف الحمد [illegible] فی الجنة والناس
همه قرآن فراموش شده و نیز از عبد الله [illegible]
نقلست که روزی جوانی دیدم ترسا و صاحب جمال
در پیش بر روی متحیر شدم و در مقابله او ایستاده و دم
جنید میگذشت گفتم یا استاد این روی بآتش دوزخ
خواهند سوخت گفت ای بازیچه نفس و دام شیطان است که
ترا بدین میدارد [illegible] جنید برفت مرا یکبار قرآن
فراموش شد این همه نقل در تذکرة الاولیا مذکور است

باب چهاردهم در بیان حسن دیدن و حقیقت

آن کما قال الله تعالی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم
و یحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم ان الله
خبیر بما یصنعون و قل للمؤمنات یغضضن
من ابصارهن و یحفظن فروجهن و لا یبدین زینتهن

یعنی بگو ای محمد مر گرویدگان را که بپوشند دیدهای
خود را از دیدن نامحرم و نگاه دارند فرجهای خود را
از حرام بدرستی که خدای تعالی داناست بآنچه میکنند
و بگو ای محمد مر زنان گرویدگان را که بپوشند
دیدهای خود را از نامحرم و ظاهر نسازند آرایش
خود را ای عزیز در حسن دیدن دو طایفه اهل هوا
و اهل خدا و اهل هوا را خود ممنوع است بآیات و احادیث کما
قال النبی صلعم النظر زنا العیون یعنی نظر کردن
بنامحرم زنای چشم است ایضا النظر راس الذنوب
یعنی دیدن بنامحرم سر همه گناه است چنانکه در ذخیرة
الملوک حضرت سید ع همدانی میفرماید که تیز ترین
تیر شیطان در وجود انسان چشم است زیرا که
هر هوس دیگر در جای خود ساکن زند اما دیده که
از دور آثار رمز رسید میکنند از اهل خود بند ارند که او غافل
گردد که ما حسن همه خداییم خدا حسن خود را تماشا کنند
و خود را در میان به بینند چنانکه بزرگان گفته اند

وجه

به وجه است توحید وهمی و علمی و عینی در توحید
وهمی و علمی عقاید فاسده و عزایم باطله پیدا شوند
و اگر مخالف شرع شود ملحد گردد و اگر موافق شرع
باشد از حسن دیدن لذت روح پیدا شود و لذت
و ضعف روح حجاب گردد آنرا حجاب نور گویند و اندر
درون و برون عارف انواع تجلیات الهی
و جلوه لذیذ الهی و نور رحمانی و جلال ظاهر تر است
از حسن دیدن او را چه احتیاج هر که را جلوه
جلوه گر شد حسن دیدن زندقه باشد بیت مبتدی
را حسن دیدن زهر قاتل منقول منتهی را حاصل از حسن
زریق منقول پس عاشق صادق کسیست که از وجود
خود خدای را حاصل کند و نیز حضرت امیر میفرماید
نظم از کنار خویش می یابم دمادم بوی یار زان همیگیرم
بهر دم خویشتن را در کنار و نیز شمس تبریز میفرماید
چه ذوق بود این محبوب که عاشق گشت ما را چو نیج

رفت از دستش چنانکه ان شد از ان بیت : همچو آن عشق
خبر ندارم که عاشق گشته ام بر خود چو خود خود را نظر کردم ندیدم
جز خدا در خود پس باید دانست که چندانکه صفا
دل زیاده حصول توحید حقیقی و معرفت قرب حق
زیاده تر که دل آینهٔ جمال جانان است نظم دل
بدست آور که جمال او ببینی : آینه کن جان جمال او ببینی
دل به بیند هر که او کامل بود : کی ببیند هر که او
جاهل بود : مرد دلها هر پی بود صورت پرست : مرد
باطن بین ز صورت او برست حکایه حضرت شیخ
عطار نقل میفرماید که دانشمندی کامل بود او را شاگردی
فهم بود ناگاه آن دانشمند را کنیزکی جمیل بود آن شاگرد
بر او عاشق شد آن غم را در آن شاگرد را نماند
و دانشمند واقف حال او شد آن کنیزک را
پیش او فرستاد و گفت این کنیزک را نیک بنگر
پس روز دیگر آن کنیزک را دارو مسهل

داد

و او را رنگ نیز زرد و خون از وی در مسهل او بر طشت
گرفت و آن کنیزک را رنگ نماند و زرد شد و
باز پیش آن شاگرد فرستاد و گفت یا استاد حسن
این کنیزک کجا شد آن طشت پیش او نهاد و گفت
دیگر و زخون و از مسهل و در وجود او بود و ان
را عاشق بودی و گرنه کنیزک همین است پس آن
شاگرد از ان توبه کرد و پشیمان شد پس باید
دانست که همه را همین حال است در حسن دیدن و گرنه
حسن روح بهتر از حسن ملک و بریت که روح مظهر ذات
و صفات الله است و خلیفهٔ حق است که انی جاعل
فی الارض خلیفه در شان اوست عاشق بر خود
باید شد نظم عاشقان را میل با حوران جنت شد حلال
کی شود مایل ولی او بر زنان بد خصال : هر عیب
گرد و عالم هست آن در توست : در وجود خود به بین
فارغ نشین از زلف و خال : هر کرا رخ مینه آی

ست هندوی خیالم ؛ روی بر زلف و خال مالی سید دارم
ای بطال ؛ گر کسی را ذره از عشق جانان هست خبر
فارغ است از زلف و خال و هم ز حسن ابرو و خد ل ؛
عاشقان را سوختن و در ساختن باشد بسی ؛ از سر انصاف
بشنو این دلیل و این مثال ؛ هر که نامشروع را مشروع نه
داند ای حبیب ؛ در شریعت هم حقیقت خون او
باشد حلال خلاصه ابو اللیث سمرقندی رحمه می فرماید
اگر کسی باشد که شمشیر کشیده در بازار میرود و چپ
و راست مردمان را میکشد بهتر از آنست که زنی
در بازار میرود و در روی خود را می نماید چپ و راست
مردمان را در می بینند زیرا که آن کشته ها شهید
میروند و بهشتی میشوند و اگر گناه کار میشوند دوزخی
میشوند کما قال النبی صلعم الزنا خربة البناء
یعنی زن کردن خراب کننده بناهاست که در آن
خانه هیچ برکت نماند بدبختی عادت و لا ست

ای عزیز

ای عزیز بباید دانست که زنا حرام است زنای
چشم است و زنای فرج است و زنای گوش است
فردای قیامت حق تعالی خواهد پرسید کما قال
الله تعالی السمع والبصر والفؤاد کل اولئک کان
عنه مسئولا پس بباید دانست که زنای چشم
و گوش و زبان و دل بدتر است از زنای
فرج زیرا که عذر از زنای خفیف گناه میشود
و اصرار میکنند کافر میشود و زنای فرج عند الله
و عند الناس حرام شناسند که هم وعید حق تعالی
و هم سیاست سلطان خلاصه و در خبر است که یکی از
اکابر صحابه به زیارت امیر المؤمنین حضرت عثمان
رضه رفت ناگاه در اثنای راه نظر او بر زنی افتاد
همچنان پیش امیر المؤمنین رسید فرمودند که از
چشمهای تو بوی زنا می آید اینجا از سر انصاف نظر
بکنید که بغیر قصد بوی زنا می آید هر که بقصد ببیند

[illegible] از زمین بکند [illegible]
رسید یعنی نفر نفر که عدل و انه حق تعالی مطلع است که قیامت
روز چون باشد کما قال الله تعالی یعلم خائنة الاعین وما تخفی
الصدور میداند حق تعالی خیانت چشمها را که بر زنان
و مردان است و میداند آنچه پوشیده سخت تر است
رباعی این همه آفت که بجان میرسد ✽ از سبب چشم
بدان میرسد ✽ دیده فرو پوش چو در در صدف
تا نشوی تیر بلا را هدف ✽ پس نکته ما تشتهیه الانفس
و تلذ الاعین بدان چشم ما از سوی حق بپوشد
چون مردان کما قال النبی صلعم لعن الله الناظر و
المنظور علیها یعنی لعنت کرد خدای عز و جل آنکه بعمد
نا محرم را ببیند و لعنت کرد آن زنان را که خود
بنمایند بنامحرم خبر در خبر است که حضرت امام
اعظم رحمه الله کروان بریش را ریش سپید بند
و با ریش برابر خود میماند نقل است که چون از آینه قلمار
کشش

شمس بازغة آفتاب با موت غیر حقیقی تحقیق کرد تا زنده بود
بسوی آفتاب نظر نکرد و نیز در خبر است که روزی حضرت عمر رضی
بطلب رسالت پناه صلعم بیرون آمده بود و ایشان در خانه بی بی
حفصه که دختر او بود داده بودند چون در آنجا رسید حضرت را نیافت
با اضطراب تمام بیرون آمد ناگاه حضرت در راه ملاقات شدند گفت
یا عمر اضطراب بر آن چیست گفت یا رسول الله علیه السلام از زبان مبارک تو شنیده ام
که اگر مردی و زنی تنها یکجا باشند سیوم ایشان شیطان باشد تا و شوی
کنند اینجا از سر انصاف نظر کن که خلیفه ثانی با آن ذات شریف ملاحظه
کردند با که چون صبیان خرمن عرفان ایشانیم ملاحظه کردن فرض
دایم   در تذکرة الاولیا مذکور است که عیال ابو تراب نخشبی
که فاطمه نام داشت با ابو یزید بسطامی صحبت میداشت روزی
حضرت بایزید گفت که دستهای ترا چه حنا شده است در رنگ
گرفته است فاطمه گفت صحبت میان ما و شما برای خدا بود
چون نظر تو چنان افتاد میان ما و تو صحبت حرام شد
و مناجات کرد و گفت خداوندا نظر ما چه بر زنان و چه دیوار

یکسان کرده پس اینجا از سر انصاف نظر کن و بگوش جان
بشنو و از دیده دل ببین که حضرت بایزید سلطان العارفین است
از دیدن حسن خجل شد و مناجات کرد هرچه نهی خدا و رسول است
آن همه بر همه مسلمانان حرام است چه بر مبتدی و چه بر متوسط و چه بر منتهی اگر کسی گوید
گوید که بعضی را مباح است و بعضی را حرام این کفر بود در
خبر است که هر که را نظر بر زن افتاد و از ترس خدا اجتناب چشم
بوشند حق تعالی نوری در دل او پیدا کند که آن نور وسیله حق
شود و معرفت حال پیدا کند و اگر ببیند نار حق تعالی در دل او
پیدا کند که آن نار وسیله ضلالت حق تعالی شود تنگی دل و
تنگی گور پیدا کند — گر تو هستی مرد عاشق شرم دار
حسن دیدن عار و حق را انکار — ور تو مرد عاشقی بر سر دار باشی
دلا از حسن دیدن دور باش — فتنه هستی عارفی عاشق
چند لافی در ره اداب شوق — گر تو هستی بو الفضول بنده ای
نزد جانان کی شود عشق قبول — دلا یاد حسن دیدن شرم آگهی
تا نگردد حالت عشقت تباه — دور باش از حسن دیدن دور باش

ورنه

ورنه نزد حق بسی مقهور باش — حسن دیدن هست بند بوالعجب
چند باشی دلا اندر لعب — طالبا زا دیدن حور بهشت
نزد مردان هست دیدن کار زشت — هم پری دیدن بود شرک خفی
هم زنان بدخصال و امردان — هر که مایل میشود از راه حق
کافر است و بت پرست و مردشق — از درون خود بکن حق را طلب
جز در روحت نیست ممکن این عجب — روح مومن مظهر کل هست و بس
غیر روحت نیست ممکن هیچکس — حسن دیدن خار ره آید بسی
پشت کردن کار ره آید بسی — حسن دیدن مرد را شیدا کند
بندها و فتنه ها پیدا کند — نفس و شیطان رهزنانند ای پسر
دلا یاد حسن دیدن سر بسر — حسن دیدن هست کار ناقصان
مرد کامل کی نهد خود پا در آن — حسن دیدن مرد را شد در راه
چه بگویم بازمانی چه نگاه — حسن دیدن گر بود از چشم ها
باز عاشق را کنند هر دم هلاک — حسن دیدن هست شاخی پر ز خار
خارهای او بسی چون زهر مار — خارها را گل چو پندارد کسی
هست مرد ناشناسی ناکسی — وا رهید از خارها هر کو گل است

نی چو شبنم بلکه او بحر کل است   حسن دیدن لوح دل را زنگ شد
عارفان را حسن دیدن ننگ شد   ای حسین از حسن دیدن پاک شو
چون تو گشتی پاک پس بی باک شو   ای عزیز مرا در حسن دیدن تجربه

عظیم افتاده که آن را قیاس نیست و آن چنان است که یاری داشتم ملا احمد ظفر نام او در حسن دیدن بسیار مایل بود و گاهی از ان پشیمان میشد روزی با ما گفت که در حق ما استخاره کن که از حسن دیدن ترک است یا تنزل چون استخاره نمودم حضرت رسالت را در خواب دیدم فرمود ای حسین اگر مردی باشد که مقام انا الحق طی کرده باشد و زنی نیز همچنان باشد و تنها شوند البته وسوسه شیطان غالب آید

در خبر است که هر زنی را ده شیطانی است و هر مردی را صد شیطان که در چشم نظر کنند و می آرایند و از صورت اصل چیزی دیگری نماید و از راه حق می لغزاند پس بباید دانست که آنچه نهی ظاهر است نهی باطن هم است این چنان بود که اگر جامه ظاهر چرکین از نجس شود بوی بدان باطن را برسد و اگر عطر مالد بوی خوش آن باطن را برسد همچنان اگر بوی بد نامشروع جامه نفس را

برسد

برسد آن بوی بد نامشروع روح را نیز برسد و اگر بوی خوش مشروعه جامه نفس را برسد آن بوی بروح را نیز برسد و اگر جسم را جراحتی برسد آن آزار روح را برسد و اگر روح خوشحال شود آن خوشحالی جسم را هم باشد که شگفتگی و خنده از دهان ظاهر میشود که آنچه مانع شریعت است مانع طریقت و حقیقت هم است و آنچه مانع طریقت و حقیقت است مانع شریعت هم است پس اگر کسی منع شریعت را اختیار کند و حسن دیدن مقید شود و از ذکر دائمی و فکر دائمی و از حضور دائمی و از مشاهده دائمی اعراض کند حق تعالی او را شیطانی یار و دوست کند و از اصل چیزی دیگر مینماید و مکر و حیله ابدا کنند و الله که این حال منست و ازین جدا میتوان رسید   الله تعالی

وَمَن يَعْشُ عَن ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَن سَبِيلِ اللهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُم مُّهْتَدُونَ

هر که بپوشد یعنی اعراض کند از یاد کردن خدای تعالی که از ذکر احکام حلال و حرام ملاحظه نکند گماریم بر وی دیوی را که سرکش باشد پس آن دیو مر او را همنشین و دمساز و مصاحب

وهمه از نور آرایند در چشم او زنان و امردان و پیوسته بوسوسه و اغوا
و اشتغال نماید بدستی که دیوان همه آینه باز میدارند قربتیان خود را از راه
حق و می پندارند که ایشان بسبب متابعت شیطانی و مخالف شرع راه
یافته کانند   نقلست که در وقت شیخ حسن بصری که ابو عمر امام القران
بود و بقران تعلیم کردی کودکی صاحب جمال بیامد که قرآن بیاموزد ابو
عمر او را نگریست از الف الحمد تا سین من الجنة والناس همه قران
فراموش شد و نیز از عبد الله الجلا   که روز جایی دیدم ترسا و
صاحب جمال در مشاهده او متحیر شدم در مقابل او ایستادم که جنید میکند
گذشت گفتم یا استاد این روی در آتش دوزخ خواهد سوخت گفت
این بازیچه نفس است و دام شیطان که ترا بر این میدارد چون جنید
برفت مرا قران یکبارگی فراموش شد این همه و نقل در تذکرة الا
ولیا مذکور است   نقلست که بزرگی را شیطان ملاقات شد و
سوگند داد که بعظمت آن خدای که ترا آفرید مردانرا از کدام چیز
میترسی گفت از دنیا اما صوفیان را که دنیا انداخته اند این ترا
از دیدن زنان و امردان میترسم که از درون ایشان میدارم و تصرف

خود

خود نمایم کما قال الله تعالی زین للناس حب الشهوات من
النساء و البنین   زینت داده شده برای مردمان و دوستی
آرزوهای نفس ایشان از زنان و پسران امردان که بدترین
دام شیطان اند [illegible] از سر انصاف نظر کن جایی که پسران
خود و زنان خود دام شیطان باشند و نظر بر زنان نامحرم و امردان
نامحرم چگونه باشند کما قال النبی صلعم النظر سهم مسموم من سهام
الابلیس   نظر کردن بر زنان و امردان تیریست زهر آلود
از تیرهای ابلیس   در خبر است که زن آن صحابه که زید نام
داشت بر شوهر خود از دیدن حضرت رسالت حرام شده چهره
مباح شد حضرت دعا کرد که خداوندا کاشکی نابینا بودی تا نظر بر نا
محرم نیفتادی این نقل در اسرار الاولیا است پس عاقل کسی است
که در خود تامل کند جایی که نظر حضرت هم صفا و رحمت عالمیان است
چنین دعا کرد حال ما چه گونه باشد   در شریعت باش دایم حق شناس
تا نگردی از ضلالت ناسپاس   مرد حق را شرع دایم [illegible] شد
از ضلالت و ابا اندر نشد   در ضلالت کی بود مرد خدا

زانکه از حق هرگز وی جدا | گر تو مرد حق شناسی و رهبری رهروی
باشی اندر شرع گر کامل تری | کار کامل را پیاد رسنت است
مرد کاذب دمبدم در بدعت است | شرع دایم راه اصل وصلت است
مبتدی منتهی را قربت است | قرب حق اندر سلوک شرع دان
شرع دایم پیشه سازی هر زمان | ای حسین اندر شریعت خاک شو
وز غبار شرک بدعت پاک شو | کما

قال الله تع ثم جعلناک علی الشریعة من الامر فاتبعها و لا تتبع اهواء الذین لا یعلمون

در بیان باغ و گلزار دیدن و

احوال آن ای عزیز باغ و گلزار دیدن دو طایفه شده اند اهل فنا و اهل هوا اهل هوا را برای حظوظ نفس و راحت نفس بینند این خود مفهوم و ظاهر است و حالت اهل فنا آنست که پندارد و چنان گردد که صنع حق تعالی و قدرت او می بینم و خود را در میان نمی بینند و در پندار عظیم و در غلط پر بیم افتد و دعوی بیهوده میکنند و دانند که فرق میان خودی و خدای چیست و باغ و گلزار دیدن حظوظ نفس است و نفس پر مکر و حیله بدان جانب میل میدهد و پندارد

و دانند که صنع و قدرت خدا خود و خدای بینند ۱۲

که صنع

که صنع حق تعالی می بینم پس اگر کسی در صنع حق تعالی عجب داند که چگونه آفریده شد کفر بوده زیرا که روایتست که التعجب فی الصنع الله تعالی کفر و چونکه اینهمه قدرت از لفظ کن ظاهر شد اذا اراد الله شیئا ان یقول له کن فیکون عبارت از آنست از کار مخلوق عجب و از آفرینش خالق چه عجب و شد اند که هر که عاشق صادق است و عارف کامل درون وی باغهای گوناگون از ابر رحمت فیض اللهیت و گلهای رنگارنگ از خار خار عشق نامتناهیست و مستغرق در بحر انس صانع است او را چه احتیاج صنع دیدن باشد بیت

در طریقت هر که صانع بین شود | صنع دیدن هرگزش آیین نبود
صنع دیدن دور از صانع بود | هر که صانع بین بود جامع بود
عاشقان را جان و دل با مانع است | هر چه غیر صانع است آن مانع است
گر تو هستی مرد صانع بین بسی | کی ببیند صنع را هرگز کسی
صنع بیند هر که مرد ظاهر است | کار اهل باطنان کی ماهر است
اهل باطن دمبدم با صانع است | مرد صانع بین ز اهل جامع است
دیده صانع بین چو دیده از دل است | صنع بین را دیده بر آب و گل است

گل نه بیند هر که ظاهر بین بود   دل نه بیند هر که آن و این بود
ای حسینی از صنع دیدن دور باش   نزد صانع دایما مسرور باش

طالب بدانکه هر که عارف حق است درون برون خود معرفت
گوناگون دارد و جلوهای رنگارنگ از رخ جانان در جان او متجلی
است و در دیدن حسن صانع جدا میباشد او را چه احتیاج صنع دیدن
باشد و هر کرا دل ویران است دیده ظاهر خود را مشغول صنع دیدن
میکنند و هر کرا دل آبادان است دیده باطن خود بصانع دیدن مشغول
میکنند این صنع دیدن از صانع دور است و قدرت هم بدان از قادر
مهجور نقلست که روزی حضرت بایزید را سیبی سرخ در دست
داشت فرمود که چه سیب لطیف است ندا رسید که شرم نداری که نام
ما بر سیب نهی شیخ بیهوش شد و چهل روز حلاوت طاعت نیافت سوگند
خورد که من بعد ازین میوه بسطام نخورم و نیز که رابعه بصری
قدس الله سره روزی درون صومعه بود خادمه او بیرون آمد فصل
بهار بود هوا بسیار خوش آمد و خادمه گفت یا رابعه بیرون آی
تا صنع گوناگون ببینی رابعه گفت باری درون آی تا صانع ببینی اینجا

از دیده

اینجا از دیده دل نظر کن که صنع دیدن حجاب صانع آمد که رابعه بیرون نیامد

گر کسی را دیده صانع بین شود   صنع دیدن هرگزش آیین نشود
مرد عارف خود بخود صنع است بس   هم ز صانع نیست غافل یک نفس
انس صانع کار نزدیکان بود   کار دوران باره آسان بود
صنع دیدن کار دوران است بس   کار مردان عشق عرفان است بس
کار مردان خون دل خوردن بود   یک نفس بی یاد او مردن بود
کار مردان حیرت اندر حیرت است   کار کاران صنع دیدن را حقست

اینجا از سر انصاف نظر کن و نیک تامل کن که صنع دیدن حجاب صانع بای
شد و کسی را که باغ و گلزار دیدن محض است برای حظوظ نفس باشد
و پندارد که صنع حق تعالی می بینم چه باشد و ندانند که صنع و قدرت حق تعالی
دیدن آن حالت روح است خواه باغ باشد و خواه غیر باغ باشد و هر جا که هست
خود مشغول است و نظر از غیر خدا بستن و درون خود فرو رفتن و انواع
تجلیات الهی دیدن و از تماشای باغ و گلزار روی گردانیدن کار است
و باغ و گلزار حجاب نه روا داشتن نقلست که رابعه بصری روزی
بیماری سخت داشت پرسیدند که رابعه سبب بیماری تو چیست گفت

گفت دوزخی تشنه بر باب بهشت افتاده بود دوست را عتاب کرد که
بفرما میکشی اینجا از سر الطاف نظر کن جائی که بهشت دیدن عتاب آید
باغ و گلزار و بیدها چه باشد   این برای باغ تو تاوان تو خانمان
بلای جان تو   پس اگر کسی در قید باغ و گلزار و جایهای خوشی آینده دیدن
مقید شود از اصل معرفت حق تعالی محروم شود کما   الله تعالی و
مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
فی سبیله فتربصوا حتی یاتی الله بامره والله لا یهدی
القوم الفاسقین   مسکنهای که می پسندید از دوست تر است
بسوی شما از خدا و رسول خدا و از جهاد کردن در راه او پس انتظار
برید و چشم دارید تا بیارد خدای تعالی عقوبت خود را و خدای تعالی
توفیق هدایت نمیدهد بیرون رفته کان را از حد فرمان کما قال النبی صلعم
دنیا حرام علی اهل الاخرة و الاخرة حرام علی اهل الدنیا
و هما حرامان علی اهل الله و نیز میفرماید که ما شغلک عن الله
فهو صنمک   و در خبر است که وحی شد بداود علیه السلام که ای داود بنده کان
از قوم خود را بگوی که عبادت از امید بهشت و خوف دوزخ میکنند
واگر

واگر بهشت و دوزخ نمی آفریدیم مگر شایسته عبادت ایشان نبودیم
یعنی کی راه یابد تا جوانمرد   مردی که راه دل زند اکنون زن و فرزند و را
حور و غلمان شد چنانچه بزرگان سابقه گفته اند خصوصا حضرت بایزید بسطامی که
لو خطر ببالی الدنیا التی احببت و لو خطر ببالی العقبا   گر ترا
مشغول خلد حور کرد   تو یقین دان کو ز خویشت دور کرد   ازین اسرار
حضرت شیخ عطار نقل میکند   وقت مردن بوعلی رودبار گفت جانم
بر لب آمد ز انتظار   آسمان را درهمه بگشاده اند   در بهشتم مسندی بنهاده اند
همچو بلبل قدسیان خوش سرای   بانگ میدارند کای عاشق درای   شکر میکنی
پس بشادی میخرام   زانکه هرگز کس ندیدست اینمقام   گرچه این انعام و
این توفیق هست   می ندارد جانم از تحقیق دست   زانکه میگوید مرا با این
چکار   داده عمر درازم این انتظار   هست بر کم تا ز اهل شهوتی
سرفرازم باندک شوقی   عشق تو با جان من درهم سرشت   من دوزخ
دانم اینجا نه بهشت   گر بسوزی همچو خاکستر مرا   می نباید جز تو کس دیگر مرا
من ترا دانم نه دین کافری   نگذرم من زین اگر تو بگذری   من ترا خواهم
ترا دانم ترا   هم تو ای جانم را هم جانم ترا   حاجت من در همه عالم تو هی

این جهان کی آنجهانم هم تویی حاجت من این بنده موهی برار یکنفس
بلمن بهم موهی برار جانش کز کشده موهی ز تو آنز مانهای زخم موهی ز تو

در بیان عبادت حق تعالی   الله تعالی وان اعبدونی
هذا صراط المستقیم ای عزیز عبادت سه وجه است عام است و خاص
است و خاص الخاص است عام را عبادت جسمانی خاص را عبادة
روحانی و خاص الخاص را عبادت رحمانی اما عبادت جسمانی چنان بود
که چون نماز و روزه و حج و زکوة و خیر و صدقه است و غزا با کافران و
قرات القران و ذکر لسان و مانند آن و جسم پاک کردن از همه عصیان
چنانچه زبان را از بد گفتن و چشم را نادیدن و گوش را ناشنیدن و پای را
بکار بد رفتن و شکم از حرام و فرج از فعل احشه اما عبادت روحانی آنست
که صورت ارادی و خلاف نفس و ترک هوا و ترک عبادت و عشق و محبت و حالت
و یقین و معرفت مانند آن و حصول انوار قلوب و احوال روح و تصفیه دل
از خیالات بد و تزکیه نفس از جهل و عجب و کینه و ریا و حسد و ارزوهای گوناگون
اما عبادت رحمانی این بود که در حصول علم الله و توحید حقیقی و مشاهده و
و تجلیات و پاک گشتن از همه غبار ماسوی غفار و مانند آن و عبادة جسمانی
و روحانی و رحمانی عبارت است از شریعت و طریقت و حقیقت کما الشریعة
اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی اشارت بر آنست که شریعت
بجای تخم است و طریقت بجای شاخ است و حقیقت بجای گل و میوه اگر
تخم نباشد هیچ بدست نیاید   قال النبی صلعم الشریعة کالشجرة والطریقة کال

الاوراق

الاوراق والحقیقة کالاثمار ما قصر معرفت را شریعت بجای بنیاد است
و طریقت بجای چهار کنج بنا کردن است که اطوار قلوب و احوال روح است و حقیقت
بجای ایوانها و طاقهاست که علم الله و مشاهده و تجلیات است پس اگر بنای شریعت و
بنا نخواهد ویران باشد ای عزیز بباید دانست که فارغ از اشغال دنیا
شدن نهایت عنایت ازلی و فیض لم یزلیست و چون باین صفت موصوف
گشتی اوقات شریف خود را در عبادت و طاعت گذرانیدن آن نیز عنایت الهی و فیض
نامتناهی است چون توفیق عبادت رفیق تو شد آن عبادت از ریا نگاه دا[شتن]
عنایت کلی است که ریا در عبادت شرک بود و لا یشرک بعبادة ربه احدا
حد اعبارت از انست چون حق تعالی ترا از ریا نگاه داشت بعد از این
عجب عبادت است که عجب عبادت بدتر از همه چیزها باشد   گفته اند که عجب عبادة
بدتر است از عذر گناه چنانچه عبادت شیطان را بود که انا خیر منه گفت و عذر
گناه آدم را بود که ربنا ظلمنا گفت   همان ساعت که طاعت پیش ارید
ببند باطل که عجب خزینه آرد   اگر خالی ز نور راحی نباشد   نماز روزه جز بازی نباشد
نماز از زهد شیخی و کرامت   که این ره بر زخوف است بر آفت   اگر شکر
کنی بر فضل او کن   همه جسم جان را بذل او کن   نه از کبر بر زهد
ملکی بکبر که خالی ز پندار است   مشو بر طاعت بسیار مغرور   که ابلیس از پی آن گشت مقهور
در تفسیر قل اعوذ برب الفلق آورده است که هیچ شر بدتر از شر
عبادت نیست که ریا و عجب در عبادت کرده شود چنانچه هیچ مخلوق بدتر از شیطان
نیست چون حق تعالی از عجب نگاه دارد بعد از آن عبادت منفعت گرفتن
بجز حق تع آن نیز مشکل تر است که عبادت کردن بجز حق تعالی حبط میشود

خالصاً لله کردن آنکه طالب عنایت الهی میسر نیست اگر برای حصول
عشق و محبت و ذوق و حالت و یقین و معرفت و کشف و کرامت و خوارق عادات
کرده شود و مطلوب او گردد پس در حقیقت عابد آنها باشد نه عابد حق کما النبی
صلعم من اجب الله بسره فهو مشرک یا العبادی الیها کل ما شغلک
فهو معبودک و نیز از اکثر حضرت صلعم این دعا میکرد که اللهم انی اعوذ بک
من الشرک الخفی و شرک خفی آن باشد که میل بغیر حق تعالی کردن بود اگرچه
وصیلهٔ او باشد و این صفت خاص محمد الرسول الله است و تابعان خاص او
حق تع در صفت او میفرماید که ما زاغ البصر و ما طغی و باغی آنست که
وسیله مطلوب عین مطلوب گردد پس اگر از این اهم خلاص شوی و عبادة
خالصاً لله بکنی باید که عذر و تقصیر بندهٔ خود سازی چو که عبادت
لایق درگاه کردن اشکال است جائی که عبادت ملایکه که زنده کانی
ایشان از عبادت است بدرگاه حق ایشان را قدری نیست که سبحانک ما
عبدناک وظیفه ایشان است یختص برحمته من یشاء و الله
ذو الفضل العظیم تا دوست کرا خواهد و میلش بکه باشد چنانچه در خبر آمده است
حضرت رسالت پناه هر روز هفتاد بار استغفار کردی چون
سورهٔ نصر فرود آمد که در آن و استغفره است حکم
شد که هر روز صد بار استغفار کردی چنانچه ام المؤمنین
عایشه

عایشه رض روایت میکند که چون سوره نصر فرود آمد
حضرت رسالت پناه بعد هر نماز استغفار کردی که خداوند
لایق درگاه تو عبادت نیست کما قال الله تع
وذروا ظاهر الاثم و باطنه یعنی دست بدارید
و باز ایستید از گناه ظاهر و باطن که گناهان انچه از جوارح
ظاهر میشود و گناهان باطن میل بدون حق کردن بود که
قل الله ثم ذرهم فی خوضهم یلعبون اشاره بران است
من نه شاهی خواهم و نه سروری انچه میخواهم من از تو
هم تو ئی پس بباید دانست که در عبادت شایستگی
و قرب حق تعالی حاصل شود قال الله تع و لکل د
رجات مما عملوا و ما ربک بغافل عما
یعملون بر هر عمل کننده را مرتبه است نیست پروردگار
تو بیخبر از انچه مردمان میکنند بران دنیا یا بران عقبی یا
برای مولی پس از عبادت جسمانی و روحانی و رحانی مقصود
یاد خدا است و از یاد خدا القاء الله تع است و بهترین یاد خدا

نماز ست که ذکر جهر و خفی ادا میشود حدیث نبوی بدان
ناطق است که المصلی مناجی ربه یعنی نماز کذارنده
راز میکوید با پروردکار خود و باطن نماز معراج است مومنانرا
چنانچه حدیث نبویست الصلوة معراج المومن
یعنی نماز معراج مومن است پس معلوم میشود که ذکر جهر و خفی
نماز مراد است الله تعالی اننی انا الله لا اله
الا انا فاعبدنی واقم الصلوة لذکری
حق تعالی میفرماید بدرستی که منم خدا نیست معبودی مستحق
عبادت بجز من پس مرا پرستش کن و برپای دار
نماز را پس بباید دانست که بهترین یاد خدا نماز است و تمام
امر و تقرب بحق تعالی از نماز بسیار است اکر کسی لذت حلاوت
هر امر و نهی و فرایض و سنت نیابد میدان است که بیابد
و اکر نیابد بهتر از کسیست که لذت بیابد که عبادت با ذوق
ریاضت نبود و عبادت بی ذوق ریاضت است و عند البعض
ریاضت را شرفست حضرت خواجه بهاء الدین نقشبند
میکوید

میکوید که اکر عابد ذوق عبادت بیابد و ذوق او مطلوب
شود پس عابد آن ذوق باشد چونکه عبادت او معبود
شود پس باید دانست که قرب بمقام حق تعالی او از فرایض و سنت
است که امر کرده است و اختیار کرده حضرت رسالت است
کما قال اهل المعرفة والتوحید ذکر اللسان لقلقه و ذکر فواد
وسوسه و ذکر القلب تفرقه و ذکر الروح مشاهده و ذکر السر معاینه
و ذکر خفی مکاشفه پس بهترین ذکر نماز است و تقرب از ان فوق
واسجد واقترب از ان بود چنانچه حدیث معراجیه بدان ناطق است
که یا احمد هل تعلم بای وقت یتقرب العبد
الی قال لا یا رب قال جلت عظمته اذا کان
العبد جایعا او ساجدا یعنی میدانی که کدام
وقت نزدیک میشود بنده بمن گفت حضرت رسالت نمیدانم ای
پروردکار من گفت که می باشد بنده کرسنه یا در وقت سجده
کردن هر کس که بیافت لذت قرب فارغ نشست
از اکل و از شرب کما الله تعالی قربنی العبد

اذا کان جایعا   فقر همچون کعبه چار ارکان بود
پنجمش جز ذات حق نتوان بود جوع جان بازی و ذل عزت
چون کذشت این چار پنجم قربت   در زمان مصطفی این
هر چهار بر صحابه بود دایم اشکار

در بیان مذمت بدعت و حقیقت آن ای عزیز بدعت
دو معنی دارد یکی بدعت حسنه و یکی بدعت سیئة و بدعت
سیئة خود مذموم است و بدعت حسنه نیز لیکن مکروه است
اگرچه رواج این دران باشد چونکه آنچه در زمان حضرت
رسالت پناه نبود آن افراط و تفریط بود و این در ولایت
دین روا نباشد ایچنان بود که طعام را اگر نمک زیاده شود
بی حلاوت شود و اگر کم نیز بی حلاوت کردد که خیر الامور اوسطها
عبارت ازانست چنانچه در هر رکعت نماز رکوع یکبار است
و سجده دو بار است و اگر دو بار رکوع کرده شود نماز روا نبود
و اگر رکوع کرده نشود باز روا نبود و اگر سه بار سجده کرده
شود نیز روا نبود چنانچه گفته اند که الزیاد علی الکمال نقصان
همچنین

همچنین کم و زیاده در دین عین خطا است که ادمی ضعیف است
و حق تعالی موافق ضعف ما امر فرموده که یرید الله ان
یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفا یعنی
میخواهد خدا تعالی انکه سبک کرداند از شما احکام او و افریده
شد ادمی ناتوان و عاجز یعنی حق تعالی از دست ادمی انچه باید
همان فرموده دشوار نفرموده که یرید الله بکم الیسر و لا یرید
بکم العسر یعنی میخواهد خدای تعالی بشما اسانی و نمیخواهد بشما
دشواری که لا یکلف الله نفسا الا وسعها عبارت ازانست
امر در کم خوردن کلوا و اشربوا و لا تسرفوا انه
لا یحب المسرفین اشارت بر انست اما میانه باید خورد
کرچه خدا کفته کلوا و اشربوا   از پی آن کفته و لا
تسرفوا   نه چندان بخور کز دهانت برآید   نه چندان که
از ضعف جانت برآید چنانچه در کافی آمده است که البدعة
هی الامر المحدث الذی لم یکن من فعل
النبی و اصحابه و لا من التابعین و لا

من احدث فی امرنا هذا ما لیس منه فهو رد — [illegible]

من اقصی دلیل شرعی یعنی بدعت آنست
که نو پیدا شده باشد و نباشد از کردو کار نبی صلعم
و صحابه و نه از تابعین و نیز آورده اند که البدعة
هی زیادة فی الدین او نقصان
منه یعنی بدعت آنستکه زیاده کردن است حد
دین یا کم کردن است از آن چیزی که در دین نباشد
افراط و تفریط هیچ گونه در دین اسلام روا نیست
و اگر بکنی بمقصود اصلی نرسی این چنان بود که
مرد گنج را طلب کند و نشان آن گنج داده اند
که فلان جای است پس اگر آن مرد بیشتر از آنجا که
رود بدست نیاید و اگر پس تر ماند باز بدست نیاید
همچنان گنج رضای حق تعالی و لقای او و هیچ چیز ظاهر
و باطن نماند که و لقد ضربنا للناس
فی هذا القرآن من کل مثل اشارت
بر آنست از گفته خدا و متابعت پیغمبر او کم و زیاده
کردن

کردن گنج لقاء حق بدست نیاید و صراط المستقیم
که از موی باریک است و تیز تر از شمشیر است آن متابعت
پیغمبر است بجز بندگان خاص بدست نمی آید که قل
ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم
الله اشارة بر آنست این چنان بود که مرد بکعبه
رود اگر بیشتر از کعبه رود بدست نمی آید و اگر پس تر
بماند نیز بدست نخواهد آمد اینچنان بود که مرد مسافرت
و بدو هلاک شود اگر بماند بمنزل نرسد میانه باید
راه رفت تا بمنزل مقصود برسد کر بدو هلاکیت
دست دهد ور نرود ملالیت دست دهد کما قال النبی
صلعم ایاکم المحدث فان کل بدعة
ضلالة و نیز میفرماید که الزیادة علی الکمال
نقصان ای حکیم شرع سور میکنی راه
باطل میروی بد میکنی چون تو کردی بد بدال
یا الی جزا پس بدیها جمله با خود میکنی کما قال الله تعالی

ومن يبتغ غير الاسلام دينا فلن
يقبل منه فهو في الاخرة من الخاسرين
يعني هر كه طلب كند جز دين اسلام دين ديگر يعني
انچه خدا و رسول فرمود بجز او چيز ديگر افراط و تفريط
باشد پس قبول نه شود از وي هيچ عبادت و بود طرب بعث
در اخرت از زيان كاران باشد كما قال النبي صلعم
كل طريقة ردتها الشريعة فهو زندقة
يعني هر راه كه رد ميكند حكم شريعت را پس آن راه
زندقه و كذب است اي عزيز بدترين مخلوقات
كافرانند و جاي ايشان دوزخ است كه ان الكافرين
هم اصحاب النار اشاره بران است و از كافران
بدتر منافقان است و اسفل دوزخ براي ايشان است
كما ان المنافقين في الدرك الاسفل
عبارت ازان است و از منافقان بدتر بدعتيان
است كه سگ دوزخ اند كه اهل البدعة